

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232533**

UNIVERSAL  
LIBRARY









# الجلد الثاني من المسو

مسو في شرحها في

**باب ذكر العور** قال الله تبارك وتعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك اذكركم لعلكم تحذرون الله خير بما يصنعون وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهن منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او ابناءهن او اخواتهن او اخواتهن او بنى اخواتهن او بنى اخواتهن او نساتهن او ما ملكت ايما هن او التابعين غير اولى الاسربة من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء ولا يضربن باسرجهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايما نكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن طوافن عليكم بعضكم على بعض كذلك بين الله لكم آياته لعلكم تعقلون واذ ابغى الاطفال منكم الحلمة فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم كذلك بين الله لكم آياته والله عليم حكيم والقواعد من النساء التي لا يرجون نكاحا فليس عليهن جناح ان يظهروا زينتهن غير متبرجات بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع عليم

انظر الى قوله لا يبدين زينتهن الا ما ظهن منها اي ما ظهر منهن من زينتهن كالحلق والوجه واليد والرجل وما شئت من ذلك

ما خلا من زينتهن كالحلق والوجه واليد والرجل وما شئت من ذلك

انظر الى قوله لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او ابناءهن او اخواتهن او اخواتهن او بنى اخواتهن او بنى اخواتهن او نساتهن او ما ملكت ايما هن او التابعين غير اولى الاسربة من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء ولا يضربن باسرجهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايما نكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن طوافن عليكم بعضكم على بعض كذلك بين الله لكم آياته لعلكم تعقلون واذ ابغى الاطفال منكم الحلمة فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم كذلك بين الله لكم آياته والله عليم حكيم والقواعد من النساء التي لا يرجون نكاحا فليس عليهن جناح ان يظهروا زينتهن غير متبرجات بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع عليم

انظر الى قوله لا يبدين زينتهن الا ما ظهن منها اي ما ظهر منهن من زينتهن كالحلق والوجه واليد والرجل وما شئت من ذلك





ایشان مر **باب** لایحل کاح المتعة حل است نکاح متعه الک عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن بنی محمد بن علی  
 ایهما عن علی ابن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرغ من صنعة النساء یوم خیبر وروى عن کلهم الحکم الا شیخ  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود از متعه نان روز خیبر و از خوردن گوشت خزان نکاح **مالک** عن ابن شهاب عن  
 بن الزبیر ان خولة بنت حکیم دخلت علی عمار الخطاب فقالت ان ربعین امیتة استمتع بامرأة مولدة فحما  
 منہم فرجهم عمار الخطاب فرعایهم واداه فقال هذا المتعة ولو کنت تقد مت فیها ارجعت خولة فزکر حکیم من  
 بر عمار الخطاب پس گفت بر این رجوی پس بر متعه کوزن مولده و زنی است که در عرب پیدا شده و والدین او غیر عرب باشند پس  
 شد از وی پس بر این عمار الخطاب مضطرب شده یکشبه چادر خورد را بر گشت این است و اگر پیش ازین حکم کرده بودی و متعه البته حرم میکرد  
**باب** الکفالة قال الله تعالی ان من کان من مملوکان کان فاسقا لا یستویان آیا کسی که مومن باشد مانند کسی که کافر باشد  
 برابر می شود و قال تعالی انهم یتقون رحمته و یل عن قمننا بینهم معیتهم فی الحیوة الدنیا و رعننا بعضهم فوق بعض  
 درجات یتخذ بعضهم بعضا سخرا و رحمة ربک خیر مما یجمعون **یا** ایشان قمت میکند حجت پروردگار ترا نسبت  
 کرده ایم در میان ایشان گذران ایشان از اندنگانی دریا و بلند مرتبه ساختیم بعضی را بر بعضی ماسخه گیر بعضی ایشان بعضی اینی  
 کرد و حجت پروردگار تو برتر است از آنچه جمع میکنند **باب** التفسیر فی المحرمات باب در شرح و بیان آیت محرمات قال الله  
 ولا تنکحوا ما نكح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف انکران فاحشتر و مقتا و ساء سبیل و نکاح کنیز زنی را که در  
 نخل آورده اند و از او پدران کن آنچه گوشت پیش از زوال این آیت عفو است بر آئینه نکاح این زن است که بجای وی و سبب بغض  
 خداست و بدیهیت تو حرمت علیکم لها تنکم و بناتکم و اثوا کنکم و عاتکم و صلاتکم و بنات الاخر و بنات  
 الاخت و امهاتکم الا لاتی ارضعنکم و لغواتکم من الرضا عت و امهات لشانکم و ربائکم الا لاتی فی  
 حجر و کم من ابناءکم الا لاتی دخلتمهن فان لم تکنوا دخلتمهن فلا جناح علیکم و جلا لای ابناءکم  
 الذین من اصلا بکم و ان یجمعو ابدین الاختین الا ما قد سلف ان الله غفور رحیم و الحصدت من النساء  
 الا ما لکم کتاب الله علیکم و لعل لکم ما و د لکم ان یبتغوا باصوا لکم محصنین غیر مسافحین  
 فاستمتعتم به منهن فلهن اجورهن فربضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفربضه ان الله  
 کان حلیم احکیم ما حرام ساخته شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و زنان شما و دختران  
 شما و دختران خواهران و آن مادران شما که شیر داده اند شما و خواهران شما از جهت شیر خوردن و مادران شما و دختران شما  
 آن دختران که در پرورش شما انداخته اند از زنان که باطن کرده اید یا ایشان پس اگر جامع کرده باشید ایشان پس همچنانکه نیت بر شما

كان تقريظ  
 ثم اختلطوا في  
 الحافى التي  
 فذهبوا كثرهم  
 الدين والحرية  
 والمدون الذين  
 واعتدوا الشافى  
 الشبهة للمبار  
 الكفاة عندا في  
 البراءة اذا لم  
 الكفاة للبراءة  
 وعند الشافى ان  
 ولا ولا ولا  
 المستون اذا  
 من جابر فلو  
 يعبرونهم  
 الا بكم اصغر  
 بغير مضاه  
 ايضا

الحمد لله

خارج زعفران زلفان و زلفان بجز آن شکلا حرام باشد و حرام کرده شد آنکه بجم کنید میان دو خار اگر بکلی بچکشت قبل از زوال این آیت  
عصمت بجز بیست خدا یعنی آنرا که حرام کرده شد خدا و آنکه شوهر زن آن را بخرد مالک آن شده است و دست شما نوشت خدا  
تعالی این حکام را بر شما نوشتی و حلال ساخته شد برای شما آنچه بجز این مذکور باشد حلال کرده شد که طلب نکاح ایشان کنید با کمال خود و خود بعبادت  
آنکه دارند نه زنا کنند پس هر زنیکه بهر گرفتاری و بیگناهی پس برسد از آن بر روی ایشان تمام بیعتی قرار داده شد و هیچ کس  
بر نداد آنچه باید که رضی شد بعد مقرر کردن از کم یا زیاده بر آن نیست خدا و انا بکلیت متبرجم گوید اجماع منعقد شد بر آنکه در این آیت  
ام شامل است جدات و انجبت پدر یا مادر و نباتات شامل است نبات اولاد اگر چه فرو تر باشد و اخوات شامل است عیانی و غیبانی و غلات  
و همچنین عمات و خالات هر قسم و اشکال و نباتات خارج نباتات نیست شتر زنی یا گاو در ولادت آن و ولادت باشد اگر چه فرو تر بعد و مرد و زن  
رضا نیست که در حلی باشد و نزدیک افغی خمس ضحیات باید تا بحرم رساند و نزدیک مالک و بر حیفیک مصدود و مصدود نیز تحریم میکنند  
و حکم اخوات رضای شامل است نبات رضام و عمات و خالات و نباتات الاغ تبخضلی که گشت و اموات و نباتات و اموات  
بجول پس باید شکوه حرام باشد اگر چه پس کرده است و در باب قید حجر اتفاق و قید و غل اختری و در حلال بنا قید حبلیت است  
در تحقیق از آن خبر و منکوحه اشکال منکوحه جلاله یا بیابانم و منکوحه الاثر شامل است شکوه جانانی این نیست مگر چه خبر فرو تر و در حکم بجز این  
جم میان زن و عماد و زن و خال و دهر کرمانه و مقام محرمیت باشد بوی که اگر هر یکی از ایشان مرد فرض کنیم حکام آن و دیگر  
باشد بیست و یکم یا بیست و یکم که در حد کلام کسی باشد و دست زنی که اگر کسی با هم شود و آن قاطع کلام است زیرا که گفتار  
و قاطع است نزدیک بر حیف و کلام خالی از مهر نیست باشد خواه در کند یا بکند و هر که جماع کنند خود را و مهری مقرر کرده بود تمام  
لازم می آید و اگر بعد مقرر کردن مهر زانی و نقصانی کند یا بکند و الله اعلم بالصالحات عن جمعی بن سعید ان قال سئل زید  
ثابت عن رجل تزوج امرأة ثم فارقها قبل ان یصیرها هل یحل له ان یمسکها فقال لا یحل له ان یمسکها و الله اعلم بالصالحات  
مشرط و انما الشرط فی الوباب سوال کرده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده است زنی را بعد از آن که جدا شده از وی  
اگر چه رسد با و یا حلال است او را بکلام او و آن پس زید بن ثابت گفت حلال است او را زن بهر دو عام است زیت و آن شرط و بنابر  
نیت که شرط در مقرر است **مالک** عن غیره و لعل ان عبدالله بن مسعود استفتی و هو بالکوفة عن سنان قال بعد  
الابنة اذا لم تکن الابنة و مت فارخص فی ذلك انما بن مسعود قدام المدینه فسال عن ذلک فاجاب ان یس  
كما قال و انما الشرط فی الوباب فرجع ابن مسعود الی الکوفة فلم یصل الی منزله حتی اقی الرجل الذی افتاه بدن  
فامر ان یفارق امرأته از عبدالله بن مسعود فتوی طلب کردند و او در کوفه بود و در نکاح او بعد از وفات و فقیه که سنان کرده نشد آن  
مقرر این خصوصت را و در بیعت بعد از آن ابن مسعود آمد مدینه و سوال کرد از بن سلسبیس خبر داده شد و اگر تکلیف نیست بوی که گفته و جز آن





بابا انکم بعضکم من بعض فانکو من باذن اهلین واتقوا من اجورهن بالمعروف المحصنات غیر ملحات  
 معتقدات اخدان فاذا الحصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلك لمن  
 خشی العنت منکم وان تقصروا خیر لکم والله غفور رحیم و هر که توانای ندارد از جهت تو اگر کسی که زنی گیرد زمان آزاد  
 مسلمانا را پس حلال است او را نکاح کند که نیز اگر از جنس کمالک او شده است متاهلی مسلمانا از کثیر کان و غدا شیعان و امارت با میان  
 بعضی از جنس بعضی است پس نکاح کند کثیر کان را با ذوق خدا و ندان ایشان و بپوشان ماههای ایشان بوجه پسندید و حالیکه این کثیر کان  
 پرمیتر کار باشد از زمان زن ناکنده و نه دست پنهانی گیرنده پس در فیک خدا و دشوهر شدن پس اگر بایزد گناه عیالی یعنی ناکند پس  
 ایشان است نصف آنچه بر زمان از او است از عقوبت یعنی نجات از نایزه باید و نکاح کثیر کان کسی است که تبرد از شفقت یعنی اگر گناه  
 از جهل شود و اگر کبر کند بهتر باشد شمار او خدا آمرزگار است مگر چه گوید فارق و نکاح و اتحاد اخدان شرط شوهر است و در جهل و غفلت  
 موبل و دل عقد حسب ظاهر پس چون در جهل و زوج آمدند اگر زن ناکند پس ایشان نیم مقدار آنچه بر زمان است از عقوبت یعنی نجات  
 تا نایزه و اگر در جهل از زوج نباشند نیز عقوبت از جهل نجات تا نایزه است زیرا که در این فید مجتبی یعنی احتمال نیاید است و این مبنی در حد  
 بین شد و الله اعلم **مالک** انه بلغ عن عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عمر عن عائشة عن رسول الله عن رجل كان تحت امرأة حرة  
 فاداد ان ينكح عليها امته فذكرها ان يجعها بينهما عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر قال كرهه شيئا حكيم و كرهت نكاح  
 زن آزاد پس خوست که نکاح کند بر روی کثیر کان را پس ناکند و شتمند که جمع کند میان آزاد و کثیر **مالک** عن يحيى بن سعيد بن  
 سعيد بن المسيب انه كان يقول لا تنكحوا الا نكحوا على الحرمة الا ان تشاء الحرمة فان طاعتها الحرمة فلما اثلثوا ان  
 القسم سعيد بن المسيب يكفك نكاح كرهه فلو كثر برآءوا و كذا ما لا زمني ربي شود پس او است و در يوم حصه او ترمی تو  
**قال مالك** ولا ينبغي لحران يتزوج امته و هو يجحد طولاً للحرمة ولا يتزوج امته اذ لم يجحد طولاً للحرمة الا ان  
 يجتبه العنت وذلك لان الله تبارك وتعالى قال في كتابه ومن استطاع منكم طولاً الاية قال مالك ولعنتم  
 الزنا گفت و نباید نزد از او نکاح کند کثیر کان را و باید تو نکری بر نکاح زن آزاد و نکلی غنیمت و از دیگر نباید تو نکری بر نکاح آزاد و اگر در فیک  
 نباشد تو نکری بر نکاح و این بر آنست که در کتاب خود من استطاع منكم طولاً الاية گفت مالک مراد عنت زناست **قال مالك** لا  
 يجزئكم امته يهودية ولا نصرانية لان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والمحصنات من المؤمنات المحصنات  
 من الذين اودوا الكتب من قبلکم فمن حرث من اليه وديات والنصرانيات وقال الله تبارك وتعالى فمن لم  
 يستطع منكم طولاً ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن مملكت ايمانكم من فتيانکم المؤمنات فمن الاما  
 المؤمنات فانما اسر الله فيما نرى نكاح الاما المؤمنات ولا يجزئكم الاما اهل الكتاب اليهودية و

وان يكون التكاليف  
مادة مسجلة  
تقواه وان كان  
شهرته وقلة  
الزنا عليه  
الحال فوف  
وان يجازى الفدية  
تصل الى استقام  
الحال الشا  
وان لا يدين على  
فدية صورة اربعة  
شروط ان يكون  
الحالة الفدية  
عند الشا

[illegible][illegible]

حلت منكم ولا  
 ربي يحكم ولا  
 فلا قوة الا لله  
 ولا تتنكرى  
 اخلاصا خلت  
 منكم ولا  
 فوالله  
 اطمئن بالقرآن  
 بينكم ولا  
 وانما انزل  
 المشركين  
 والكنان  
 لا يحل  
 ولا عات

ଆହୁରି

[illegible]

قبل العمل بها استقر الوتره  
 فيها بغير اسلام وان كان  
 انقضاء العدة لا يتوقف على  
 الخلق منها فان اسلام  
 عدة المرأة نهى عن انقضاء  
 وان اسلم ايمانها كما هو  
 وقت اختلاف الدين  
 وذهب ابي حنيفة اليه  
 اذا كان في الاسلام  
 فاسلم احداهما لم ينقض  
 بينهما حتى يلحق المسلم  
 بل لا اسلام او ينفى  
 ١٠  
 فالمرأة اذا طلق ولا نفق  
 من هذه بين ابي عبد الله  
 عند اختلاف الاراء بين  
 بين الزوجين حتى لو دخل احدهما  
 دار الاسلام عقدا لم يرد  
 فيه الزوجين وقدم الفقه

بعد ان فصل اسلامه وان كان  
انقضاء الصلة فان اسلم  
المحقق منها قبل انقضاء  
عدة المرأة فهل هي كالها  
وان اسلم بان ان الزوجة  
رقت لاختلاف الدين  
ورذهب الوجيهة اليه  
ان كانا في الاسلام  
فاسلم احدهما لغيره  
بينهما حتى يلحق الفرة  
بل لا اسلام او يفيضي

فإنه لا خلاف أن ما في هذا الكتاب من  
منه من دين العبد المخلص وقيل  
عنه اختلاف الدارسين فيه  
بين الزوجين حتى لو دخل أحدهما  
دراهم السلام عقد الزوجين  
في ذلك الحين وقع العقد بينهما

ما و فرم کن خبر چه را بهما گفت عیون بن شهاب ان قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اجزأ ثقیف  
اسلم وعند عیون بن شهاب عیون بن اسلم النقیف اسلم منهم اربع اوفار ق سارهن گفت ابن شهاب خبر میدین که رسول  
صلی الله علیه وسلم فرمود در ان قبیله ثقیف که مسلمانشده بود نزدیک او ده زن بودند و فیکه مسلمانشده ان مرد ثقیفی که بخاک  
و از ایشان چهار زن و دیگران خبر چهار را باب یحیی الجمع بین اربع و معتدلة طلاق بان جایزست حکم کردن

الجلد الثانی

جهازان ومعه طلاق این که در حضورت هیچ منکره جمعه نشود بلکه چهار منکره و یک طلاق **صالح** عن ربیع بن عبد الرحمن القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر کما یقولان فی الرجل یموت عنده اربع نسوة فیطلق احدھن البتة انه یتزوج ان شاء الله ولا ینظر ان تنقض عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر یفقدون مسکة شخصی کہ باشند نزدیک چهار تن پس طلاق و دیگری را از ایشان طلاق باین غیر صحیح کدی نکاح کند اگر خواهد و تطاهر نکند القضاء عدة او را **صالح** عن ربیعة بنت عبد الرحمن القاسم بن محمد وعروة الزبیری اشیاء ولیدة بن عبد الملك بن مرثد عام قدم المدينة بذلك غیر ان القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجالس حتی قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر فتوی دادند ولید بن عبد الملك در آن سال کہ آمد بدینہ یہین حکم بخبر اگر قاسم گفت او را طلاق برہ آن زن را در مجلس متعدد و بی مسکة طلاق دادن در یک مجلس بد

**باب** العبد ینکح اربعاً و یسأل ان یرکع غلام بنی گیر جهازان **صالح** انه سمع ربیعة بن ابی الحکم یقول ینکح العبد اربع نسوة امام مالک شنید ربیع بن عبد الرحمن را کہ یگفت نکاح کند غلام جهازان را **قال** مالک و هذا احسن سمعت فی ذلک گفت و این قول بہترین اتوالی است کہ شنیدم از درین باب **باب** لا یحل نکاح المعتدة صلاحت نکاح زنیکہ در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالى ولا تغربوا عقدة النکاح حتی یسلیم الکتاب جملہ قصہ بد نکاح را تا اگر برسد عدت مفروضہ نہایت خود **باب** الرضاة تحرر ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام یکن خیر اگر اگر

میکند وراثت ولادة **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بنت عبد الرحمن عائشة ام المؤمنین اخبرتها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کان عندھا و اھا سمعت صوت رجل یستأذن فی بیت حفصة قالت ما قلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستأذن فی بیتک فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اداہ فلا انا لم حفصة من الرضاة فقالت عائشة یا رسول الله لو کان فلان جیاعاً لم یأمن الرضاة دخل علی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم ان الرضاة تحرر ما تحرم الولادة انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ تہ یکے حضرت عائشہ شنیدہ آواز مردی کہ دستوری در آمدن طلب میکرد و در غایت حضرت حفصہ گفت حضرت عائشہ پرس گفتم یا رسول اللہ میں اولہ مرأتی کہ دستوری طلب کیندہ و غایت تو میں فرود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گمان می آید مرا کہ ہی طاعت است ہم حفصہ از پیشہ خوردن گفت حضرت عائشہ یا رسول اللہ کفر طانی زندہ می بود نام بردم خود از اجنبہ شیر خواگہ آید می آمد بر من فرود و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری ہر آنیہ شیر خوردن حرام میکند خیر را کہ حرام میکندش ولادت **صالح** عن ابن شہاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین اھا الخیر ان افلم احب الی القلیس جاء یستأذن علیھا و هو عیال من الرضاة بعد ما انزل الحجاب قالت فایتان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرته بالذي صنعت

الحققت  
والنعم وقال

عليه الشافعي قال

ایک دفعہ لاہور

۱۱

۵۲ انقضا

عليه السلام

المصدق

[illegible][illegible]

لم يكن اسمك ولا  
 نازجة تليق وقصود هذا  
 في الرضا ولا قصود هذا  
 الاضاح ولا قصود هذا  
 ليس لك اخف ولا حسب  
 او زوجه لا وهى لك  
 عليك اسم نازجة وكل القاص  
 بنتك او نازجة ان كان  
 لاسمك والدة او اسمك  
 اسمك واسمك كما اخف  
 ولعلك اذا لم يكن او

وحيثما منعه وحده الدين الذي لم  
يحل من الدين باسمه  
١٢ قلت  
وقال من الدين باسمه  
ولم يزل من الدين باسمه  
وهو كان أصله من الدين  
من يكون الدين  
فقال من الدين باسمه  
أفليس كما يقال من الدين باسمه  
وهو أصغر من الدين  
لأنه إذا كان من الدين باسمه  
لما كان من الدين باسمه  
فمنه من الدين باسمه  
فمنه من الدين باسمه  
فمنه من الدين باسمه

[illegible]

برعائشہ کسی کہ غیر وادہ بودند اور از زمان برادران عایشہ قاصد رضاعتہ الکبیرہ لا یختم شیر خورون کلان سال حرم  
 نیکند زن را بر مرد صالح عن ابن شہاب ازہر من عن رضاعتہ الکبیرہ فقال اخبرنی عمرو الزبیری ان لیسخت  
 بن عتبہ بن ربیعہ وکان من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان قد شہد بدراکان قد تبخی  
 سالما الذی کان یقال له سالم مولی ابی حذیفہ کما تبخی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زید بن حارثہ و  
 انکم ابو حذیفہ سالما وھو یحیی انا ابنہ انکما ابنۃ اخینہ فاطمہ بنت الولید بن عتبہ بن ربیعہ وھو  
 یومئذ من المهاجرات الاولی وھو یومئذ من افضل ایامی قریش فلما انزل اللہ تبارک وتعالی فی کتابہ فی  
 زید بن حارثہ ما انزل فقال ادعوہم لا بادم ھو اقسط عند اللہ فان لم تعلموا ابادہم فاخرانکم فی الذل  
 وھو انکم رد کل واحد تبخی من اولئک الی ابیہ فان لم یعلم ابوہ رد الی مولاہ فجاءت سہیلہ بنت سہیل  
 وھی امردۃ ابی حذیفہ وھی من بنی عامر بن لوی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالت یا رسول اللہ  
 کنا نری سالما ولدا وکان یدخل علی وانا افضل ولس لنا الابیت واحد فماذا نری فی شأنہ فقال لھا رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما بلغنا الرضعیۃ خمس رضعات فھرم یلبنھما وکانت تراہ ابنا من الرضاعۃ  
 فاخذت بذلك عائشہم المؤمنین فھن کانت تحب ان یدخل علیھما من الرجال کانت تامر اخواتھما کثر  
 بنت ابی بکر الصدیق وبنات اخینھما ان یرضعن لھما من احبت ان یدخل علیھما من الرجال وابی سائر ازواج  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یدخل علیھن بتل الرضاعۃ احد من الناس وقلن لا واللہ ما نرئى الا  
 احربہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سہیلہ بنت سہیلہ الا رخصۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم فی رضاعتہ سالم وحده واللہ لا یدخل علینا هذا الرضاعۃ احد من الناس فعلى هذا کان ازواج  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی رضاعتہ الکبیرہ سال کردہ شد ابن شہاب را از شیر خورون کلان سال کہ گشت خبر وادہ را  
 عورہ کہ ابو حذیفہ بود از محابہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدہ مخروہ بدرا وادہ پسر خورہ خواندہ بود آن سالم را کہ گفتہ میشد  
 اورا سالم مولی ابی حذیفہ چنانکہ پسر خواندہ بود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زید بن حارثہ را و نکاح کرد ابو حذیفہ را بای سالم مال  
 انکہ گمان او آن بود کہ او پسر است بنی داد ابو حذیفہ بہت سالم دختر برادر خود فاطمہ بنت الولید بن عتبہ و فاطمہ ازہر از  
 مهاجرات نخستیان بود و وی از زہر بہترین بیوای قریش بود پس وقتیکہ نازل کرد خدا تبارک و تعالی را ب زید بن حارثہ نازل کرد پس زید  
 او عہدہ لا بایہم نسبت کنند بایں پسر خواندگان را بہ پدران ایشان این نسبت کردن بہ پدران بعد از تہمیت بہت نزد خدا پس  
 اگر ندانید پدران ایشان را پس ایشان بپدران شما اند و آذو کہ و کان شما الذین بایں لقب توان خواندہ کردہ شد ہر یک



از پسر خاندگان بسوی پدر او پس اگر گدشته نشد پاد و کرده شد بسوی آنا و گدشته او یعنی نسبت با او گدشته کردند پس آنرا سهله نسبت  
برسید و از آن ابو خلیفه بود و وی از قبیل بنی عامر بن لوی بود و بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرس گفت یا رسول الله! کمان داده  
ما که سالم فرزند است و بر اینیه دخل میشد بر من و من در جامه خاک می بودم و نیست ما را اگر یک خانه پس چه چیزی می در حال او پس  
فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه جز سید یا که شیریده او را پنج بار شیر دادن پس حرام خواهد شد و سهله سید یا سالم یا  
پسر خود از رضاعت پس آنقدر که باین حدیث عایشه و باب آنکه دوست میداشت که در آید بروی از مردان پس اگر مرد خواهر خود  
ام کلثوم دختر ابی بکر صدیق را و دختران برادران خود را که شیر خور نهند بر کسی را که دوست میداشت که دخل شود بروی از مردان و  
قبول نکردند ساز زان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دخل شود بر ایشان مثل این رضاعت می چکی از مردان و گفتند لا و آمدنی بمنیم  
چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سهله اگر شخصی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیر دادن سالم تنها و مثل  
نشود بر این رضاعت می چکی از مردان پس باین اختلاف بودند ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیر خوردن کلمات

**مالک** عن عبدالله بن دینار انه قال جاء رجل الى عبدالله بن عمر فانا معه عند دار القضاء لیساله

عن رضاعة الکبیر فقال عبدالله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه کانت لی ولیدة و کنت

اطاها فعدلت امرأتی الیها فارضعتهما فان خلعت علیها فقالت دونک فقد والله ارضعتهما فقال عمر

اوجعها و ات جارتک فانما الوضاعة رضاعة الصغیر کتف عبدالله بن دینار آمد مردی پیش عبدالله بن عمر و من

همراه او بودم نزدیک دار القضاء و دار القضاء خانه بود که در قضا و دین حضرت عمر فرود خفته شد از بخت او دار القضاء گفته شد سوال

میکرد او را از شیر خوردن کلان سال پرس گفت عبدالله بن عمر آمد مرد پیش عمر بن الخطاب پرس گفت بر اینیه حال نیست

که بودم اکثر که من ملی میکردم او را پس تصدک و زن من بسوی او پس شیر خورانید او را پس ما آدم نزد اهل خود پرس گفت بکبریا

پس قسم بخدا که شیر و آدم او را پس گفت عمر در من کن زن خود را و بیا بجانب کتیر که خود پس باین نیست که شیر خوردن شیر خوردن طفل

است یعنی شیر خوردن طفل صغیر معتبر است و درست **مالک** عن یحیی بن سعید ان رجلا سال ابا موسی الاشعری فقال

انی معصیت عن امرأتی من ثلثها البنا فذهب فی بطنی فقال ابو موسی الاشعری لا اراها الا قد حرمت علیک

فقال عبدالله بن مسعود انظر ما نقت به الرجل فقال ابو موسی فما تقول انت فقال عبدالله بن مسعود لا رعنا

الا ما کان فی الحوائین فقال ابو موسی لا تسالونی عن فحی ما کان هذا الخبر بین اظهر کبریه مردی سوال کرد او

موسی اشعری را پرس گفت بر اینیه من کیچم بستان غده شیر را پس گفت آن شیر در شکم من پرس گفت ابو موسی نه می بینم آن زن که حرام

شده هست بر تو پس گفت عبدالله بن مسعود بر من چه غوی میدی آن این مرد را پرس گفت ابو موسی چه میگوید تو پرس گفت عبدالله



٩١

بن مسعود بن من چه چیز فتوی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوئی تو پس گفت عبدالله بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست الا آنچه باشد و در دو سال پس گفت ابو موسی سوال کنی از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم و میان شما مالک عن نافع ابی عبد الله بن عمر کان يقول لا رضاعة الا لمن ارضع في الصغر ولا رضاعة للبکیر عبد الله بن عمر میگفت حکم شیر خوردن نیست اگر کسی را که شیر داده شدش در خودی و حکم شیر خوردن نیست کلام مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید بن المسیب يقول لا رضاعة الا من كان في المهد والا ما ثبت اللحم والدم سعید بن المسیب گفت رضاعت نیست مگر آن باشد در ایام کوره و مگر آنچه رویا در گوشت ما و خون را یعنی در حال سفر باشد باب هذا الرضاعة بیان حدیث خوردن قال الله تعالى والوالدان یرضعن اولادهن حولین کاملین من ادا حان یلمن الرضاعة و در آن شیر خواران از زندان خود را در دو سال تمام باید این حکم آنست که خواب تمام کردن مدت شیر مالک با سند از ابن عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما كان في المهد عبد الله بن مسعود گفت شیر خوردن معتبر نیست مگر آنچه باشد و در دو سال باب هل یحرم مصد او مصتا او لا یحرم الا خمسة رضعات او عشر رضعات ای احوام میکند یکبار یکیدن دو بار یکیدن یا حوام میکند اگر چهار شیر خوردن تا ده بار شیر خوردن مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عروة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کان فیما ازل من القرن عشر و رضعات معلومات یحرم من ثم لخص یحرم معلومات فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو یأقی فی القرآن حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود بود و بعد آنچه فرود آورده شد از قرآن این که عشر رضعات معلومات محرم یعنی ده بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد از بعد از آن حکم ده بار منسوخ شد پنج بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میباشد یعنی قدری که طفل سیر شود مثل آنرا یکده پس متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این کلمات و آنچه یاد بود که خوانده میشد در قرآن مالک عن نافع بن سالم بن عبد الله اخبرنا ان عائشة ام المومنین ارسلت به و هو یرضع الی اختها ام کلثوم بنت ابی بکر فقالت ارضعیه عشر رضعات حتى یدخل علی قال سالم فارضعتیه ام کلثوم ثلث رضعات ثم مرضت فلم تر ضغنه غیر ثلاث رضعات فلم کن ادخل علی عائشة من اجل ان ام کلثوم لم تحم علی عشر رضعات حضرت عائشة فرمود و آوم را با سالم بن عبدالله و او در آن وقت شیر خواره بود و موسی خواهر خود ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق پس گفت شیر او داده باز دادن تا دخل شود بنی بنی بنی حجاب گفت سالم پس شیر را دادم کلثوم که با بعد از آن مرض شد پس من شیر ندادم اگر گمان من بر آن دخل نمیشد بجائش از چه آنکه ام کلثوم تمام نکرد برای من ده بار شیر دادن مالک عن نافع ان صفیة بنت ابی عبد الله اخبرته ان حفصة ام المومنین ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعد الی اختها فاطمة بنت عمر بن الخطاب

قلت  
عن علی بن اهل العلم  
قوله و ما افضل ای  
مبتدأ فی ثلثی یعنی  
عن قلنا  
قال الشان العین  
تمام من الرضاع  
فانما انقضت انقطع  
حکم الرضاعة و قال  
١٥  
ابو حنیفة قال الرضاعة  
ثلثون شهرا  
عنه و جعل حمله فضلة  
ثلثون شهرا و هو  
حد الاکثر یزید  
لا قلادة الحمل  
و اکثر مدة الرضاع

آیا هاست انوارك القمري يا فتا را اشتبا فان القمري ايضا احمديد فالتمس في حجب شيئا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم هل معك من القرآن فحي قال نعم سورة كذا وسورة كذا السور سماها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا نعم يا معك من القرآن انزلني من حيث شئت صلى الله عليه وسلم لم يرد عليه ولم يرد عليه يا رسول الله هارثه من حجب منادات خود را بر آن ترس نهاد نهادن در دایره ریاضت مراد بر کس نیست یا رسول الله این زن را بنی ده را می بین اگر نیست قرآن را آن حاجت بک

[illegible]

## المجلد الثاني

فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ایازدیک تو چیزی هست که مهر دمی بآن زن تن چیزی را پس گفت نیست نزد من گر این از ارم من پس  
فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر بدی او را از او خوشبختی در آن حالت کنست از او ای برای تو پس طلب کن چیزی پس گفت این  
مرد که نمی یابم چیزی فرمود طلب کن اگر چه یک انگشتی از آن باشد پس طلب کرد آن مرد پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یا پیش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره و ذکر کرد سوره های چند که نام  
برد از این پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ایازدیک تو چیزی را دادم او را و تو بقاء آنچه را هست از قرآن یعنی تعلیم آن و الله علم **باب**  
**لا یحلوا النکاح** عن مال فان استمتع و میوجب جمیع ما لم یسم و يجب مهر المثل وان لم یتمتع و مات ولم یرحم فاختلعتوا  
ذلك او سخی فصف ما ساء و طلق ولم یرحم فالمعتد و میفرض نصف ما سمی غالی نمیشد کحل از مال پس اگر بهره مندر شد یعنی  
حاصل کرده و معین کرده بود مهر را و بچوب میجویم مهر و اگر بهره مندر شد و معین کرده بود مهر را و بچوب میجویم مهر و اگر بهره مندر شد و معین  
و تسمیه نه نه نه نه بود پس اختلاف کردند فقهاء و خصوصاً اگر بهره مندر شده بود و بچوب میجویم مهر و اگر بهره مندر شده بود و بچوب میجویم مهر  
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین نگرفته بود مهر را پس متعه و بچوب میجویم مهر و اگر طلاق داد و معین نگرفته بود مهر را پس نصف آنچه  
مقرر کرده بود و بچوب میجویم مهر و اگر طلاق داد و معین نگرفته بود مهر را پس متعه و بچوب میجویم مهر و اگر طلاق داد و معین نگرفته بود مهر را پس نصف آنچه  
تراضیه نه نه نه نه بعد از فرضیه ان الله کان علیها حکما پس هر یک که بهره مندر شد بدو ای از منکوحات پس برسد ایشان را  
مهر مای ایشان یعنی تمام مهر مای و این عام است صورت طلاق و وفات را و نیست گناه بر شما و چیزی که از یکدیگر رهنمی شد یا بعد از مقرر  
کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر مری شدید بقصان یا زیارت یا سماع یا آن تراضی عمل باید کرد و هر آینه هست خدا و انا با  
قال الله تعالی لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن و تقرهن و اهلن فوریضته و متعهن علی الموضع  
و علی المقصر قد رد متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین و بچوب گناه نیست بر شما اگر طلاق داد و بدینا زارد و فیکه هنوز جماع  
نکرده با ایشان یا مقرر کرده اید برای ایشان مهر معلوم اقدر پس و بی صورت بهر مندر کنید زنان را یعنی لباس بر تو اگر قدر حال  
اوست و بزرگدست قدر حال او بهره مندر کردن بحفلیت چندیده لازم کرده شد بزرگواران و ان طلقتموهن من قبل ان  
تمسوهن و قد فرضتم لهن فوریضته و نصف ما فرضتم الا ان یعضوا الذی یبید عقد النکاح و ان  
تعفوا اقرب للتقوی و لا تتنوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق داد و بدینا زارد و فیکه هنوز جماع  
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بود بر شما ایشان مهر معین پس چیست نیم آنچه مقرر کرد و بدینا زارد و فیکه هنوز جماع  
کنند خود را یا عفو کنند شخصی که بدست اوست عقد نکاح یعنی بعد از تمام دادن مهر و قبل طلاق را و خوشبختی و همایان زن  
گناه نیست و مطالبه نصف نکوداده علم هیچ بایک نیست و آنکه زاده گناه بدینا زارد و فیکه هنوز جماع  
کردن



[illegible]

قلت قال البصري  
اختلف اهل العلم  
اجابة الى الامة

شود قیران را مالک عن ابن شهاب عن ابرهه عن انكان يقول شر الطعام طعام الوطیة یدعی لها  
الاغنیاء ویرک المساکین ومن لم یات الدعوة فقد عصی الله ورسوله الا بریه یسکف کذبین طعام طعام دیرت  
کبر این صفت باشد که خوانده شود برای او تو اگر آن را و گدشته شود قیران را و هر که نیاکد بر عتوه پیرا فانی خدا و رسول او را باب  
حسب العدل فی القسم و غیره بحسب ما یمکن عرفا و حسب بر ابراهیم در نوبتهای و غیر آن بعد از آنکه مکتب است در عرف در آن  
قال الله تعالی و من استنطعوا بین النساء و لجر حتم فلا تمیلوا کل المیل فتنوهما کالمعلقة و نواتنه که برای کسی که  
زان اگر در عرض کنیز یا بر سر میل کند تا میل کردن آنکه بگذارد او را مانند معلقه و معلقه زنی است که بویه باشد و نه شوهر داشته  
زن فقود باب للبرکسج و للثیب ثلاث ثم یقسم بالسویة زن شوهر زایده را اگر کام کند هفت شب با او باشد و اگر  
من شوهر زایده را کام کند شش یا او شد بعد از آن قسمت کند با نصف مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک  
انه کان یقول للبرکسج و للثیب ثلاث انس بن مالک یسکف زن شوهر زایده را هفت شب است و زنی که شوهر زایده باشد  
شش شب قال مالک و ذلک الامر عندنا و قال کانکنت له امرأة غیر التي تزوجها فانه یقسم بینهما بعد ان یمضی بال  
التي تزوج بالسوء و لا یحسب علی التي تزوج ما اقام عندها گفت مالک و همین است حکم نزدیک پس اگر باشد نکاح  
ما زنی غیر آن زن که الحال نکاح کرده است پس قیمت میان نشان بعد از آن که بگذرد و زنی که زن که نو در نکاح آورده قسمت  
برابر و حساب کند بر آن زن نو متی را که اقامت کرد و هفت نژاد و باب تخیدیر الجدیة الثیب ینثلث باقتضا  
و سبع مع القضاء و در بیان اختیار او زن نو که شش باشد در میان شش باقتضا و در میان هفت شب باقتضا  
عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن حزم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام الخزمی عن  
ان رسول الله صلى الله علیه و سلم حین تزوج ام سلمة و أصبحت عنده قال لها اليس یاک علی اهلهک هوانا ان شئت  
سبعت عندک و سبعت عندهن و ان شئت ثلثت عندک و ددت علیهن فقالت ثلثت رسول الله صلى الله علیه  
و سلم و حتی که نکاح کرد ام سلمه را و وقت صبح درآمد نزد او فرمود او فریست بسبب تو بر قوم تو خوار می بینی از تو عرض می کنم و بی غشی ندادم  
تا قوم تو بسبب اعراض از تو بی غشی از تو خوار شوند و اگر خواهی هفت شب با تو گذران کنم و هفت هفت شب با زنان دیگر مانم و اگر  
خواهی شش با تو گذران کنم و بعد از آن یک شب و در کنم را نشان پس گفت ام سلمه شش شب من گذران کنم و من هر چه گوید شش شب  
حق زنت اگر خواهی اسفا کند و اگر خواهی عرض آن خبری دیگر اختیار نیا پس در مصورت نهضت صلی الله علیه و سلم ام سلمه را  
اختیار داد و نذیر ثلثت که حق است بگیر و با عرض او تسبیح اختیار کند و برابر سازد و او شود پس او ثلثت را اختیار نمود و او  
ابو باب یحرم الاثنان فی الدبر و یجافی قبیلها من جانب دبرها حرام است حمام کردن در دبر زن و محلات

الطعام یجوز من الوجوه  
و ذلک ما یزک المساکین  
لا یغنیاء مکررها لا یغنی  
عن قلیل علیه السلام  
ان یقتلوا باعان القلیل  
و یغنیوا کل البیوت  
عند الرجل الذکر من امرأة  
و احدة یجوز علی السویة  
منهن فی القسم و ذکر  
حزم و سواد من مسکنة  
۲۰  
او کتابی که در این  
کتاب است قسم می  
خورد و اما قسم  
ببین و ولایة و لیکن  
نزد الله تعالی و بین فی حق  
القسم عصبی الله تعالی  
القضاء لا یطویرة و اولی  
نظر من قوله تعالی فتنوهما  
کالمعلقة بین کل المیل  
کالمعلقة فلا تدل الایة  
غنی عن ثلثت فی القسم  
علی وجهی العدل کالمعلقة  
علی وجهی عدل الله  
علی وجهی عدل الله  
علی وجهی عدل الله

و یحرم الاثنان فی الدبر و یجافی قبیلها من جانب دبرها حرام است حمام کردن در دبر زن و محلات









## المجلد الثاني

که متصل برین باشد و الله علم **باب الغيلة** معنی غیبت است که جامع کند مراد ازین خود و حال آنکه وی شیرخوار و دلد را مالک  
 من محمد بن عبد الرحمن بن نوفل انه قال اخبرني عروة ابن الزبير عن عائشة ام المؤمنين عن جدهم بنت وهب  
 الاممية انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان اخون الغيلة حتى ذكوت ان النجوم و  
 فادرس يصنعون ذلك فلا يصبر اولادهم حضرت عائشة از جد امه اسديده روايت نمود که جد امه شنيد تخم حضرت مهدي عليه  
 السلام که صغير بود و بر آينه قصد کرد و من که منم از غيبي مني مروان را از جام زنان شير و پسته او را و خود را آنکه با و در دم اهل روم و فارس  
 را که ميکنند اين کار پس فرزند برسد اولاد برشان قال **مالك** الغيلة ثمان ميس الرجل امراته وهي تطوع ثمان الك مني  
 غيبت است که جامع کند مراد از خود و حال آنکه وی شیرخوار اند **باب** ان الله لها علامة الشوز وعظمها فان ابدت نشوزا  
 هجرها فان اقامت على الشوز ضربها ضربا غير مبرح وان فشترا متعبد لها ان تعلم بترك بعض حقها وان تناسا  
 فابعت الحاكم حكما من اهله وحكما من اهلها فان نفع والا تفارقا فكل من بنى من واز طرف زن علامت سرکشی سينه  
 آزادى حقوق زوج که بر وی وجبت سرکشی کند زوج و عظم گويد و نصيحت نمايد پس اگر ظاهر کرد سرکشی را و پند پذير نشد ترک کند  
 او را يعني مضاجعه و جام با او نکند پس اگر اصرار کرد بر نشوز و تنزد او را زن و غير ايد او دهند و اگر سرکشی کند مرد بايد که زن مسلم  
 نکند او و بيگانه بعض حقوق خود از قسم و نفقه و غير آن و اگر هر دو از يكديگر سرکشی کردند هر يك و مقام خوشنود باشد از ديگر بايد که حاکم و  
 ماحکم کند شخصی را از اهل زوج و شخصی ديگر را از اهل زن پس ايشان شخص و جانشوز کند و تحري نمانند و صورت يک ايف بيان ايشان بر آيد  
 و همان صورت را بر ايشان لازم کنند و اگر اين هم نفع نداد بايد متفرق شوند قال الله تعالى واللاقي تخافون نشوزهن فظنوهن  
 واجهروهن في المنحاج و اضربوهن فان طعنكم فلا تبغوا عليهن من سبيل ان الله كان عليا كبيرا و انا فانيكدي  
 از سرکشی ايشان يعني اداى حقوق زوجيت نکند پس پند و سبب ايشان يعني از عقاب خدايتعالى بشماريند و ترک کنند ايشان را و  
 خدا نگاه يعني تحمل کنند بغير اسس ديگر و مجرم ديگر و زن ايشان را يعني زدن که ضرر نماند ندم پس اگر فرمان بردارى شمارد و پس  
 کنند بر ايشان رنج و آزار هم و ندى بر آينه خدا بلند قدر بزرگ مرتبه است و ان خلع شقاق بينهما فانبعثوا حکما من اهله و حکما  
 من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله عليما خبير و انا فانيكدي اهل اسلام مخالفت بيان  
 زوجين پس بفرستيد بسوی ايشان ملامت کننده بعد از ان اهل قرابته شوهر و ملامت کننده با عدالت اهل قرابت زن اگر خواهند و  
 حکم است کردن مال میان ايشان البته موقوف اند از خدايتعالى بيان ايشان بر آينه است خدا و انما هو و قال الله تعالى  
 فان امرتاه خافت من بعليها انشوزا و اعراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا و الصلح خير و احضرت  
 الا نفسي و ان تهنوا و اتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا و اگر زنی بر سر ساز شوهر خود سرکشی را يار و گرداني را پس نگاه

لا قلت في  
 كرامة تدرج  
 ۲۳  
 من غير تدرج

والمرأة تنفق على نفسها  
والانفس الشا مع  
تقلى واحضر  
عليه ضرب

[illegible][illegible]

يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ





روزيکه برادر السوي حاکم **باب** امرأة المعسر اب در بيان زن نحی که نکست باشد **مالك** انه بلغني عن  
 بن المسيب كان يقول ان المجدل الرجل ما ينفق على امراته فوق بينهما سيد بن اسب يگفت وقتیکه نيامد و آنچه  
 کند بر زن خود نفرتی کرده شود میان ایشان **قال مالك** وعلى ذلك اودكت اهل العلم سئلنا گفت ما کن بر زن  
 قول ما قيم اهل علم مادرش خود **باب** الايلا ايل عبات ازان است که مرد سوگند خورد که جماع کند با زن خود ابد ايام  
 که زياده از چهار ماه باشد قال الله تعالى للذين يولون من نسائهم تدبرون بعد شهر فان فاني فان الله غفور  
 رحيم وان عمنوا الطلاق فان الله سميع عليم برای آنکه قسم بخورند از زنان خود بترک جماع انتظار چهار ماه است  
 پس اگر رجوع کردند پس بر آنه خاتمي آرزگار مهربانست و اگر قصد مصمم کردند بطلاق پس بر آنه خدايتعاشنوا و انا است  
**باب** اختلافوا اذا مضى اربعة اشهر هل يوقف او يقع عليها الطلاق البائن والرجعي خلاف  
 گویند و را که وقتیکه گذشت چهار ماه ايا توقف کرده شود يا واقع شود بر زن طلاق باين يا رجعي **مالك** عن جعفر  
 بن محمد عن ابيه عن علي بن ابي طالب انه كان يقول اذا اتى الرجل من امراته يقع عليه الطلاق وان  
 الاربعة الا شهر حتى يوقف فاما ان يطلق واما ان يبقى علي بن ابي طالب يفرمود وقتي که ايل کند مرد از زن  
 خود واقع نشود طلاق اگر چه بگذرد چهار ماه تا آنکه استاده کرده شود پیش قاضی لازم کرده شود بپروى پس يا نيت که طلاق  
 دهد يا نيت که رجوع کند **قال مالك** وذلك الا مرعندنا گفت مالك بهين است ملكي که مقررست نزديك ما  
**مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول ايا الرجل الى من امراته فانها اذا مضت الاربعة  
 الا شهر ووقف حق يطلق او يفي ولا يقع عليه طلاق اذا مضت الاربعة الا شهر حتى يوقف عبد  
 بن عمر يگفت هر مرد که ايل کرد از زن خود پس بر آنه او را وقتیکه بگذرد چهار ماه موقوف داشته ميشود تا آنکه طلاق دهد و ايل  
 کرد و واقع نشود بپروى طلاق وقتیکه بگذرد چهار ماه تا آنکه موقوف داشته شود **مالك** عن ابن شهاب ان  
 سعيد بن المسيب و ابا بكر بن عبد الرحمن كانا يقولان في الرجل الى من امراته فانها اذا مضت الاربعة  
 الا شهر وذهي تطليقة ولو زوجها عليها الرجعة فادامت في عدتها سيد ابن مسيب و ابا بكر بن عبد الرحمن يگفتند  
 در باب نحی که ايل کرد از زن خود که حکم نيت که وقتیکه بگذرد چهار ماه پس آن يك طلاق است و شوهر او را ميرسد بپروى  
 تا وقتیکه اين زن در عده خود است **مالك** انه ياخذ من مروان بن الحكم كان يقضي في الرجل اذا الى من  
 امراته فانها اذا مضت الاربعة الا شهر وذهي تطليقة وله عليها الرجعة مروان بن الحكم حکم کرد و در باب  
 شخصي که ايل کرد از زن خود که حکم نيت وقتي که بگذرد چهار ماه پس آن ايل يك طلاق است و او را ميرسد بپروى حتى

بالتفصيل  
 مضيت من ثوبا  
 لها فلما اخرجت من ثوبا  
 بالصدق اذ رخصت  
 ثم سقط خطها  
 مع قلت  
 الاربعة البين وهو  
 ان يخلق الرجل لا  
 ان يخلق المرأة  
 اربعة اشهر عند الشافعي  
 اربعة اشهر عند الشافعي  
 واربعة قبل فان فاني  
 ابي خزيمة قبل فان فاني  
 ابي حنبل بالجلد فان  
 النفي يجلد بالجلد فان  
 تغسل المرأة شتم حتى يغسل  
 فليكون غرض من الغسل  
 في تقبيل و فقل عن عمر  
 الطلاق انقضاه الاربعة  
 وقل ان ليستا بطلاق  
 بطلاق و علي الشافعي







## الجلد الثاني

قلت قال البغوي  
 وقال لامرأة ان تخطي  
 فانت على ظهري  
 فتخطي ظهري  
 وقال لامرأة ان تخطي  
 لان مظهره ان تخطي  
 ان بمسكه ماله يخطي  
 روي في الروي عن صفير  
 قاسم وسليمان  
 قلت  
 ب  
 ظهري العبد  
 وصيام العبد في خطه  
 ثم من كان يلافت

ان هو تزوجها لا يفرها حتى يكفر كفارة المتظاهر قاسم بن محمد رايث کرد که هر انچه مردی ساخت زنی بنبست خود  
 مانند نبست مادر خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که  
 اگر او را نکاح کند زو یک نشود با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار کند **هـ** **مالک** انه بلغه ان رجلا سأل القاسم  
 بن محمد وسليمان بن يسار عن رجل نكح امرأة قبل ان ينكحها فقال لا ان نكحها فلا ينكحها حتى يكفر  
 كفارة المتظاهر مردی سوال کرد قاسم بن عيسى وسليمان بن يسار از حکم مردی که ظهار کرد از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را  
 پس مرد گفتند اگر نکاح کند او را دست نرسد با و تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار کند **هـ** **مالک** عن  
 هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عروة الزبير عن رجل قال لامرأته كل امرأة انكحها عليك عشت  
 فهي على ظهري فقال عروة بن الزبير يخرجها من ذلك حتى رقبة هشام بن عروة شنید که هر انچه مردی  
 کرد عروة بن الزبير را از حکم مردی که گفت زنی خود را بر زنی که نکاح کنم او را بر تو و ادم که زنده پس از زن مانند نبست مادر  
 من است پس گفت عروة بن الزبير كهنايت میکند او را ازین کار آزاد کردن يك برده **باب** ظهار العبد در بیان  
 حکم ظهار غلامان **مالک** انه سأل ابن شهاب عن ظهار العبد فقال يخطها را **الحرق** **قال** **مالک** يريد ان يقع  
 عليه كما يقع على الحر **قال** **مالک** وظهار العبد عليه واجب وصيام العبد في الظهار شهوات **مالک** سوالی  
 کرد ابن شهاب را از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار از او است گفت **مالک** مرد او پس نبست که ظهار واقع میشود بر غلام چنانکه  
 واقع میشود بر آزاد گفت **مالک** وظهار غلام بر وی واجب است وصوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدانکه اگر  
 شخصی مرد جنسی یا زن اجنبی را بر زنا نبست کند حال او خالی از زناست حالت نیت اگر مقذوف اقرار کرد قاذف از حد خلاص  
 شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قیام نشدند و حجب شد  
 بر قاذف حد قذف که شتاب و تازیانه است و اگر شخصی زن خود را بر زنا نبست کرد با حجل و دلدار از خود نفی نمود از چهار  
 حال خالی نیت اگر مقذوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف بر غایت و اگر لعل کرد نیز  
 از حد قذف خلاص یافت و اگر از همان هم باز پشیمان شد قذف که شتاب و تازیانه است و حجب شد از یک جمهور و امام ابو حنیفه  
 سگوید حد قذف بر زوج لازم میشود غیر ازین نیست که موجب آن همان است و پس پس همان نام که گاهی چندست متفرق  
 بقسم که زوج نبست آن از موجب قذف خلاص میشود چنانکه یأید قال الله تعا والذين يؤمنون اذ اجهم ولم يكن لهم  
 شهداء الا انفسهم فتشهادة احدى من اربع شهادات بالله انه لمن الصدقين واما خاصة ان لعنه الله عليه  
 ان كان من الكذابين ويدرونها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكذابين واما خاصة







# المجلد الثاني

الزبير فقال المنذر فان ذلك بيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لادام اقصية ففرت حفصة عند المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة بنى وادخضه وخر عبد الرحمن را بدست منذر بن الزبير عبد الرحمن را تو غايب بود و شام پس وقتيكه آمد عبد الرحمن گفت آيا بئيل من اين كار كرده ميشود آيا مانند مرا بئيل كشته ميشود يعني من را زن من كار كرده ميشود پس سخن گفت حضرت عائشة با منذر بن الزبير مني عبد الرحمن سنانيد پس گفت پس مرا اين اختيار را بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن رد كنند غيتم كار يك سر انجام كرده باشي تو آزا پس بجايي خود مانده حفصة زيك منذر نمردن طلاق **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر وليا هريرة سلا من الرجل ملك امره امرها فتزوج ذلك اليه ولا يقضي فيه شيئا فقال ليس ذلك بطلاق عبد الله بن عمر ابو هريرة را سوال كرده شد از حكم مرديك بدست زن خود داد كار او را پس نوكند زن آن كار را بسوي مرد و حكم كنند بوجوب آن خبري پس مرد و گفتند نيت اين طلاق **مالك** عيص بن سفيان سعيد بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امراته امرها فلم تقارقه وقرت عنه فليس ذلك بطلاق سعيد بن المسيب گفت وقتيكه ملك ساخت مرد زن خود را بر كار آن زن پس جدايي كند بوجايي خود مانده زيك او پس نيت اين طلاق **مالك** عن ابن شهاب انه سمع يقول اذا خيل الرجل امراته فاختارته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت و بختيار را و مرد زن خود را پس اختيار كردن شوهر را پس نيت اين طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختارت نفسها ففي تطلقه رجعية و قتي كد او كار زن را بدست او پس اختيار كردن فخر خ در ايسر آن طلاق رجعي است **مالك** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خارجة بن زيد بن ثابت انه اخبر انه كان جالسا عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق وعيناه قد هما فقال له زيد ما شانك فقال ملكت امرأتي ففارقته فقلت فقال له زيد ما حملك على ذلك قال لقد ففارقها وجمعها ان شئت فامناهي ولعدة ولت املك بها غارجه بن زيد بن ثابت نشسته بود و زيك زيد بن ثابت پس آمد زيك محمد بن ابى عتيق واندو چشم او اشك ان بود پس گفت او را زيد چیست حال تو گفت و ادم بدست زن خود كار او را پس جدا كردن پس گفت او را زيد چه خبر باعث شده ترا بختيا و او گفت تقدير آتبي پس گفت زيد چیست كن با او اگر خواهي پس خزاين نيت كراين يك طلاق است و تو اكثرى بان بن محمد بن حبيب مستقيم كد اگر چه آن زن مني نباشد **مالك** انه بلغه ان سجلا جارا الى عبدالله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن ان قد جعلت امر امراتي في يديها فطلقت نفسها فماد اتره فقال بن عمر اياه كما قالت فقال الرجل لا تغفل يا ابا عبد الرحمن فقال ابن عمر انما اغفلت فعلته شخصي آمد زو عبدالله بن عمر پس گفت يا ابا عبد الرحمن هر آينه من ادم كار من خود را بدست او مني اختيار و ادم بدست من پس طلاق داد و آن زن فخر خ در ايسر چه خبري مني مني محكم مني نمائي پس

قلت على  
هذا اذا اهل العام  
قوله يقتات عليه  
قال ابو جبير من  
٣٣  
قضى دونه مهر فقد  
انقضت به مهره فقال  
من القوت

المجلد الثاني

[illegible]

له قلت  
عليه الشافعي وقال  
الوخيفة تقربة  
للجنة واحدة ١٣

پس شاید که ناپسند کنید چیسیر یا و پیدا کنند خدا متعالی در آن چیز خیر بسیار و اگر خرابید بل کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را و یکد بالی یا حال مرغوب تر است و خست که زوجه اولی بلی گناه طلاق و بد مهر که داده است باز گرداند و حال آنکه داده بود و در مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز بگیرد چیزی از آن ال یا بگیرد یا از دستم و گناه ظاهر و چگونگی بگیرد یا در حال آنکه متصل شده این بعضی شما بعضی یعنی مرد جامع کرده است باز در جماع مقرر کرد و گرفته اند زنان از شما بعد حکم یعنی باجابت قبول انقبضه شود و حال آنست که کناح بشر و طآن متحقق شد و جامع مومکد ساخت مهر را پس مهر و آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی ولا یصل لکم ان تاخذوا مما انتم بمومنین شیئا الا ان یخافا ان یتصاحدا و الله فان خفتم الا یتصاحدا و الله فلا جناح علیهما فیما افترقا به و حلال نیست شمارا که بگیرد از جمله آنچه داده زنا زنا چیزی در عرض طلاق اگر آنکه ترسند زوجین که بر پا نخواهند داشت حد و حد شما یعنی حقوق زوجیت را از آنکه خدا یتصاحف فرموده است پس اگر رسید یاری حاکمان اسلام که زوجین بر پا نخواهند داشت حد و خدا را عرض جل پس بهم گناه بر ایشان در آنچه زن عوض خود و او آنرا و مرد گرفت آنرا ترجم گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید داد و اگر وقت ضرورت پس فقیه ضروری باشد هیچ اک نیست در خلع و لانم نیست بر حاکمان که تفتیش حال زوجین کنند بلکه باید در دار زنده گفته ایشان را و آنچه ظاهر کرد **صالح** عن یحیی بن سعید عن عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زید عن الانصاری عن النضر بن عمار عن حمید بن عمار عن سهل الانصاری انهما کانتا تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبح فوجد جیدة بنت سهل انحد بابا به فی الخلس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذه فقالت انا جیدة بنت سهل یا رسول الله قال ما شأنک قالت لا انا ولا ثابت بن قیس لزوجهما فلما ساء لهما ورجعا ثابت بن قیس قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم هذه جیدة بنت سهل قد ذکرت ما شاء الله ان تذکر فقالت جیدة یا رسول الله کلما اعطانی عندی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لثابت خذ منها فاخذ منها جیدة فی اهلها جیدة فخر سهل الفاری بود در نکاح ثابت بن قیس بن شماس و هرگز رسول الله صلی الله علیه وسلم پاره بسوی نماز صبح پس یافت جیدة را نزد یک در دانه خود و در سیاهی آفرش پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کیت این گفت من جیدة ام بنت سهل یا رسول الله فرمود و صیت حال تو گفت نیم من همراه ثابت و نیست ثابت همراه من یعنی اتفاق نموده پس فقیه که از شهر اقامت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست جیدة و ذکر کرد بن من آنچه خدا شجاع فرموده بود که اگر نذکرش گفت جیدة یا رسول الله هر چه داده است نزد من است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت ما که بگزید زوی پیش ثابت گرفت از زوی و عده نشست جیدة و فرمود خود **صالح**

فقلت له يا مولاي  
والله اني عن جوارحه  
تلك القصة التي  
وتبينها قال لا بد  
منها من قولها  
فقلت له يا مولاي  
والله اني عن جوارحه  
تلك القصة التي  
وتبينها قال لا بد  
منها من قولها

[illegible]

وقالون يا ربنا  
 استبدلنا من مكان  
 القضيته  
 من قبلنا  
 الجليل  
 صهيون  
 بادعنا  
 انفسنا  
 ان لا يفتينا  
 ان قال  
 ولما  
 جيت  
 حين  
 اختلعت  
 مم  
 الله  
 لوب  
 من  
 الله  
 الملائك  
 في قوله  
 لكن  
 فقال  
 انما  
 وقوله  
 لهذا  
 العقول  
 مسائل  
 العقول  
 اودعي

# المجلد الثانی

بن مسعود كان يقول فيمن قال كل امرأة انكم فاجي طالق انما ذالم يسم قبيلة او امرأة بعينها فلا شيء عليه عبد الله بن مسعود يكف و رابن خنيس ككفت هنري كه ككاه كنم او ككاهني است كراين شخص اگر نام نبرده است قبيده عام را اين حينه را يا صحيح لازميت برى **باب الطلاق مرتان** فان طلقها الثالثة لم يقبل له حتى تكلم زوجا طلاق و و بايت  
يعنى طلاقى كه عقب دى حجت درست باشد پس اگر طلاق داد و بار سوم پس از اين زن حلال نيست آنگاه كند نه ديگر  
و بعد از آن اگر آن شوهر بريد يا طلاق دهد باز او را بر سر كه بعد از عدة ككاه كند قال الله تعالى الطلاق مرتان فامساك بعد  
او تيريج با حسان ولا يهل لكم ان تاخذوا مما التمسكم من شئ الا ان يحلفوا بيمين واحدة بالله فان خضع الا بيمين  
حد و بالله فلا جناح عليهما فيما افتردت به تلك حدود الله فلا تقعدوها و من يعد حد و الله فذلك  
سم الظلمون طلاقى كه حجة عقبت او ميتواند شده و بايت پس از آن يا ككاه بشن است بختك بسنديه يعنى حجة كردن بوجوب  
يا را كردن است با حسان يعنى حجت كردن بايعاى حقوق اخفه و غير آن و حلال نيست شمارا مى شوهران كه بگيرد از آن زن  
و داده ايد چنانچه مى مريد طلع ايد بگيرد از ككاه و بگيرد از قنك كه بر سر دوز و زوجه را پس از آن وقت حقوق خدا بيم يعنى او را  
و بايعاى حقوق زوجيت پس اگر ترسيد يادى سلمان كه زوج و زوجه را بپردازند حقوق خدا بيم را پس همچو گناهيت برشان  
و آنچه عوض خود داد زن آنرا بسى عوض طلاق هر چه بدد دوست نميت احكام مقرر كرده خدا پس تجاوز كند از آن و در ك  
تجاوز كند از احكام خدا تعالى پس انجا عهدش سازد شكافان طلعها فلا يقبل له من بعد حتى تكلم زوجا غيرهم فان طلعها  
فلا جناح عليهما ان يترجعا ان طنان يقيم احد و بالله و تلك حدود الله يمينها تقوم بطلون پس اگر طلاق داد  
آن زن با يعنى بعد از و بار طلاق سوم داد پس حلال نيست اين زن بر آن مرد بعد از اين طلاق سوم تا آنكه ككاه كند مردى بجز  
اين مرد پس اگر طلاق داد و زوج ثاني پس گناه نيست برايشان كه جمع كند بكيه اگر اين طعن نماند كه بخواهند كه احكام خدا را  
را و آنچه مذكور شد احكام خداست بياين يكند از ابراسى قولى كه ميدانند **صالح** من هشام بن عروة عن ابىه انه قال قال  
الرجل اذ طلق امراته ثم اتبعها قبل ان تنقض عدتها كان ذلك له وان طلقها الف مرة فقد رجعت الى امراته  
فطلقها حتى اذا شارفت انقض عدتها راجعها ثم طلقها ثم قال والله لا اؤيك الى ولا تحلين لي ابدا فانزل  
الله تم الطلاق مرتان فامساك بعد و رابن خنيس با حسان فاستقبل الناس الطلاق جديدا من بعد من  
كان طلق منهم ادم يطلق عرو ككفت بود و هم در با هيت و قنك طلاق بد مهر وزن خود را بعد از آن حجت كند با و پس  
از آنكه بگذرد عدة ميرسيد او را كه اينكار كند و رابن خنيس او را بكار كردن داد و اگر چه طلاق دهد او را و رابن خنيس و رابن خنيس  
مسلم كند و مردى بسوى زن خود پس طلاق او را تا و قنك نزد يك سيدة آن زن بگوشن عدة خود حجت كند و بلاء بعد از آن

فان طلقها  
فلا جناح  
عليهما  
ان يترجعا  
ان طنان  
يقيم  
احد و بالله  
و تلك  
حدود الله  
يمينها  
تقوم  
بطلون  
پس اگر  
طلاق  
داد  
آن زن  
با يعنى  
بعد از  
و بار  
طلاق  
سوم  
داد پس  
حلال  
نيست  
اين زن  
بر آن  
مرد  
بعد از  
اين  
طلاق  
سوم  
تا آنكه  
ككاه  
كند  
مردى  
بجز  
اين  
مرد  
پس اگر  
طلاق  
داد و  
زوج  
ثاني  
پس  
گناه  
نيست  
برايشان  
كه  
جمع  
كند  
بكيه  
اگر  
اين  
طعن  
نماند  
كه  
بخواهند  
كه  
احكام  
خدا را  
را و  
آنچه  
مذكور  
شد  
احكام  
خداست  
بياين  
يكند  
از  
ابراسى  
قولى  
كه  
ميدانند  
صالح  
من  
هشام  
بن  
عروة  
عن  
ابىه  
انه  
قال  
قال  
الرجل  
اذ  
طلق  
امراته  
ثم  
اتبعها  
قبل  
ان  
تنقض  
عدتها  
كان  
ذلك  
له  
وان  
طلقها  
الف  
مرة  
فقد  
رجعت  
الى  
امراته  
فطلقها  
حتى  
اذا  
شارفت  
ان  
تنقض  
عدتها  
راجعها  
ثم  
طلقها  
ثم  
قال  
والله  
لا  
اؤيك  
الى  
ولا  
تحلين  
لي  
ابدا  
فانزل  
الله  
تم  
الطلاق  
مرتان  
فامساك  
بعد  
و  
ابن  
خنيس  
با  
حسان  
فاستقبل  
الناس  
الطلاق  
جديدا  
من  
بعد  
من  
كان  
طلق  
منهم  
ادم  
يطلق  
عرو  
ككفت  
بود  
و  
هم  
در  
با  
هيت  
و  
قنك  
طلاق  
بد  
مهر  
وزن  
خود  
را  
بعد  
از  
آن  
حجت  
كند  
با  
و  
پس  
از  
آنكه  
بگذرد  
عدة  
ميرسيد  
او  
را  
كه  
اينكار  
كند  
و  
ابن  
خنيس  
او  
را  
بكار  
كردن  
داد  
و  
اگر  
چه  
طلاق  
دهد  
او  
را  
و  
ابن  
خنيس  
و  
ابن  
خنيس  
مسلم  
كند  
و  
مردى  
بسوى  
زن  
خود  
پس  
طلاق  
او  
را  
تا  
و  
قنك  
نزد  
يك  
سيدة  
آن  
زن  
بگوشن  
عدة  
خود  
حجت  
كند  
و  
بلاء  
بعد  
از  
آن



له قلن  
سماك بس البين  
المصلحة يقال فيها  
وسكن المير وقيل  
والود والدم الزبير  
والعبد الرحمن  
الزبير  
الزبير في قوله  
وابنه نعم الزبير  
المصلحة  
تصغير العسل  
لذا الجاهل بالعسل  
وانما ادخل الهاء في  
التصغير على ينة  
٣٨٠  
الانفة قبل على منفي  
القطعة بريد القطعة  
عسل وقيل معنى الوصف  
وقيل العسل يعني ينة  
وقيل العسل يعني ينة  
فان اللفظ قبل في  
مصلحة العمل على من  
عند آثار أهل العلم

ديكر طلاق وادبع ازان گفت واده جاي ندم ترا بسوی خود یعنی بهر مندرگوانم ترا بذات خود و هرگز حلال نخواهی شد برای  
من هیچ گاه پس از آن ساخت خداست این آیه الطلاق قرآن آتیه پس شروع کردند و آن طلاق را بعد از نزول آیت شروع  
کردن از سر نو از آن رو که پیش ازین طلاق داده بود و از ایشان ای طلاق نماده بود **باب** لا تحل المطلقة ثلثا الا  
حق تذوق العسيلة من الاخر حلال نیست زیرا که بار طلاق داده باشد او را از زوج اول یا تا آنکه بخشد مره از شوهر دیگر  
**مالك** عن المسود بن رفاعه القرظي عن الزبير بن عبد الرحمن بن عبد الزبير بن رفاعه بن سموا لطلق امراته  
تميمة بنت وهب في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثا فنكحت عبد الرحمن بن الزبير رفاعه بن سموا لطلق امراته  
يستطيع ان يتبها ففارقها فاد رفاعه ان ينكها وهو زوجه الاول الذي كان طلقها فذا كر رسول الله صلى  
الله عليه وسلم فنهاه عن تزوجها وقال لا تحل لك حتى تذوق العسيلة فاعبر بن سموا لطلاق واذن خود را که تمیم بنت  
وهب بود در عهد حضرت صلی الله علیه وسلم سه بار پس نکاح کرد تمیمه با عبد الرحمن الزبیری پس بی از حساب مادی باز داشته شد  
از وی پس خواند که دست رساند وی پس جدا شد از وی پس خواست او را فدا شود و بهترین آنکه طلاق داده بود پس نکر کرد  
این ماجرا پیش حضرت صلی الله علیه وسلم پس منع فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم او را از نکاح کردن بآن زن و فرمود که حضرت  
صلی الله علیه وسلم حلال نشود برای تو تا آنکه بخشد مره **مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن  
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها سلت عن رجل طلق امراته البتة فنزجها رجل اخر فطلقها قبل ان  
يمسها هل يصح لزوجها الاول ان يتزوجها قالت عائشة لاحق يذوق عسلها حضرت عائشة را سوال کرده شد  
از حکم مردی که طلاق داد زن خود را طلاق قاطع یعنی مثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد از آن طلاق داد و بی شکر از  
آنکه دست برساند با و آیا درست است شوهر اول را که نکاح کند با او گفت حضرت عائشة نکاح نکند تا آنکه بخشد مره **مالك**  
ان بلغه ان القاسم بن محمد سئل عن رجل طلق امراته البتة فنزجها رجل اخر فامات عنها قبل ان يمسها هل  
يحل لزوجها الاول ان يراجعها فقال القاسم بن محمد لا يصلح لزوجها الاول ان يراجعها **قاسم** بن محمد را سوال کرده شد  
مردی که طلاق داد زن خود را طلاق قاطع بعد از آن نکاح کرد او را مردی دیگر پس مرد از سر وی پیش از آنکه دست برساند  
ایا حلال است شوهر اول او را که رجوع کند با و پس گفت قاسم بن محمد حلال نیست شوهر اول را که رجوع کند با و **باب**  
ان طلقها تطليقة او تطليقتين فنزجت رجعا فم ثم رجعت اليه تكون عندنا على ما سبق من طلاقها  
بردی طلاق داد زن خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد آن زن شوهر دیگر را سوای آن بعد از آن رجوع کرد و بسوی شوهر  
اول یعنی نکاح کرد با او باشد زیرا که او بر چیزی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق **مالك** عن ابن شهاب



المجلد الثامن

عبد الله بن مسعود بن عبد الرحمن بن عوف وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود  
وسلم بن يسار كلهم يقولون سمعت ابا هريرة يقول سمعت عمر بن الخطاب يقول يا امرأة طلقك لزوجها  
تطليقة واحدة او تطليقتين ثم تركها حتى تحل فتكزوجها غير فيوت عنها او يطلقها ثم ينكحها زوجها  
الاول فاما تكون عنه على ما هو من طلاقها ابن شهاب گفت شنيدم سعيد بن مسيب ما وجد بن عبد الرحمن بن عوف  
وعبيد الله بن عبد الله بن مسعود وسلم بن يسار كه همه ميگفتند شنيدم ابو هريره كه ميگفت شنيدم عمر بن خطاب  
كه ميگفت هر زني كه طلاق داد او را شوهر او بكار داد و بار بعد از آن كه گفت او را تا آنكه طلال شد يعني از عده برآورد و نكاح كرد  
شوهر و بگر يا غير او پس هر دو اين شوهراني از سر او يا طلاق داد او را بعد از آن نكاح كند او را شوهر اول او پس هر آينه اين زن  
بباشد نزد يك او يا نچه باقي مانده است از طلاق او قال مالك وحلي ذلك السنة عندنا لا اختلاف فيها گفت  
مالك و بر من است حكم مقرر نزد يك احكامي كه ميت اختلاف در آن متبرخ اشترعوا بين حكم قابل اند الا ابو حنيفة ميگويد كه هر كس  
بسوي شوهر اول تجاري شد طلاق زير كه شوهر دوم هم كرد و او در ثلث را چنانچه هم ميگفت ثلث را باب ان طلق  
بكلية واحدة ثلثا او اكثر وقعت الثلث اگر طلاق و بهر يك كلمه سه مرتبه يا زاده از سه واقع ميشود سه تطليقة است  
ان بلغن رجلا قال لعبد الله بن عباس اني طلق امراتي مائة تطليقة فماذا ترى علي فقال ان رجلا طلق  
مئتي ثلث وسبع فتعوت اقلدت بها ايت الله هز و امر دي گفت عبيد الله بن عباس با هر آينه طلاق و او هم  
خود را صد طلاق پس چه چيزي ميني بمن بر گشت او را عبيد الله بن عباس مطلقه شد از زوجه طلاق و نود و نيم تسخر و دي  
ايات حديتها را مال الله انه بلغن رجلا قال لعبد الله بن مسعود فقال اني طلق امراتي ثمانين تطليقة  
فقال ابن مسعود فماذا قيل لك قال قيل لي انها قد بانتي مني فقال ابن مسعود صدقوا من طلق كما امره  
الله تعالى فقد بين الله له ومن لبس على نفسه لبسا جعلنا البسيرة لا لبسا و اعلى انفسكم ونفخاه عنكم هو  
كما تقولون مردی آپريش عبيد الله بن مسعود پس گفت هر آينه من طلاق و او هم زن خود را هشت تطليقة بر گشت ابن مسعود  
پس چه چيز گفته شد كه گفت شده ام اگر اين زن جدا شد از من بر گشت ابن مسعود است گفته هر كه طلاق و چه چيز  
فرموده است حديتها پس هر آينه حديتها بيان كرده است حكم را بي او و هر كه شنبه كرد و برخود سله و اميدو و هم اين شنبه  
در گردن او مي نهد و كم شنبه كرد نيز شمار ذوات خود و برداريم ما از سر شاد و آن چنان است كه ميگوئي حاصل كلام است  
كه در صورت شنبه هر من ماني آيد و ماني را نيز سركه با است فتوى و بهر و الله العلم باب اذا طلق امرأه لم يمسهها  
تطليقة واحدة بانتي و اذا طلق ثلثا حمت حتى تنكح زوجا غيره و هي كطلاق و مدني را كه هنوز دست خنيد

كان حكمه واضحا وان طلقها  
طلقة واحدة فان طلقها ثلاثا  
او اكثر في كلمة واحدة راسا  
الثلث او اكثر جهات واحدة  
فذلك راق بها فتعنت في الطلاق  
واحدة وجبت لقوله تعالى الطلاق  
مثنى وثاني وثالث و لا يختص  
المثنى في كلامه و لا الاختصاص  
الثلث من التطليقات  
فكان يدعي من التطليقات  
ثلاثة قال ابن عباس انك  
تلكه معنى قول ابن عباس انك  
وهو معنى قول ابن عباس انك  
اسلمت من يدك فذلك  
من فضل ثلثين نحو ثلثه  
٣٩  
ان قوله هذا هو الذي مر في  
القياسين فوجبا ان لا يفي  
لا بد منه و لا بد من ان لا يفي  
خطابه فذلك ان لا يفي  
و رجعا الى المثلثين  
ثلاثا و هو قوله تعالى  
قوله لا تيسر عليكم  
و نفخاه عنكم اعلى انفسكم  
ان كتاب التاويل لعبيد  
الله و هو محل الخلاف  
والله اعلم بالصواب

## المجلد الثاني

است باو پس اگر بک طلاق داد جدا شود اندی بر وجهی که نکاح را کنی پیش است و اگر سه بار طلاق داد حرام کرده شد بک  
تا آنکه نکاح کند شوهری بخود **صالح** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن توفیل عن محمد بن یاسر عن  
ابیکر انما طلق رجلا امراته ثلثا قبل ان يدخل بها ثم بدلا لان ينكحها فجاء يستغنى فذهبت معه سال له  
فسال عبد الله بن عباس ولبا هرة من ذلك فقال لا تری ان نكحها حتى تنكح زوجا غیره قال فانما كان طلاق  
ایاها واحدة فقال ابن عباس انك ارسلت من يدك ما كان للی من فضل محمد بن یاسر بن ابیکر گفت طلاق داد  
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه داخل کند با او بعد از آن و ایه پیدا شد او را که نکاح کند از زن را پس آمد فتوی طلب کرد  
پس فتم ایا سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس طو بهریره ما ازین ماجرا پرس گفتند هر دو او را جایز نمی گنیم  
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد جز این نیست که بود طلاق او را یکبار پرس گفت ابن عباس  
هر آینه تو گفستی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل اتنی اختیار ترا بود که طلاق دهی و باز نکاح کنی الحال چون سه طلاق  
ما جمیع کوهی آنچه بدست تو بود و رفت **صالح** عن یحیی بن سعید عن ابیکر بن عبد الله بن الأشج عن النعمان بن زید  
عیاش الا فتوی عن عیاش ما نه قال جلد و جلد یسأل عبد الله بن عمر بن العاص عن رجل طلق امراته ثلثا قبل ان  
قال حلا وقلت انما طلاق البکر واحدة فقال لی عبد الله بن عمر بن العاص انما انت قاصر للوادة تبینها  
والتلات عزمها حتى تنكح زوجا غیره عطاء بن سبأ گفت آمد مردی سوال میکرد عبد الله بن عمر بن العاص را از حکم  
مردیکه طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رسد با او گفت عطاء پرس گفتم من غیر ازین نیست که طلاق یکبار میباشد  
پرس گفتم مرا عبد الله بن عمر بن العاص سستی تو نگذاشتی مرد قصد گوی یعنی بعلم فقه مناسبتی نداری یک طلاق جدا میکند او را  
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **صالح** عن یحیی بن سعید عن ابیکر بن عبد الله  
بن الأشج انه اخبره عن معاوية بن ابی عیاش الا نصاری انه كان جالساً مع عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر  
قال فجاء معاوی بن یاسر بن ابیکر فقال ان رجلاً من اهل الباء یر طلق امراته ثلاثاً قبل ان يدخل بها  
فماذا یریان فقال عبد الله بن الزبیر ان هذا الامر لنا فیہ قول فاذهب للعبد الله بن عباس و ابی هريرة  
فلن ترکتها عند عائشة فسلها ثم ائمتنا فاجزنا فذهب فسلها فقال ابن عباس لا یی هريرة فقتلها  
ابا هريرة ففقد جأوتك معصلة فقال ابو هريرة الواحدة تبینها والتلات عزمها حتى تنكح زوجا غیره و  
قال ابن عباس مثل ذلك ایضا معاوی بن ابی عیاش انما شی شمس بود عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر پس آمد پیش  
و لیسان محمد بن یاسر پرس گفتم هر آینه مردی از اهل بایه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جمیع کند با او پس چه چیز

مکیند یعنی در حق او چه فتوی سید سید پس گفت عبد الله بن البربر آئینه این سلسله نیست اما او را این هیچ توی پس برود پس عبد  
الله بن عباس و ابو هریره پس بر آئینه من بگفت شام ایشان ملازمت یک عایشه پس سوال کن ایشان را بعد از آن یا پیش  
و خبره ما را پس رفت محمد ایاس پس سوال کرد ایشان را پس گفت عبد الله بن عباس ابو هریره ما که فتوی ده او را ای ابو هریره  
بر آئینه آمد پیش تو قضیه مشکلی پس گفت ابو هریره یک طلاق جدا میکند او را سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه کج نکند و حق  
را خیر او گفت ابن عباس این اندازن نیز **قال** مالک و علی ذلك الامر عندنا گفت مالک در همین است حکم نزدیک این  
تطليقتان فخر للمعايل كالتلاط لا احرام فاذا كان احدا الزوجين حراما لا حرمه قيقا فالطلاق مقبها  
بالرجال والعدة بالنساء و در بار طلاق دادن و در طهر و در حق غلامان و کنیزکان مجوز شده است و در حق آزادان پس فتوی  
که باشد یکی از دو زوج یعنی شوهر یا زن او را زاده و دیگری بنده پس شما طلاق مقبضت بجال مردان یعنی اگر مرد و عده باشد اشخاص  
طلاق و باشد اگر آزاد است سه باشد و عده مشبهت زنان **مالك** عن ابی الزناد عن سليمان بن يسار ان  
نفعيا مكاتبا كان لام سلتة فبع النبي صلى الله عليه وسلم و عبداه كانت تحت امرأة حرة فطلقها اثنتين  
ثم اراد ان يراجعها فامرهم ابي النبي صلى الله عليه وسلم و سلمان ياتي عثمان بن عفان فيسالاه عن ذلك فغيره عند  
عليه السلام اخذ اميد زيد بن ثابت فسالهما فابتداه جميعا فقالا حمت عليك حمت عليك فبيع بكما و انتم امسوا و انتم امسوا  
و رخصا و او بود زنی آزاد پس طلاق داد او را و طلاق بعد از آن خواست که رجعت کند با او پس امر کردند او را از آن  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که برود پیش حضرت عثمان پس سوال کند او را از این امر پس اوقات کرد او حضرت عثمان نزدیک زنهای  
سجده را آنحالی که گرفته بود دست زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان را آیا از یکدگر استبائی کردند و نه می گفتم حرام شد  
حرام شد بر تو **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان نفعيا مكاتبا كان لام سلتة زوج النبي  
صلى الله عليه وسلم طلق امرأة حرة تطليقتين فاستغفر عثمان بن عفان فقال حمت عليك فبيع بك  
بود از آن ام سلمه طلاق و او زن آزاد را و بار پس فتوی طلب کرد از حضرت عثمان پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو **مالك**  
عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث النبي ان نفعيا مكاتبا كان لام سلتة زوج النبي صلى  
الله عليه وسلم استغفر زيد بن ثابت فقال اني طلقتم امرأة حرة تطليقتين فقال زيد بن ثابت حمت  
عليك فبيع بكاتب بود از آن ام سلمه فتوی طلب کرد از زید بن ثابت پس گفت هرگز من طلاق و ادم زن آزاد را و با پدر  
انفت زید بن ثابت حرام شد بر تو **مالك** عن نافع ابن عبد الله بن عمر كان يقول اذا طلق العبد امرأة تطليقتين  
فقد حمت عليك فحق سلم و نافع و عده الحرة ثلث حيض و عده الامتنة حبستان عبد

انما بن عمر يفتي في طلاق ودم بنده زني را دو بار پس بر آنکه حرام شد بروی تا آنکه نکاح کند شوهر را بخر و می تواند باشد  
این زن یا کثیر یک باشد و عدة آزاد و عدة حیض است و عدة کثیر دو حیض **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب  
ان كان يقبل الطلاق للرجال والعدة للنساء **مسلم** يملك طلاق مبررات بعد ان وعدة مبررات بزمان  
**باب** يحرم ان يطلقها وهي حائض ومن فعل ذلك فليج حرام است که طلاق دهد زن خود را حال آنکه وی  
حائض باشد و هر که کند این کار یعنی طلاق دهد زن را در حالت حیض پس باید که حجت کند **مالك** عن نافع عن  
ابن عمر طلق امراته وهي حائض على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر بن الخطاب رسول الله  
صلى الله عليه وسلم من ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هره فليار جهاتهما ثم يسكها حتى تظم ثم تفض ثم تظم  
ثم ان شاء مسكها بعد وان شاء طلق قبل ان يمس فذلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء **مسلم** ان  
عمر طلاق داد زن خود را حال آنکه وی حائض بود و در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کرد عمر بن الخطاب آنحضرت را  
صلی الله علیه و سلم ازین بابر پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم که اگر کن عبد الله را که حجت کند بعد از آن نکاح دارد او را  
تا آنکه پاک شود بعد از آن حائض شود بعد از آن دیگر بار پاک شود بعد از آن اگر خواهد نگاه دارد او را بعد از این و اگر نخواهد  
طلاق دهد پیش از آنکه دست رساند پس نیست عذبت که امر کرده است خدا تعالی که طلاق داده شود و زنان را در آن مخفی  
نماند که در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم فليار جهاتهما دلالت است بر آنکه در حالت حیض طلاق دادن بدعت است و بر آنکه نه  
واقع میشود زیرا که اگر واقع نمیشد حاجت بر حجت نبود و بر آنکه هر که طلاق دهد و زوج خود را در حال حیض امر کرده شود  
بر حجت او **باب** طلاق المستن ان يطلقها في طهر لم يمسها فيه طلاق مشروط نیست که طلاق دهد زن خود را  
در طهر که جماع نموده باشد و آن **مالك** عن عبد الله بن دينار قال سمعت عبد الله بن عمر يقول يا ايها النبی  
انما طلقتم النساء فطلقوهن قبل عدتهن قال مالك يعني بذلك ان يطلقن في كل طهر مرة عبد الله بن دينار  
گفت شنیدم عبد الله بن عمر را که فرمود يا ايها النبی یعنی ای پیامبر وقتیکه طلاق دهی تو طلاق دهی و دست نوزنان پس  
طلاق دهید ایشان را و ابل عدة ایشان گفت **مالك** مراد میداشت که طلاق داده شود و زنان را در هر طهر یکبار طلاق  
باستناد به فی قصه طلاق الحائض ثم ان شاء مسكها بعد وان شاء طلق قبل ان يمس فذلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء  
امر الله ان يطلق لها النساء **مسلم** ان يطلقها النساء **مسلم** ان يطلقها النساء **مسلم** ان يطلقها النساء  
و اگر خواهد طلاق دهد پیش از آنکه دست رساند پس نیست عذبت که امر فرموده است خدا تعالی که طلاق داده شود و زنان را  
کنایات الطلاق تعتبر بالتي تكرر ايات طلاق مبررات بنيت اگر نیت طلاق کرده است واقع میشود و الا نمیشود و غیر

عند الطلاق معتبر بالصلح  
فيك المولى  
الاطلاقين  
الاختصاص  
الطلاق  
ان  
بالرأى  
فله  
فليار  
ان  
بدعت  
۲۶  
واقعه  
لعمري  
كل  
حال  
وعلى  
قلنت  
اهل  
فيعدة  
امر  
في  
قال

## الجلد الثاني

نيت و دياتة كرويت مان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب عن العرقان رجلا قال لا تترك  
 جملك على غاربل فكتبت عمر بن الخطاب الى عاملها ان مره يوافيني بكتبة في اليوم فبينما هم يطوف بالبيت اذ لقيته  
 الرجل فسلم عليه فقال لعمر بن انت فقال لا الرجل الذي امرت ان اجلب عليك فقال عمر مالك بريد هذه البيت  
 ما اردت بقولك جملك على غاربل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الموضع ما صدقتك  
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوي عمر بن الخطاب ارجاب عراق كمدوي كغشته  
 زن خود را جملك على غاربل يعني رسن تو بر شانه است و اين ماخوذه است از حال و اب چون كمي بخوابد كه جافور را يله كند و  
 رسن بر شانه اوي انرا از تو ببرد و هر كجا خواهد پس اين كني است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوي عاقل و كبر فبان  
 شخص انك ملاقات كند پس و ديكه و موسم حج پس دكان اشنا كحضرت عمر طواف بنمود خانه كعبه را نگاهان ملاقات كرده با و ان  
 شخص پس سلام گفت بروي پس فرمود حضرت عمر كمي توبس گفت شخص كه من آن كسم كه فرموده بودي و رتق من كه حاضر كرم  
 شود و مشي پس توبس فرمود حضرت عمر سوال ميكند ترا قسم داده و سپرد و كاري اين خانه چه چيز داده كروي از اين قول خود كه جملك على  
 غاربله پس گفت آنرا و امير المؤمنين اگر سوكند ميادوي مراد و غير اين موضع رست ننگم يا تو داده كرده بودم بان فراق  
 پس عمر و حضرت عمر واقع بهاست كه داده كروي **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كانت  
 تحت و ليدة لقوم فقال لاهلها ما شانكم بها و اوى الناس لها تطليقة و ليدة و ائنه مردى و در كنح او بود و پستاي  
 از ان قومي پس گفت خانه ندان او را شكتم بپاينى هر چه ميخايد با او بكنيد و اين كني است از طلاق پس حكم كرد مرد و بان كه ان  
 يك طلاق است **باب** البتة و البرية و الخلية اين كلمات هر كمي متراسه طلاق است **مالك** عن فاضل  
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في الخلية و البرية الهاثلت تطليقة كل واحد منها عبد الله بن عمر كلف و درين كلمات  
 خلية و برية كه اينها سه طلاق اند هر لفظي از اين دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابى بكر بن حزم ان عمر بن عبد العزيز  
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابو بكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجمعها واحدة فقال عمر بن عبد العزيز  
 لو كان الطلاق الغاما ابقته البتة و منه شيئا من قال البتة فقد روى الغاية القصوى ابو بكر بن حزم كفت هر ائنه  
 عمر بن عبد العزيز پرسيد كه لفظ توبه ميكويد مردان و آن كفت ابو بكر بن حزم پس گفتم او را كه ابان بن عثمان ميبرد و از اين  
 طلاق پس كفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودي باقى نكده شتى لفظ البتة آن چيز را كه لفظ البتة كفت پس بكنه قصد  
 كرده است حد آخر **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضى في الذي يطلق امراته البتة انها  
 ثلث تطليقات مروان بن الحكم حكم ميكرد و رباب شخصي كه طلاق داد و زن خود را بلفظ تبه كه اين كلمه سه طلاق است

قلنت  
 عليه اهل العلم







## المجلد الثاني

انفقوا ايماناً بالباطل  
 في هذه حياتهم  
 المدة فلا يصح ان  
 واختلفوا فيها وما مات  
 الزوج فقال ابو حنيفة  
 لها البريث ما دامت  
 في العدة وقال الطائفة  
 في الظاهر قوله لا يرث  
 وقال المالكية لا يرث  
 وان مات بعد النكاح  
 عندنا ويعيد النكاح  
 عندنا

24

عثمان بن عفان من بعد انقضائه عدا عبد الرحمن بن عوف طلاق داد زن خود را طلاق قاطع داد و مرض بود پس وارث ساخت او عثمان بن عفان از مال عبد الرحمن بعدگشتن مدت او مالک انهم سمع ربيعة بن ابي عبد الرحمن يقول بلغني ان امرأة عبد الرحمن بن عوف سالتهم ان يطلقوا فقالوا لا حتى تظلم فاذنمت فلم تخص حتى مرض عبد الرحمن بن عوف فلما ظهرت اذنته فطلقها بالثبته او تطلقه لم يكن بقوله عليه السلام الطلاق نفي غيرهما وعبد الرحمن بن عوف يومئذ مريض فوفاها عثمان بن عفان من بعد انقضائه عدا زن عبد الرحمن بن عوف سوال کرد از عبد الرحمن بن عوف که طلاق دهد او را پس گفت عبد الرحمن بن عوف که تا کجا عیض شوی بعد از آن پاک شوی خبر کن مرا پس عیض نشد آنکه بیا شد عبد الرحمن پس قوی که پاک شد خبر داد کرد او را پس طلاق داد او را طلاق باها یعنی سه طلاق یا یک طلاق که باقی نمانده بود برای او بر آن زن از طلاق چیزی نبرد و عبد الرحمن آن روز بیا بود پس عوف ساخت او عثمان بن عفان از ترک عبد الرحمن بعدگشتن مدت او مالک عن عبد الله بن الفضل عن محمد بن عثمان بن عفان ووثقنا من حمل منه وكان يطلقهن وهو مريض عثمان بن عفان وارث گردانید زن آن کمر را از ترک او و طلاق داد و بدیشان را حال اگر نمیداد بود مالک انهم سمع ابن شهاب يقول اذا طلق الرجل امرأته ثلاثا وهو مريض فانها اثرته مالک شنید ابن شهاب که میگفت وقتی که طلاق و مکرر خود را سه طلاقه حال آنکه مریض باشد پس هر آنچه آن زن در اثر می شود باب متعة الطلاق بیان بهره مند گردانید مطلقه قال الله تعالى وللاطلاقات متاع بالعرف حقاً على المقتين و برای زنان طلاق داده شده بهره مند کردن لازم است بخصلت پسندیده لازم است لازم شدن برتقیان و قال الله تعالى في المطلقة قبل الغرض و المسيس و متعوهن على الموسع قدده و على المقتر قدده بهره مند کنید این زنان را بر توانگر حال قدر او است و آنکه قدر حال او بترجم گوید مفهوم از این آئین است که مطلقه غیر محسوسه و غیر مسیه لها امتعه دادن و حسب و سایر مطلقات رجعت مالک انهم بلغني ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأة له فمتع بوليده عبد الرحمن بن عوف طلاق داد زن خود پس بهره مند ساخت او را بکسیری مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال يقول لكل مطلقه متعة الا التي تطلق وقد فرض لها صداق ولا تمس نجسها نصف ما فرض لها عبد الله بن عمر میگفت هر مطلقه را متعه لازم است مگر زنی که او را طلاق داده شد مالاکم مقرر کرده شد برای او مهر و حسن کرد و او پس کفایت میکند او را نصف مهر که معین کرده باشد برای او مالک عن ابن شهاب انهم قال لكل مطلقه متعة ابن شهاب گفت هر مطلقه را متعه لازم است قال مالك وبلغني عن القاسم بن محمد



مثل فلان كفت الك وسيد مر از قاسم بن محمد مانند قول ابن شهاب **قال** مالك ليس للمعتة عندنا حد معروف  
 في قليلها ولا كثيرها كفت مالك نيت برأى متعزو ديك ماحدى و نهسته شده نه در قليل آن و نه در كثير آن **باب**  
 لحد لاطلقة قبل الميسر نيت عدت زنى را كه طلاق داده شود پیش از ساس قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا  
 اذا نكحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان يمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فاعتصموا بحكم الله  
 سراخا جميلا اى سلمان وقتى كه نكاح كرد و زن را مسد يا بعد از ان طلاق داد و پيشان را پيش از انكه حرام كنيد يا اين  
 پرنيت شما را بر پيشان بيم عدتى كه شمار كنيد از ناپس خود بديد شما را و بگزاريد پيشان را بگذاشتن نيك **باب** لاطلقة  
 بعد الميسر عليها العدة فان كانت حاملا فاحصها فان نضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء  
 وان كانت لا تحيض من صغرها وكبر فعدتها ثلثة اشهر و نيك طلاق داده شود بعد جماع كاست بروى عدة پس اگر با  
 حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حيض باشد پس عدة دى سه قروء است و اگر باشد كه حيض نى آرد  
 از همة قروء سالگى يا كلان سالگى پس عدت دى سه ماه است قال الله تعالى والمطلقات يتربصن بأنفسهن  
 ثلثة اشهر و لا يحل لهن ان يكمنن ما خلق الله في ارحامهن ان يكن يومن بالله واليوم الآخر و يعولن ما حق بوق  
 هن في ذلك ان ارادوا اصلاحا و هن مثل الذى عليهن بالمعروف وللرجال عليهن ديختر والله  
 اعز بحكمه و از زمان كه طلاق داده شد پيشان را انتظار سه حيض يا سه طهر كند و در شين را و با نيت ايشان را بگذاشتن  
 آنچه آفزيده است خدا در رحمهاى ايشان يعنى ولد و حيض اگر ايمان آرد بخدا و روز باز پسين و شومهر ان ايشان  
 ستر او را نرند بنا بر آوردن ايشان در جلاله خود و نيت اگر خواهند نيكو كارى و زن ان سه است مانند آنچه بزنان  
 است بوجه پسنديد يعنى زنان را بر مردان حق است چنانكه مردان را بر زنان حق است و مردان سه است بر زنان  
 بلندى مرتبه يعنى فرمان رواى و خدا غالب استوار كار است قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء  
 فطلقوهن لحدهن واحصوا العدة واقصوا الله و ما علمكم بهن من بينهن ولا يخفى على ان ياتين بفأ  
 مبينة وتلك حد و الله و من يتعد حد و الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يخذل بعد ذلك  
 امر اذا ابلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوى عدل انكم  
 واقبوا الشهادة لله ذلكم يوخطبه من كان يومن بالله واليوم الآخر و من يتق الله يجعل له  
 مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبان الله بالغ امره قد جعل الله  
 لكل شي قدرا و الا لافى ليس من الحيض من لسانكم ان او تبتم فعدت ثلثة اشهر و الا لى لم يخص

له قلت  
 انفق اهل العلم على  
 المطلقة قبل الميسر  
 الميسر تسكن الفتنة  
 وان المطلقة بعد الفرض  
 قال الميسر لا متعة  
 قبل لها نصف  
 لها بل و تختلفوا  
 الفرض بافتقار  
 في الدخول بافتقار  
 اربع حقة لا متعة لها  
 فان متع كان حسنا  
 وقال الشافعى انها تسكن  
 له قلت  
 المنة نقول له تعالى  
 المطلقة منكم بالعدو  
 له قلت  
 انفقوا على ذلك

من ملأه  
الرحمة واللين  
والعلم بآثاره  
من جملة من  
تنتفع به  
ان يظن  
ان الراد  
المؤثر على  
الزبد الشا  
فان له الحصاة  
واحد العدة  
عدهم وهو  
لعمري ان  
يعني في  
فوقه  
قلبه

[illegible]

في الظن ان يوقعه من غير ان يحكم  
 بين الثالث فاذنا بين اجاهن قان  
 انقضاء على العدا فاسكون  
 بان تراصوهن واسهل والمر  
 بلا شهاد عند الطلاق عند  
 والى بين الغني من الكبر والاق  
 مجن الغني من الصغر قان قوله  
 ان تشرية التبيه على مصلحة  
 هذا الحكم لهم فان في كل ما  
 اوصاف الثلاثة  
 على الطقة

ولوات الاحمال چهلین ان بیضن چهلین ومن یتق الله یجعل لهن اجره لیسر ذلک امر الله انزلہ الیک ومن یتق الله یکفر عنہ سیئاته ویعظم له اجر اسکون هن من حیث سکنتن من وجدکم ولا تقنار وهن لتضیقن علیهن وان کولات حمل فلقنوا علیهن حتی بیضن چهلین فان ارضعن لکم فاقوهن اجورهن واتقوا بدینکم معروف وان تعاسرتم فسترضع له اخره لینیق دوسعه وفسعته ومن قد دعلیه رفق فلینیق بما اتیه الله لایکلف الله نفسا الاما انہا یتبع لہ بعد عسر لیسر ای پیامبر وقتی کہ تودست تو را داده کنید طلاق را از آن پس طلاق و پس ایشان را در اول عده ایشان بینی در طریک صلح نموده پسید و یا در عده او تبرسید انضار و در خویش بیرون کنید ایشان را از افعالهای ایشان و باید که ایشان نیز بیرون روند مگر آنکه بعل آنرا بکجا بجای آشکارا یعنی نزد مستدین بجهت اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد و این حد مقرر کرده خدمت و هر که تجاوز کند از حد ممانعت حدی هر آنیه است مگر در بر جان خویش مبتدائی شاید که خدا تجاویز کند بعد از طلاق کاریرانی شاید که باید که برهی شوند و مرخصی کنند و اسد علم پس چون نزدیک رسیدن زنان طلاقه بسجای خود بینی بغض امدت عده پس نگاه دار ایشان را بوجه پسید و بعد استواری ایشان بوجه پسیدیه و انداز رسانید و قصد اندازی ایشان نکنید و رنگا بدشتن ایشان یا در رخسارفت نگاه یزد و کس صاحب الت را از قوم خود بینی بر طلاق و رجعت و یا در باریک گویای را برای خدا باین حکم پسید و او همیشه در کمال یمن باشد بخدا و بر و آخر و هر که تبرس از خدا پسید کارائی او را و بر آمدن از ختیمای دنیا و آخرت و روزی او را رانجا که در مکان او بنود و هر که توکل کند بر خدا پس خدا تجاویز کند او است هر آنیه خدا پسید است بر او خود و بر ستمت خدا تجاویز بر چیز را میسود و مقرر و آنکه توفید شد خدا تجاویز سبب کلان مالی از زمان شما یعنی از مطلقات کرد و شکاف و دید پس بدانید که عده ایشان که باهت و آنکه نفس حیض رسیده اند نیز عده ایشان سه ماه است و در اول عده ایشان است که بنهد باز شکم خود را و هر که تبرس از خدا پسید آرد برای او در کار او آسانی است حکم خدا و او را و از ابوی شما هر که تبرس از خدا و رکند از وی گناهان او را و زیاده و دوا و امر و ساکن کند زنان مخلقه را و بایکدی شما پسندید طلاق خود و انداز رسانید ایشان را تا آنکه گریه بر ایشان و اگر باشند خداوندان حل پس خج پسند بر ایشان یعنی نفقه پسید ایشان را تا آنکه پسند حل خود را پس از آن اگر شیر دهند بفران شما بفرزند ان شمار پس پسید ایشان را از خود ایشان و بایکدی معا کند و در میان خویش بوجه پسیدیه پس اگر خوفت کردید بایکدی کبر پس نزدیک است پیشبرد و بر برای او فرزند ان و دانی دیگر باید که فرج کند صاحب است از وصت خود و آنکه تنگ کرده شد بروی رزق را پس باید که فرج کند از آنچه عطا کرده است او را خدا تجاویز کند تکلیف نیکند خدا تجاویز پس کس اگر بحسب آنچه داده است

ارضعتكم اهل بيتي فان  
 اجرة الرضاع اربعة اشهر  
 بغير ثمن ولا مهر  
 على من مرضى ولا يبرأ  
 قنانيكم فاعاقبهم  
 في اوجرة فسرهم  
 لا تخرى الى طهر من  
 الوالد والسر والدة  
 الصبي ينفق ذو  
 ستم اهل البيت  
 ان يوسعوا في نفق  
 الموضات اكله  
 طهي من ماله  
 حصل في طهره  
 حرم

حکم خداوند است که واجب بر او  
است که هر کس را که بخواهد از حقش  
من واصل کند و بخواهد از حقش  
کن او را من واصل کند و بخواهد از حقش  
الطافه الی الخ

نزدیک است که پیدا خواهد کرد و خدا تعالی بجزایر سایش **باب** الفروجهی الاطهاد مراد از فرو و در آید  
 طرست مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها انتقلت حفصة  
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك  
 لبنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جادلها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة فرو و ثلثة  
 عايشة صدقتم وهل تدرون ما الاقرا انما الاقراء الاطهاد عروه روایت کرد که حضرت عائشة نقل کنایه حضرت  
 عبد الرحمن باوقی که داخل شد و حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عمومت عبد الرحمن پس گفت عروه  
 رست گفت عروه و هر آنی بحث کرده بودند با عایشه درین مسئله جمعی از مردان پس گفتند هر غیه خدایتی که میفرماید کتاب  
 خود ثلثه فرو پس گفت عائشه رست گفتی آیا میدانید که اقرا چیست جز این نیست که اقرا اطهاد است **مالک** عن  
 شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن يقول ما أدركت احدا من فقهاءنا الا وهو يقول لهذا يريد قولنا  
 ابن شهاب گفت شنیدم از ابوبکر بن عبد الرحمن که میگفت ندانم کسی را از فقهاء شهر خود مگر که میگفت چنین قول مراد است  
 قول حضرت عائشه **مالک** عن نافع وزيد بن اسلم عن سليمان بن يسار ان احرا صهلك بالثام حين صلت  
 امرأت في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت ليسال عنك  
 فكتب اليه زيد فانها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرعا احرا  
 قضا کرد و شام و قتی که داخل شد زن او و حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه بن سفيان بسوی  
 زيد بن ثابت سوال میکرد او را ازین بجزایر نوشت بسوی ابو زيد بن ثابت که این بی قتی که داخل شد و حیض سوم پس آنی  
 بی تعلق شد از شوهر و شوهر بی تعلق شد از وی و زن و دارش مردنی شود در صورت و مردنیز و ارث زن نمیشود **مالک**  
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امرأته دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت  
 منه وبرئ منها ولا توثق ولا يرعا عبد الله بن عمر میگفت و قتی که طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد و حیض سوم  
 پس هر آنی زن بی تعلق از مرد و مرد بی تعلق شد از زن و زن و ارث مرد نمیشود و مرد و ارث زن نمیشود **قال مالك**  
 وهو الامر عندنا گفت مالك همین است حکم نزدیک **مالک** انه بلغه عن القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله  
 وابی بکر بن عبد الرحمن وسليمن بن يسار وابی شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة  
 الثالثة فقد بانئت من زوجها ولا ميراث بينهما ولا وجعة عليهما قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وابو بکر بن عبد  
 الرحمن وسليمن بن يسار وابی شهاب میگفتند و قتی که داخل شد زن مطلقه و حیض سوم پس هر آنی جدا شد از شوهر خود



اضافه ظاهر در صورت ازدواج بود دیگر قصه عقل بن بسیار که سبب نزول آیه است پس عقل بن بسیار خود را از نکاح بازوج اول منع کرده بود که اگر زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیست که خطایا و دلیا باشد و در صورت انتشار ضمایر لایع می آید از طهیم النساء خطاب بود با نواج و لا تعصموا من خطاب باشد با دلیا و ظاهر هر دو یک این بنده است که خطاب با نواج باشد و جواب از خدشه اول آنست که اصل کلام از ازدواج بود اما چون این بنان غمیت گردید با دلیل نمودند ایشان باعتبار یا اول از و این گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده فی بخشیدن و نواج ایشان همان خواهند بود که ایشان خواهند جواب از خدشه دیگر آنست که عقل بن بسیار بنی از عضل دلیا بطریق منطوق از این گفته فهم کرده است بلکه بطریق فحوی چون دید که حدیثا از نواج را بعد از قضای عده منع فرمود از عضل بجهت صلاح حال مرآت و ترک اتباع داعیه خود آنست که وی نیز در عضل ولید خود مویب نیست بجهت لزوم فساد حال مرآت و در بر ترک کسی که غمیت دارد و دلیل داد بسوی وی و اتباع داعیه خود بعد از ظهور وجه صواب و الله اعلم بضمیر تجویز میکند که حمل نماید بر این معنی و در این بود که اهل عرف از آن آیه فهم کنند زیرا که تجویز مثل این توجیه من از استفاده معانی قرآن بطریق ایض یا ظاهر بر می آید اما بقوله لا یفقهها الا ان تکون حاملا ازینکه مطلقه باشد بلفظ البتة برای دلالت بر استسکان نیست و راغی که حال باشد **مالک** عن عبد الله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عوف عن فاطمة بنت قیس ان اباعه بن حفص طلقها البتة وهو غائب الشام فارسل اليها وکیله بشعیر فضطمت فقل والله مالک علینا من شیء فجات الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلك له فقال لیس لك علیه نفقة و امرها ان تعتد فی بیت ام شریک ثم قل تلك امراة یغتمها اصحابی اعتدی عند عبد الله بن ام مکتوم فانه رجل اعمی فضعین شیابک فاذا حلت فاذیننی قالت فلما حلت ذکرت لهن معاویة بن سفیان و اباجهم بن هشه یخطبانی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ابو جهم فلا یضع عصاه عن عاقبة و اما معاویة فصعلو لا مال له انکی اسامه بن زید قالت فکرمته ثم قل انکی اسامه بن زید ففکحت ففعل الله فیہ خیرا و اغتبطه ابو عمر بن حفص طلاق و اد فاطمة بنت قیس طلاق بات که رجعت را کنیزش بود و ابو عمر و غایب بود بنیامیه شام پس فترت بسوی فاطمة وکیل ابو عمر و جوار این را پسند آن جور را پس گرفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر سر ما هیچ چیز پس آمد فاطمة بخدا آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فکر کرد این ماجرا در حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست ترا بر سر ما تو هیچ نفقه دادر کرد و او را که عده نشیند و خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی است که دخل می شود بر او اصحاب من مدت فشین نزدیک عبد الله بن ام مکتوم پس آینه مروی است تا میان بنی حابمه خود را پس وقتی که برای آن



روى عن ربه ان شوهر خويش بن عتبة حضرت عامر فروود که دهانه ام کتوم عده نیند بر خشت انجا میکرد و علم در روایت بخیر است که سبب  
 ذکر کند پس مردانی شریفی یافتند و حضرت عمر انجا میکرد و بروی بعد از ان رجوع کردند بقرآن پس کنون بن سکنتم من بعد کم شدت کنی قنند  
 بهر طلقا و ان کن لات فلانفقوا انفسهم بفقير يا فتى بحال الطريق مفوم مخالف پس آنچه در ترجمه باب گفت قنوی دادند و اسد فیرا  
 عده المتوفی عنهما زوجها اذا لم تکن حاملان متدبصن ابقره اشهر و عشر اعدت زنی که وفات یافته باشد از سراد  
 شوهر او و مستحق که نباشد حامل است که درنگ کند چهار ماه و ده روز **قال الله تعالى**  
 والذين يتوفون منکم ویدرون ازواجاً یترکون بانفسهم ابقره اشهر و عشر فاذا بلغن اجلهن فلا جناح  
 علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر واما بکلمه میرزا شام و بکلام مذکران را باید که متظار کنند  
 آن زمان خویشین را چهار ماه و ده روز پس چون سیدند بمیسا و خویش یعنی عده منقضی شد پس گناه نیست بر شما در آنچه  
 کردند و حق خویشین بخصیلت پسندیده یعنی نکاح بطور شروع و خدا آنچه میکنید آگاه است بر همین است اتفاق علما این  
 آیت ناخ است نزول ایشان و الذین یتوفون منکم ویدرون ازواجاً و حیثه لازم و اجهم متاالی الحول غیر اخراج **باب**  
 عده المتوفی عنهما زوجها اذا كانت حاملان تضع حملها عده زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سراد  
 و قتیله حامل باشد صحیح است که وقتی که بنده بار شکم خود را حلال شد تبرج گوید رضی الله عنه و الذین یتوفون عام است  
 متوفی عنهما زوجها حامل باشد یا غیر حامل و آیه و اولات الاحمال عام است که متوفی عنهما زوجها باشد یا مطلقه باشد  
 پس در باب حامل که زوج او وفات یافته تعارض عموم آیتین واقع شد رجوع کردند بحديث حضرت بنیامبر صلی الله علیه  
**سلم مالك** عن عبد ربه بن سعید بن قیس عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس  
 و ابو هريرة عن المرأة الحامل یتوفی عنهما زوجها فقال ابن عباس انما لاجلین و قال ابو هريرة اذ ولد **عجل**  
 حلت فدخل ابو سلمة بن عبد الرحمن علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فسالها عن ذلك فقالت  
 ام سلمة ولدت سبعة الا سلمية بعد وفات زوجها بنصف شهر فخطبها رجلان احدهما شاب **الامر**  
 لكل فخطبت الى الشاب فقال الکهل لم تحمل بعد وکان اهلها عیبا ورجالا لساء اهلها ان یوثق ورجل **عجل**  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فذکرت له ذلك فقال قد حلت فانکلی ما شئت سوال کرده شد عبد الله بن  
 عباس و ابو هريرة را از حکم زنی حامل و قتیله وفات یافته است از سراد شوهر او پس گفت ابن عباس آخرین و دوعده  
 لازم است یعنی باید دید که آخرین دوعده چیست همان لازم شود و گفت ابو هريرة وقتی که بایز فرزند را حلال شود و دیگر  
 از عده پس و آید ابو سلمه بر ام سلمه زوج بنی صلی الله علیه و سلم پس حال نمود او را ازین سلسله گفت ام سلمه زیاد بسبعه

عجلت  
 علیها هل العلم  
 ناسخه عند لقائه  
 تعالى والذين يتوفون  
 منکم ویدرون ازواجاً  
 و صیغه لازم و اجهم  
 ۵۳  
 متاالی الحول غیر اخراج







حامل بود پس گفت عباد بن عمرو قندک نهید با رستم خود را پس هر آنکه حلال شد پس خبر داد و او را مروی از افسار نهشته بود  
 نزدیک او عمر بن الخطاب فرمود اگر زاید حال آنکه شوهر او بر نخفته غسل خودت و دفن کرده نشد هست هنوز حلال شد **مالك**  
 عن سعيد بن اسحق بن كعب بن عجرة عن عمت زينة بنت كعب بن عجرة ان الفريضة بنت مالك بن سنان و  
 اخت ابى سعيد اللخمي اخبرتها انها جادت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تسالاه ان ترجع الى اهلها في بني خديجة  
 فان زوجها خيره في طلب ابي عبد الله ابقوا حتى اذا كانوا بطرف القدوم ادرهم فقتلوه فسالته رسول الله صلى  
 عليه وسلم ان ارجع الى اهل في بني خديجة فان زوجي لم يترك في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم نعم قلت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرني فوضعت  
 له فقال كيف قلت فوددت عليه الفضة التي ذكرت له من شان زوجي فقال اسكني في بيتك حتى ياتيكم الكتيب  
 اجله قالت فاعتدلت فيه اربعة اشهر وعشرة اقلت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الى فسالني عن ذلك ف  
 فاتبعه وقضى به فريضة وقر مالک بن سنان واد خواهر ابوسعید خدری بود آدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال میکرد  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم رخصت آنکه باز گردد بسوی قوم خود در بنی خدره پس هر آنکه شوهر او بر آید در نقصان علانی باشد  
 از آن او که اگر نخفته بود ندان آنکه رسیده غلامان بناحیه قدوم دریافت ایشان پس آن غلامان شتند او را گفت فریضه پس سال  
 کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رخصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بنی خدره پس هر آنکه شوهر من نگرفته است مرا  
 خانه که مالک او باشد و نه نفقه گفت فریضه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری رجوع کن گفت فریضه پس باز گشتم  
 تا وقتی که رسیدم بکار دیواری که برگردان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم آرد او مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم با فرمود  
 که ندان مرا پس آنرا داده شد مرا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چگونه گفتی صورتی سله پس نایا ذکر کردم پیش آن  
 حضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولاد کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود در آن  
 در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عده نهایت خود گفت فریضه پس عده نشستم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریضه پس  
 وقتی که عیفته شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کردم از این بابر او پس خبر دادم او را پس بی روی آنکه دو حکم بود  
 آن **مالك** عن حميد بن قيس الكوفي عن عمرو بن شعيب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يرد  
 المتوفى عنهن از ابا جهن من البیدا و يمنعهن الحج عمر بن الخطاب باز میگردد از زنان را که وفات یافته بودند از سر ایشان  
 شوهران ایشان از بیدار یعنی از دفن بلیغ منع میکرد ایشان را **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان النخعي  
 بن جالب قولى ولان امرنا رجعت الى عبد الله بن عمرو فذكرت له وفاة زوجها وذكرت له حراثة بقعة وصالته

يصلح بها ان تبين فيه فها نحن ذلك فكانت تخرج من المدينة محمدا فصبح في حرم قتل فيه يومها ثم دخل  
للمدينة اذا امتدت فبقيت في بيتها سائب بن خباب متوفى شدو بهرني زنا اديش عبد الله بن عمر بن زكريا ووفات  
خود را و زكريا و احوال را عتي که از آن قوم او بود و زكريا کی کار و زو حال کرد که ايا درست است او را شب گذرانده آن است  
س منم کرد او را عبد الله بن عمر بن زكريا کی برآمد از مدینه وقت عمر بن زكريا وقت صبح میرسد و زكريا است اینها پس سکونت کرد  
و از آن زكريا است آن روز خود بعد از آن داخل می شد بدین وقت شام داخل می شد پس شب میگذراند در خانه خود و مالک  
عن نافع عن عبد الله بن عمر ان كان يقول لا تبين المتوفى عنها زوجها الا المبتدئ الا في بيتها عبد الله بن عمر  
شب نگذرانند زنی که وفات یافته است شوهر او و نه زنی که طلاق بات واقع شده است بروگر در خانه خود شوهر محرم خود مختلف  
شدند علماء را باین سکنی برای زنی معده که وفات یافته باشد زوج او زود ابو حنیفه لازم نیست برای او سکنی عده نشیند  
چاکر خواهد مالک تجویز سکنی می نماید و شافعی را درین باب دو قول است مانند همین باب یجب علی المرأة للتوفی  
عنها زوجها ان تحذر اربعة اشهر وعشر ايام تنزل الطيب والكحل والمصبوغ اللينة ولا یحل الغیر الزوجه ان تحذر  
فوق ثلث لیاال و جب است زنی که وفات یافته است شوهر او که ماتم کبر چهار ماه و ده شب یعنی باین طو که ترک کند استعمال  
خوشبوی و سرمه و جامه که او را رنگین کرده اند بجهت زینت و حلال نیست غیر زوجه شوخی را که ماتم کبر در قریب خود زیاده است  
شب مالک عن عبد الله بن بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حرم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي  
سلمة انها اخبرته هذه الاحاديث الثلاثة قالت زينب دخلت على ام حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم  
حين توفي ابوها ابو سفيان بن حرب فذعت ام حبيبة بطيب فيه صفره خلوق او غير ذلك فذهنت به عارية  
ثم مسحت بعاريها ثم قالت والله مالي بالطيب من حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على النبي  
لا یحل لامرأة تومن بالله واليوم الآخر ان تحذر على ميت فوق ثلث لیاال الا على زوجها اربعة اشهر وعشر  
قالت زينب ثم دخلت على زينب بنت جحش زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي اخوها فذعت  
فمسحت بمنزلة ثم قالت والله مالي بالطيب حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على النبي  
لا یحل لامرأة تومن بالله واليوم الآخر ان تحذر على الميت فوق ثلث لیاال الا على زوجها اربعة اشهر وعشر  
قالت زينب وسمعت احم ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه  
وسلم فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابنتي توفي عنها زوجها و قد اشتكت عيناها فافكها فقال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم لا تمسها و ثلث اكل ذلك يقول لا ثم قال انما هي اربعة اشهر وعشر و قد كانت احد

له قلت  
 اختلفت في العلم والدين  
 اختلقت في الفنون  
 فقال ابو جعفر: هل سكتي  
 لما ابدت عجزا حين شئت  
 وقال: لا لك لما السكتي  
 ولما شئت ان تكون كالنبي  
 ومن شئت ان تكون كالموت  
 في نار جيل عجزك  
 فاني مررت ان افقه  
 عجز منسوخا  
 بغيره انما هو  
 امكن في عجزك  
 ٥٤  
 تجتنب ان يكون انك  
 من حيث انما  
 ان زود بها  
 فامسكن بملكه

فی الحال حلیتہا بالبرق علی رأس الحول **قال** حمید بن نافع فقلت لزنیب و ما ترمی بالبرق علی رأس الحول  
فقلت زینب کانت المرأة اذا توفی عنها زوجها دخلت حشفها و لبست شرثا جاہلا و تمس طیبها و لا شیئا حتی تمزها  
من ثم توفی بدابة سحار و شاة او طائر فتقتضی به فقل ما تقتضی بشی الامات ثم تخرج فمعلی برة فتوحی ہائم  
تراجع بعد ما شاءت من طیب او غیرہ **قال** مالک و الحنفی البیت الودی و تقتضی تسع بہ جلدھا کما انشر  
اغت زینب بغير ام سلمہ کہ در آدم برام جبیبہ زوجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و فتیکہ متوفی شد پدر او ابو سفیان پس طلب کیے  
ام جبیبہ خوشبوی کہ در وی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بیت خود گرفت آنرا کنیز کی بعد از آن امید  
آنرا بخار دای ام جبیبہ بعد از آن ام جبیبہ گفت بخدا نیست مرا خوشبوی هیچ جہت بخرا کہ شنیدم آنحضرت صلی اللہ  
وسلم کہ میفرمود حلال نیست ہم زنی را کہ ایمان آورده است بخدا و روز آخر کہ ماتم بگیرد و بیت زیادہ از شب بگر  
بر شوہر خود کہ ماتم بگیرد و چارہ و دہ شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بت بخش و فقی کہ وفات یافت  
برادر او پس طلب کرد خوشبو را پس بالید از آن بعد از آن گفت بخدا نیست مرا خوشبو حاجت بخرا کہ شنیدم آنحضرت صلی  
اللہ علیہ وسلم کہ بر شوہر میفرمود حلال نیست ہم زنی را کہ ایمان آورده است بخدا و روز آخر کہ ماتم بگیرد و بیت زیادہ  
خود شب بگر شوہر خود کہ ماتم بگیرد و چارہ و دہ شب گفت زینب و شنیدم از او خود ام سلمہ کہ میگفت آمد زنی  
پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت یا رسول اللہ ہر آنیہ دختر من متوفی شدہ است از شوہر او و ہر آنیہ بیار شدہ  
است از ہمتہ چشم خود آیا سر کہ شدم در چشم او پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فی دو بار یا سکہ بار بار بجا و  
سوال تکرار شد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آنیہ  
کہ عدہ چارہ و دہ شب است و ہر آنیہ کی از شوہر جا بلتہ می اندخت پشتک را نزدیک ہانتہا سال گفت حمید پس گفت زینب  
و بیت معنی از ہمتن پشتک را نزدیک ہفتاد سال پس گفت زینب کہ در زمان جا بلتہ و فقی کہ متوفی میشد از زنی شوہر او  
داخل میشد و درین خانہ وی پوشیدہ ترین جاہلہای خود ہستعمال میکرد و خوشبو را و نہ پیر می از او زینت تا آنکہ سے  
گذشت بروی کیال بعد از آن آوردہ میشد پیش او جانور خری یا بزنی یا مرغی پس بر بدن خود بپاشید آنرا پس کم بود کہ بر بدن  
خود مالید چیز را اگر بخیر میبرد بعد از آن بری آمد از آن خانہ پس اوہ میشد بہت او پشتکی پس می اندخت آنرا پس از آن جوان  
سیک و بعد ازین مقدمہا ہر چہ خستہ می خوشبو یا غیر آن گفت و بخش خانہ زدی را گویند و منی تفتضی است کہ مسح میکرد آن  
جانور پست بدن خود را بوجہی کہ می بالدرغ کنندہ سحر از خود مالک عن نافع عن صفیہ بنت ابی جبیبہ عن  
عائشہ و حضرتہ زوجہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یحیل لامرأۃ تفر

الحمد لله الذي جعلنا من  
من الناس من يتبع الحق  
والمرأة على زوجها  
وكانت على زوجها  
تفعل في حارة قوله  
نقضت مني كبري  
منه قوله فقال انقض  
اي نقضوا فقال انقض  
تدعي من الدنيا ما كان  
او طالع من الدنيا ما  
وتدعي من الدنيا ما كان  
اي تنقض ما كان  
انقضت ما كان

بالله واليوم الآخر ان قد علمت فوق ثلاث ليال الا على زوج حضرت عائشة وخصه روايت نووي كرسول  
صلى الله عليه وسلم فرمود علالت زني باكر ايان آورده است بخدا و برو آخر كه ماتم كيد و برمي زياده از نيزه شب  
بر شوهر مالك عن نافع عن صفية بنت ابى عبيد انها اشتكت عينها وهي حادة على زوجها عبد الله  
بن عمر فلم تكمل حتى كادت عيناها ترمصان صفية بنت ابى عبيد يار شد بر شوهر خود و او صاحب نام بود بر شوهر  
عبد الله بن عمر سر نه نشيد تا آنكه زويك بود نكر دو چشم او ابى نورشون مالك انز بلغدان ام سلة زوج  
صلى الله عليه وسلم قالت لامرأة حادة على زوجها اشتكت عينها فبلغ ذلك منها اكلت بكل الجلود البليد  
امسحيه بالثنا دام سلمه زوجة حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود زني را كه ماتم دشت بر شوهر خود يار شد بر شوهر  
بريد يار ي او بنها ي بقديع او كه سر نه كن كرونغ اخلاو چشم نايه شب و دور كن آنز ابروز مالك انز بلغدان  
سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار انها كانا يقولان في المرأة يتوفى عنها زوجها اذا خشيت على بصرها من رعد  
او شكوقا صابها انها تكمل و تقادي بدلا و اكل و اكل فير طيب سالم بن عبد الله و سليمان بن يسار  
در باب زني كه متوفى شده باشد از سر وى شوهر او و قتي كه ترسد بر چشم خود از روم چشم پيغمبرى كه رسیده باشد او  
وى سر نه كند و دو باله دو اى يا سر نه و اگر چه در آن دو خوشبو باشد مالك انز بلغدان رسول الله صلى الله  
الله عليه وسلم دخل على ام سلمة وهي حادة على ابى سلمة وقد جعلت على عينها صابرا قتال ما هذا يا ام سلمة  
قالت انما صبر ايا رسول الله قال انا جليله بالليل و امسحيه بالثنا دام سلمه زوجة رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل  
برام سلمه دوى ماتم دشت بر ابو سلمه كه زوج اول بود و حاله كه نما كرده بود بر چشم خود صبر را پس فرمود حضرت صلى  
عليه وسلم حبيت اين نما و اى ام سلمه گفت جز اين نيت كه آن صبر است يا رسول الله فرمود حضرت صلى الله عليه و  
سلم پس نما و كن آنز وقت شب و زرايل كن آنز ابروز مالك انز بلغدان سلمة زوج ابى سلمة صلى الله عليه و  
سلم كانت تقول لجمع الحاد را سها بالسدا و الزيت ام سلمه گفت جميع كن زن حصا ماتم سر خود را يعني مويها  
سر را بر كنار و در رغن زيت باب عدة الامه اذا توفى عنها زوجها باب در بيان عدة كنيه كه چون وقت  
يافت از وى شوهر او مالك انز بلغدان سعيد بن المسيب سليمان بن يسار كانا يقولان عدة الامه  
اذا هلك عنها زوجها شهوان و خمس ليل الحيد بن مسيب سليمان بن يسار يكفند عدة كنيه كه قتي كه كبر و از سر و  
شوهر وى دو راه و پنج شب مالك عن ابن شهاب مثله ذلك ما كان ابن شهاب مانند اين روى  
و من يت نسب جمهور علماء باب عدة البدوية من اهل النخيام و در بيان عدة ابو يثيب بن اناهل خيما كه پسته





يسكن عن ولده فليقل سوال کرده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از عقیقه پس فرمود من دوست نیدارم حقوق را گریا  
که کرده و دشت نام حقوق را و فرمود هر که از فرزند می ستولد شو پس بخوابد که کن کند از فرزند خویش آید که بکند مالک من  
نافع ان عبد الله بن عمر لم يكن يسأله احد من اهله حقيقة الا اعطاه اياها وكان يعق عن ولده بشاة مشاة  
عن الذكور والاثاث عبد الله بن عمر سوال نکرد و او را مجلس از اهل خانه او عقیقه می کرد و او را عقیقه و عقیقه میکرد و از او  
خود یک شاة و از ذکور و اناث **مالك** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي انه  
قال سمعت ابى بصير العقيقة ولو بعصفور محمد بن ابراهيم می گفت شنیدم از پدر خود که مستحب است عقیقه اگر چه  
بمخشک باشد **مالك** انه بلغه انه عرق عن حسن وحسين ابني علي بن ابي طالب مالک رسید که عقیقه کرده  
از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما پس ابن علی بن ابي طالب رضی الله عنه **مالك** عن هشام بن عمرو ان اباه عرق  
بن الزبير كان يعق عن بنيه الذكور والاثاث بشاة مشاة عروه بن الزبير عقیقه میکرد و از فرزندانش خود پس از آن  
بیک یک بر تبرجم گوید عقیقه سنت است نزد اکثر علماء مگر زوایا و بنیفه عقیقه سنت نیست و در حدیث ترمذی و در بزاز پس بیک  
بزاز و خرا آمده و همین است قول شافعی و محلی گفته که حاصل میشود سنت بیک بز و عقیقه پس و کمال سنت و در سنت گوشت  
شافعی که عقیقه در خوردن و تصدق کردن حکم ضعیف دارد و سنت است بختن آن و نباید شکست آن و بختن آن را از او بچ کرده شود  
و در نهضم از ولادت و نام مولود و نیز در آن روز که هشته میشود و وعلق بر اس مولود و بعد از پنج عقیقه سنت است **باب**  
**المستحب ان يتصدق بزنة شعر المولود فضة مستحب است که صدقه و در مقدار وزن فرزند از نقره مالک**  
عن جعفر بن محمد عن ابيه انه قال وزنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين وزينب  
ولم كلنهم فصدقت بزنة ذلك فضة حضرت فاطمه رضی الله عنها وزن کرد موسی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم  
پس صدقه داد و وزن آن از نقره **مالك** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن محمد بن علي بن حسين انه قال وزنت  
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين فصدقت بزنة فضة وزن کرد حضرت فاطمه  
رضی الله عنها موسی و ام کلثوم و پس صدقه داد و وزن آن از نقره **باب** يجب لبياء المولود بالارضام حولين  
كاملين الا اذا جمعت راي الوالدين من لثا و رصنها على ان الفطام لا يفتره فحينئذ يجوز ان يفطام قبل  
الحولين والرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة ولم يقدر بالوالدة  
على استيجارها تعينت الوالدة فان ارضعت الوالدة فليس لها الا النفقة والكسوة بالمعروف  
مما كان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلها اجرها و يجب برده او تدبيره و زندي فرزند شیر خوار

قلت

العقيقة مستحبة عند  
الكل اهل العلم ايا  
خليفة فانه قال ليست  
بسنة ولا خير الترمذي  
حديث من الفطام ما كان  
وعن البخاري مشاة قتال  
الثاني بذلك قال المحو  
في تحقيق قوله يحصل  
اصل السنة في عقيقة  
الذكور مشاة وكمال السنة  
شأنان وقال الشافعي  
العقيقة في كل النصفين  
٦١  
ولا عقيقة في ذين طفلها  
يوم سابع ولادة و  
بشيء من خلق الله  
بعد ذلك  
قلت  
عليه الشافعي







[illegible]

قلت  
عن سبيل الرقة  
عنهم  
قلت  
اصلا  
حدثني ابن سعيد  
الغدري عن النبي  
صلى الله عليه وسلم  
قال في صياها ويطاين  
لا توطأ حلقه حتى تقص  
ولا غنجره حتى يغسل  
وحتى يمشي في العترة

نمیدشت تخفیف میکردان عمل از وی **باب** الصفی فی ضرائب الاماء **باب** در بیان احتیاط نمودن در آنچه  
بر کثیر کان مقرر شود که یومیه بالکان رسانند **مالك** عن محمد بن سہل بن مالک عن ابيه انہ سمع عثمان بن  
عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامه غیر ذات الصنعة فانکم متى ما کلفتموها ذلک کسبت بفرجها  
ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم يجد سرق وعفوا اذا عفکم الله وعلیکم من المطاعم بما طاب عنہما حضرت  
عثمان وخطبہ میگفت تکلیف ندید کثیری را که نبردند بکسب پس برآیند شاقی که تکلیف میداد و بکسب خراب کرد  
بفرج خود و تکلیف ندید غلام صغیر بکسب پس برآیند وی وقتی که نیابد چیزی دزدی خواهد کرد و بازانید از شہادت و حق  
که خدا تبارک شما را توانائی عفت داد و لازم گیرید از مطوعات آنچه پاکیزه باشد یعنی شہ ندار و **باب** ثواب المملوک اذا  
نفع لسیده ولحسن عبادة الله ودر بیان ثواب مملوک وقتی که خیرخواهی کند برای مالک خود و نیک بجا آورد عبادت  
خدا **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا نفع  
ولحسن عبادة الله فلا اجر مرتین رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برآیند غلام وقتی که خیرخواهی کند برای سید  
خود و نیک کند عبادت خدا تعالی را پس او رست مراد و بار **باب** یحرم و محلی الامه الحامل من غیر جماع  
است جماع کنیزی که حامل باشد از غیر این شخص **مالك** باسناده عن سعید بن المسیب کان یقول ینسب  
ان یطأ الرجل ولیدة فی بطنها جنین لغيره سعید بن مسیب میگفت منع کرده شود از آنکه وطی کند مرد کنیزی را که در  
شکم او حمل است از آن غیر او مترجم گوید اصل این مسئله حدیث ابو سعید خدریست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود  
بندیهایی او طاس کرد و وطی کرده نشود حامل را تا وقتیکه نهد بار شکم و نه غیر حامل را تا آنکه مایض شود یک حیض **باب**  
یحرم الجمع بین الاختین فی الوطی بملک البعین حرامست جمع کردن در میان دو خواهر در وطی بملک باین  
**مالك** عن ابن شہاب عن قبیصة بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من ملک  
البعین هل یجمع بینہما فقال عثمان لاحتما ابة وحرمتها ایترخیری واما انا فلا احب ان اصنع ذلک  
قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن ذلک فقال لو کان  
لی من الامر شیء ثم وجد احد افضل ذلک لجمعته لکالا قال ابن شہاب ارادہ علی ابن ابیطالب رضی الله عنہ  
مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواهر بملک باین ای جمع کند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان صلال  
ساخت این دو را یک آیت و حرام کرد و انید این دو آیت دیگر اما من دوست نمیدارم که انیکار بکنم پس برآمدن سائل  
از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد و مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس حال کرد و در این مسئله پس



کرد او را از حال آن نیکوکار پرسید گفت آن منشی من قصد کرده که عطا کنم او را به پسر خود پس بکنند او چنان در حال برگشتن به  
 الملک هرگز مردان پرنیزگار نبود از تو عطا کرد به پسر خود نیز کنی بعد از آن گفت نزدیک شو با او پس هرگز من ویدم ساق او را  
 برهنه شده **باب** الغزل منی غزل نیست که جامع کند با جاریه خود یا زن غرقه و او قوی که از آن نزدیک رسیدن کند ذکر را از آن  
 اقامه آنرا از بیرون فرج واقع شود و علوی تحقق نگیرد و **مالک** عن ربیع بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن یحیی بن جابر  
 عن ابی حمیرة انه قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري فجلست اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد  
 الخدري يخرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بنى المصطلق فاجئنا سبيلنا سبي العرب فاشتد بيننا  
 النساء واشتدت علينا الغزاة وواجهنا القدا وفار دنا ان نغزل فقلنا اغزل ورسول الله صلعم اطلب لنا  
 قبل ان نسأله فسالنا عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من نسمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة  
 ابن ابی حمیرة گفت و دخل شدم و سجدی پس دیدم ابو سعید خدری را پیش قسم نزدیک او پس سوال کردم او را از غزل پرسید گفت ابو سعید  
 همراه رسول الله صلى الله عليه وسلم در غزوة بنی المصطلق پس رسیدیم بنی را از بنی عرب پس غلبت و در میان او و شواری  
 براتر جمع و دوست داشتیم که مال بگیریم عوض نشان پس قصد کردیم که غزل کنیم پس گفتیم باید که آیه غزل کنیم پس از آن  
 سوال کنیم از آن حضرت صلى الله عليه وسلم حال آنکه آن حضرت صلى الله عليه وسلم در میان است پس سوال کردم آن حضرت صلى الله عليه وسلم  
 سلم از من ماجر این فرمودیم نایب نیست بر شما که نگویند نیست هیچ روح پیدا نشود تا نافر قیامت الا که دوی بگویند  
**مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن جابر بن سعد بن ابی انده عن ابی انده عن ابی انده عن ابی انده عن ابی انده  
 ابی وقاص غزل میکرد **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی النضر عن ابی النضر عن ابی النضر عن ابی النضر عن ابی النضر  
 وكن لا في ان يوبى الا نضارى انه كان يغزل الاربوب الانضاري غزل میکرد **مالک** عن نافع عن عبد الله بن  
 عمر انه كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل نمیکرد و مکره میداشت **مالک** عن ضمرة بن سعيد  
 عن الجراح بن عمرو بن غزيرة انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فجاءه ابنه فهدى رجل من اهل اليمن فقال يا  
 ابا سعيد ان عبدك جاري ليس لنا شيء الا الذي كن يا عجب الى منهن وليس كلهن يعجبني ان تحمل مني فاعز الغزل  
 افتة يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما تجلس عندك لتتعلم منك قال افتة يا حجاج قال فقلت هو حزنك  
 از شفت سقیت و ان شفت اعطشته قال و كنت اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن ثمره  
 بوفز نیک زید بن ثابت پرسید پرس او این قدم روی از اهل من پرس گفت ای ابوسعید هرگز نزدیک من کمتر کان هستند که  
 زمانی که پیش این بودند در آن حال من خوشتر نزدیک من از ایشان بنی حرس و جال خوشوقت نبودند مرا که همه ایشان حال



[illegible]

یک حیض است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه کان یقول عده الم ولول ان اقرنی سید هذا لکن  
 قاسم بن محمد یقلت عده ام ولد و توفی کبیر و مالک او یک حیض است هر گویا حیض برآم و لد و توفی فوت شود و مالک او را که از  
 سیدینی بگوید باقی علم و حکمت از علماء و دردت اظهار می جاهد اختیار کرد که عده نشین چهار ماه و ده شب و روز و این قول  
 را قاسم بن محمد بسبب آنکه دلیل آن اظهار چهار ماه و ده شب و در حق ازواج است فیکثره کراون و ابو حنیفه عده عمر حیض را نه می داند  
 و غاضبی گفت عده نشین یک حیض **باب** آیا بصره اولاد بشبهه مالم یتقدین علالت است آنکار کردن و بدلیل سبب  
 آنکه حاصل نشود **مالک** عن ابن شهاب عن سعید السبیع عن ابی هریره ان رجلاً من اهل الباء یتجاءل

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امرأتى ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هلاك  
من ابدا لعنهم قال ما اولاها قال حمرا قال فلو فيها من اودق قال نعم قال اني ترى ذلك قال ثم عرق قال فاعمل  
هذه فزع عرق بها رينه آدموى انا ابا دية بسوى رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت بهر آينه زن من زاد غلامى سيافى فرم  
اورا مخضرت صلى الله عليه وسلم آياست پيش لا اشترا ن گفت آرى فرمود مخضرت صلى الله عليه وسلم چگونه ست رنگ آنها  
گفت سرخ فرمود مخضرت صلى الله عليه وسلم آياست در آن از جنس اودق يعنى خاکستر ن گفت آرى فرمود مخضرت صلى الله عليه وسلم  
آزرا گفت نزع كره آزار كى فرمود مخضرت صلى الله عليه وسلم نيك كى اين نيز نزع كرهه باشد اورا كى باب اول

للفراش وللعاشر الحمر فزندان صاحب فراش است و زنا کتده سرنگ است یعنی بچریت مالک عن ابن شهاب  
عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابی وقاص عهدا الى

اخيه سعد بن ابي وقاص ان ابن وليدة زمعة منى فاقبض اليك قلت فلما كان عام الفتح اخذته سعد بن

ابن وقاص وقال ابن اخي قد كان همداني فيهم فقال اليه عبد بن زمعة فقال اخي وابن وليدة ابني ولد علي بن ابي  
فستأوقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان همداني فيهم فقال

بن زمعة اخو ابن وليدة ابي ولد على فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفراش واللعاهر للحجر ثم قال السوداء بنت زمعة تحبني مني ما داني

مشبهه بجنبه ثالثه فاما اهل حق فی الله عز وجل حضرت عایشه فرمود که متنبه بنی وقاص وصیت کرده بود بسوی ابی ابراهیم  
خود و بعد بنی وقاص که پس کبریا که زود از آن است پس قبض کن او را بسوی خود پس و قیام تحقیق شد و فرقی که به است آورد  
او را بعد از ابی وقاص پس گفت هر چند برادر بن وصیت کرده بود بن و باب او پس ایستاد بسوی او و بعد بسز زود پس گفت او را که  
این طفل را در بن است و پس کبریا که پدر بن است ناده شده بر زارش او پس که دیگر را کشیده آورد بسوی حضرت صلی الله علیه و سلم

[illegible]

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



قل يا ايها الذين آمنوا ان الله قد اشترى منكم  
 انفسكم بايمانكم فاني قد اوفيتكم ما وعدتكم  
 واني قد ارفع عنكم ثقلهم فاني قد ارفع  
 عنكم ثقلهم فاني قد ارفع عنكم ثقلهم

پس گفت سعید ای محمد بن عبدالمطلب ای پسر برادر من است هر آنکه وصیت کرده بود برادر من بسوی من در باب او گفت عید بن زعمه این را بدو  
من است و پسر کنیز که پدر من است متولد شده است بفرمایش او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این پسر تو هست ای پسر زعمه  
بعد از آن فرمود آنحضرت فرزندان از آن مسا فرار است و زنا کننده را سنگ است بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
سوره نعت زعمه را که هر دو با هم از روی لب است آنچه از شما بهتر است و بدو لعنت من زید بن عذقان پسر سوده صحیح که تا آنکه ملاقات با خدا

فینی مرد باب اذا اقر السید بولیه یا ولت بولد لده یمكن ان یکون منه لمحقه الولد وان زعم انه کان بغيره لان یکون استبرأ بعد الولی وتیکره اقر کند مالک کثیرک سماج کردن با آن کثیرک و آو و کثیرک فرزند او در حق کثیرک است کردله مستبرأ ان حله باشد و لا حی می شود و نسبت دله مالک اگر چه کثیرک را و غری می کرد و اگر آنکه استبرأ کرده باشد بعد از ولی

**مالک** ابن نافع عن صفیة بنت ابی عبدیہ انما اخبرته ان عمر بن الخطاب قال ابال بجال یلنن ولا یدیم شعر  
یدعون من یمنین لا تاتی ولیدة یعترف سیدها ان قدام بها الالحقت به ولد ها فارسلوهن الی مسکن  
عمر بن الخطاب فرموجست حال آن مردان که وطی میکتد کثیرکان خود را بعد از آن میگذازند ایشانرا که برانداز خان نیاید پیش من  
بج کثیرکی که اقرار میکند مالک او که وطی کرد و مست با و کمر لای کتم را بنسب فرزند او و پس نگذارید کثیرکان را بعد از آن یا نگاه دارید

ماتك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن أبيه أن عمر بن الخطاب قال ما بال رجال يملكون ولا تدبهم

تم یعزوهن لا تاتی ولیدة یعترف سیدها ان قد اصابها الحق به وولد لها غزلو بعد ذلك الا انکوا امرهم بها  
فروجهست حال آنکه آن مرد می بیند باکین خان خود بعد از آن غزل میکند با ایشان نیا پیش من می کشی که اقرار میکند مالک آن

که وطنی کرده است باو که لایق نیکویم باو بنوب فرزند اهریس عزال کنید بعد از آن با نیکبند باب اخاقر احد الوثره ان فلانا

ابن التليث وانكر الباقون لم يثبت نسبته قال يحيى سمعت مالكا يقول الامر للجمع عليه عندنا في الرجل يجلد

له بنون فيقول احدهم قد اقول بي ان فلانا ابن فلان ذلك النسب لا يثبت بشهادة انسان واحد ولا يجوز اقرار

الذي اولا على نفسه في حصة من المال ابي يعطى الذي شهد له قد وما يصيب من المال الذي يد<sup>ق</sup> وتلك اقرارك

یکی از ایشان که غلامی پس بریت است و آنکارا کرد مذابی در ش ثابت میشود نسب او گفت یحیی شنیدم الگ ملاک میگفت امریکا

واقع شد بر آن نزد یک مادر این شخصی که بمیر و اورا فرزندان باشند پس بموئی یکی از ایشان اقرار کرده بودند پدر من که فلان شخص را

است پس ثبت شد و شخص شهادت این شخص واحد تھا و نافذ نیست و قرار این اقرار کننده مگر بر نفس خودش یعنی در حصه خود

مال پدر خود داده شود شخص را که اقرار کرده است برای او بقدر مانده رسد و او را از مال که در دست اقرار کننده است بابت

اذا تزوجت بعد اربعة اشهر وعشرا ثم جاءت بولد قبل استئذان شهر من التزويج هو الاول دفعي تركه كذا في بعض النسخ بعد ما

فیروز خان علی محمد خان احمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

فأجابني عن ذلك ما  
في القصص من كمال  
عز وكرم ونبيل  
سجل الله على  
أقرب الناس عنده  
أهال بالبر والبر  
فجعل أن يكون  
كذلك



منها في  
بني الولد الكافر  
مهم فادام الحق بالقائه  
لحقه فان قام فخر  
بيته كان الحكيم اليه  
وان الحق انما فيها  
الوجوه فان فادام  
كان الولد كبر في  
له انتمس اليها  
شؤون كان  
صغيرا وقد حتى  
يلم فليسب و  
قال ابو حنيفة  
حكم يقول الكافر  
بلا زاد في الكافر  
من الذي يبعث  
لحقه في يوم يبعث

[illegible]

پس آمدند دوم و هر یکی از آن دو کسی میگرد فرزند زنی را پس خواند عین الخطاب قاضی را پس نظر کرد قاضی بجانب آن  
 هر دو کسی پس گفت هر آینه این هر دو درین فرزند شریک اند پس نداد و عین الخطاب بدره بعد از آن حضرت عمر خواند آن  
 را پس گفت اورا خرد و مرا علی از حال خود که حقیقت چیست پس گفت آن زن که بویار شخص اشاره میکرد یکی از آن دو مردی آمد  
 پیش من و حال آن زن در گذشتن آن قوم خودی بود پس جدا نمی شد از وی این جماع میکرد با او تا آنکه گمان میکرد آن مرد با  
 گمان کرد آن زن که هر آینه مستقر شغل او و قوت گرفت بعد از آن وقت آن مرد اول از وی پس نیخته شد بر آن محل غنایمی  
 خون حیض بعد عقب او آمد بر آن زن این مردی شخص دوم پس نیدانم از کدام یک این دو باشد آن فرزند گفت سلیمان را پس  
 پس نگرفت قاضی پس فرمود حضرت عمر آن علامه را که اختیار کن ازین دو کسی هر که میخواهی یعنی با هر که خواهی او باشد **باب**

فضل العتق و بیان فضل آزاد کردن **قال** الله تعالى فلا اتهم العتبه وما ادري ما العتبه فك رقبته واطلعه  
في يوم ذي مسغبة يتيما اذا مقربة او مسكينا فامتنوا بهن رزقا يعني آدمي بگناه گاهي سخت و چه هر مسلم سخت  
ترا كه چيست گناه گاهي سخت يعني حقيقت قوت است كه اين اعمال بجا آورد خلاص كردن برده يا اطعام دادن برادرزاده و گاهي  
قربت يا فقير صاحب خاك را **باب** من احق شركا له في عبد و كان موسرا حق جليله هر كه آزاد كرد حصه  
از آن خود را در غلامی و باستان آن آزاد كند و الدار آزاد كرده بخود تمام آن غلام بر روی مالك عن نافع عن عبد

الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اعتق مثقالا في عبد فكان له مال يبلغ قرن العبد قوم عليه قيمته العدل فاعطى شركا حصصهم وعتق عليه العبد والا فقد عتق مما عتق رسول الله صلى الله عليه وسلم هرگز آزاد نکند حصه خود را از غلامی پس باشد مر آن آزاد نکند و اما مالی که برسد بقیمت عبد قیمت او میل کند شود بران آزاد نکند بوجه انصاف پس داده شود شریکان او را حصهای ایشان و آزاد شد غلام بران آزاد نکند و اگر بدت او نیست قیمت غلام پس بد آنکه آزاد شود از آن غلام همان قدر که آزاد شد تبرج گوید جمهور اهل حدیث میگویند که از غلام مشترک اگر یک شریک حصه خود را آزاد کرد پس اگر او قادر باشد بر قیمت غلام آزاد کرده شود حصه آن غلام قیمت آن از وی گیرند و اگر قیمت او نیست پس نصیب او آزاد شد و نصیب دیگران بریق مانند نقد و اختلاف

دارند که در صورت ایستادن عتاق همه آزاد می شود یا بعد از اقامت شافعی و احمدی اول قائل شده که اگر کسی بگوید: اذا  
اعتق عبدا عند موته وليس له مال غير م عتق ثلثهم و اخرهم الثلث بالقرعة و فنی که آزاد کرد و غلامان خود را  
نزدیک موت خود بنیت آورد اما لی غیر آن غلامان آزاد شود سیوم حصه ایشان و برآورده شود سیوم حصه بقدر مالک  
عن یحیی بن سعید و عن غیر واحد عن الحسن بن ابی الحسن البصری و عن محمد بن سید بن ابی جلابین

[illegible]

فقدس الربيع على النبي  
فوق المائدة التي  
عليها راحة الجاهلية  
مصر ارضيها في الدنيا  
الذي لم يرضها في الآخرة  
يسكن في الجنة ابدان  
على ارضها في الدنيا  
وإبراهيم هذا الجليلي  
لا يسكن في الدنيا  
فانفسه في الآخرة  
مشقوق عليه راحة الجاهلية  
لهال هذا الجليلي  
وعبد من الجاهلية  
فوقه من الجاهلية  
لاخترت من الجاهلية  
فوقه من الجاهلية  
فقدس الربيع على النبي

قلت فذلک الذی  
ان العقیقۃ الخیر فی  
الموت من حیة العقیق  
بالموت فی لا اعتبار  
من التمس دینا علیہ  
کی ینزع عن ذنوبه  
المنزوع علیہ اهل العلم  
رفیع انساب القضاة  
انما العقیقۃ معانی فی  
۲۲  
موتها و بعد موتہ  
نعم العقیقۃ عن ذنوبه  
فان کان الذلۃ قتیماً  
سواء اقرع منہم  
قد وسمهم من ذنوب  
خروج اسمهم الحریۃ  
کل حرام من ذلک انشاء  
العقیقۃ فی الاصل  
و علیہ التمس من ذنوبه  
فقیقۃ من ذنوبه

فان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعترق عبدا له ستة خدعة فاسهم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
بينهم فاعتق ثلث تلك العبيد قال مالك وبلغني انهم يكنون لك الرجل مال غيرهم مروي ووزان تخفرت صلى  
الله عليه وسلم اذا كره وش غلام را اذان خود نزدیک موت خود پس قرعه انداخت تخفرت صلى الله عليه وسلم بان علامان پس آزاد  
سوم حصان علامان را گفت مالک و خبر رسید بن که بود آن مرد را مالی غیر آن علامان مالک عن ذبیعت بن ابی عبد الرحمن  
ان رجلا فی إمارة ابان بن عثمان اعترق رقیقا له کلهم جمیعا ولم یکن له مال غیرهم فاسرا بان بن عثمان قال  
الرفیق قسمت انک انا ثم اسهم علی اہم یخرج سهم المیت فیتقون وقوع السهم علی الحد الا ثلاث فعتق  
الثلث الذی وقع علیہم السهم مروي ووزان امارة ابان بن عثمان آزاد کرد و علامان خود را پس از او بنود و او را  
بخر فلانان پس امر کرد ابان بن عثمان بان علامان پس سه حصه ساخته شد بعد از آن قرعه انداخت که هر کدام حصه ازین  
که بر آید قرعه میت آزاد کرده شوند پس واقع شد قرعه بر یک حصه از آن سه حصه پس آزاد کرده شد آن سوم حصه که قرعه  
شد بر آن باب الاعتاق من المیت بیان آزاد کردن از طرف میت مالک عن عبد الرحمن بن ابی عمر  
الا بضاری ان امر اراوت ان توصی ثم اخبرت ذلك الى ان تصبر فملکت وقد کانت همت بان تعق فقال  
ارحم فقلت للقاسم بن محمد انفعها ان اعترق عنها فقال القاسم بن محمد سعد بن عبادة قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم ان اموح لک فل یفهمها ان اعترق عنها فقال رسول الله عليه وسلم نعم وادع عبد الرحمن  
خبرت که وصیت کند بعد از آن درنگ کرد وصیت را تا آنکه بوقت صبح درآمد پس مالک شد پیش از آن حال آنکه قصد کرده بود  
که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم تقاسم بن محمد آیا نفهم میکند او را که از گنم از طرف دی پس گفت قاسم هر آینه سعد بن  
عباده گفت بخد مت تخفرت صلى الله عليه وسلم هر آینه او را پس بر دس آید نفهم میداد او را که از گنم از طرف او پس مروي  
رسول الله صلى الله عليه وسلم آری نفهم میداد مالک عن یحیی بن سعید قال جوف عبد الرحمن بن ابی بکر فی نما  
نامہ فاعتقت عنده حاشية زوج النبی صلى الله عليه وسلم قبا با کثیرة متوفی شد عبد الرحمن بن ابی بکر و خبری که  
خفته بود در آن پس آزاد کرد و از طرف او حضرت عائشة برد مای بسیار باب ای الرقاب افضل کدامی برد یا بهتر است  
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبی صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرقاب الواحدة  
لها افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وافتنها عند اهلها سأل کرده شد تخفرت ماصی  
الله عليه وسلم از برد مای که وجوب شده باشد آزاد کردن آنها کدام یک از آن رقاب بهتر است پس فرمود تخفرت صلى الله  
عليه وسلم گران زین برد مای و در خوبترین آنها نزدیک امکان او باب شرط الرقبة فی الکفالات در بیان

فان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعترق عبدا له ستة خدعة فاسهم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
بينهم فاعتق ثلث تلك العبيد قال مالك وبلغني انهم يكنون لك الرجل مال غيرهم مروي ووزان تخفرت صلى  
الله عليه وسلم اذا كره وش غلام را اذان خود نزدیک موت خود پس قرعه انداخت تخفرت صلى الله عليه وسلم بان علامان پس آزاد  
سوم حصان علامان را گفت مالک و خبر رسید بن که بود آن مرد را مالی غیر آن علامان مالک عن ذبیعت بن ابی عبد الرحمن  
ان رجلا فی إمارة ابان بن عثمان اعترق رقیقا له کلهم جمیعا ولم یکن له مال غیرهم فاسرا بان بن عثمان قال  
الرفیق قسمت انک انا ثم اسهم علی اہم یخرج سهم المیت فیتقون وقوع السهم علی الحد الا ثلاث فعتق  
الثلث الذی وقع علیہم السهم مروي ووزان امارة ابان بن عثمان آزاد کرد و علامان خود را پس از او بنود و او را  
بخر فلانان پس امر کرد ابان بن عثمان بان علامان پس سه حصه ساخته شد بعد از آن قرعه انداخت که هر کدام حصه ازین  
که بر آید قرعه میت آزاد کرده شوند پس واقع شد قرعه بر یک حصه از آن سه حصه پس آزاد کرده شد آن سوم حصه که قرعه  
شد بر آن باب الاعتاق من المیت بیان آزاد کردن از طرف میت مالک عن عبد الرحمن بن ابی عمر  
الا بضاری ان امر اراوت ان توصی ثم اخبرت ذلك الى ان تصبر فملکت وقد کانت همت بان تعق فقال  
ارحم فقلت للقاسم بن محمد انفعها ان اعترق عنها فقال القاسم بن محمد سعد بن عبادة قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم ان اموح لک فل یفهمها ان اعترق عنها فقال رسول الله عليه وسلم نعم وادع عبد الرحمن  
خبرت که وصیت کند بعد از آن درنگ کرد وصیت را تا آنکه بوقت صبح درآمد پس مالک شد پیش از آن حال آنکه قصد کرده بود  
که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم تقاسم بن محمد آیا نفهم میکند او را که از گنم از طرف دی پس گفت قاسم هر آینه سعد بن  
عباده گفت بخد مت تخفرت صلى الله عليه وسلم هر آینه او را پس بر دس آید نفهم میداد او را که از گنم از طرف او پس مروي  
رسول الله صلى الله عليه وسلم آری نفهم میداد مالک عن یحیی بن سعید قال جوف عبد الرحمن بن ابی بکر فی نما  
نامہ فاعتقت عنده حاشية زوج النبی صلى الله عليه وسلم قبا با کثیرة متوفی شد عبد الرحمن بن ابی بکر و خبری که  
خفته بود در آن پس آزاد کرد و از طرف او حضرت عائشة برد مای بسیار باب ای الرقاب افضل کدامی برد یا بهتر است  
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبی صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرقاب الواحدة  
لها افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وافتنها عند اهلها سأل کرده شد تخفرت ماصی  
الله عليه وسلم از برد مای که وجوب شده باشد آزاد کردن آنها کدام یک از آن رقاب بهتر است پس فرمود تخفرت صلى الله  
عليه وسلم گران زین برد مای و در خوبترین آنها نزدیک امکان او باب شرط الرقبة فی الکفالات در بیان

من شرط رقبه در کفارات **قال** الله تعالى في كفاارة القتل كهر بر رقبه يومئذ و يترصو له و كفارات لمل آزاد کردن  
بنده است و بونه سه و ده شده است **وقال** الله تعالى في الظهار و البين فخر بر رقبه و در کفارات نه چهار و سوه گناه  
مردن بنده است **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر سئل عن الرقبه الواجبه هل تشتري بشرط فقال لا  
عبد الله بن عمر اسوال کرده شد از رقبه واجبه آيا فريد کرده شود بشرط آزادي يا غير آن پرس گفتم **قال** ملك ان  
احسن ما سمع في الرقاب الواجبه انه لا يجوز ان يفتق فيها نصراني ولا يهودى ولا يفتق فيها مكاتبه  
ولا مدبر ولا ام ولد ولا معتق الى سنين ولا اعمى ولا باس ان يفتق النصراني و اليهودى و المجوسى تعلقا  
لان الله تعالى قال في كتابه فاما مناه و اما ذلله فالمن العاتق **قال** مالك فاما الرقاب الواجبه التي ذكر  
الله تعالى في الكتب فانه لا يفتق فيها الا رقبه يومئذ **قال** مالك وكذلك في اطعام المساكين في الكفارات  
لا يطعم الا المسلمون ولا يطعم فيها غير ملة دين الاسلام **كفتم** مالك انه بين جنزي كشيده شد و بر رقبه  
واجبه بنيت كه جايزيت آنكه آزاد کرده شود و آن بنده نصراني يا يهودى و آزاد کرده نشود دروى مكاتب و نه مدبر و نه  
ام ولد و نه آنكه آزاد کرده شود و يا چند سال نه ناهيا و يا مكثيت كه آزاد کرده شود نصراني و يهودى و مجوسى و بر باطل  
يزد كه خدايتا فرمود در كتاب خود فاما مناه بعد و اما ذلله پس مراد از من آزاد کردن است **كفتم** مالك پس ارقاب و وجهه  
كه ذكر کرده است آنها را خدايتا در كتاب خود پس آن است كه آزاد کرده نشود دروى كرقبى **كفتم** مالك بمجهنبت  
حكم در اطعام مساكين در كفارات كه خورائيد نشود در آن مگر مسلمان را و خورائيد نشود در كفارات بچى كلى اگر بغير ملة  
اسلام باشد **باب** تأييد ايام الرقبه الوضو بغير شراعت و يا بروه و نه **مالك** عن حلاله ان اسامة عن عطاء بن  
سباح عن زبيلكم انه قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا تركت رجعى غالى فغشها و قد فقهه نهائش  
من الغنم فساها بها فخالها كلها بالذنب فاسفت عليها و كنت من بني ادم فطلعت وجهها و على رقبه عفاها  
فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اين الله قالت في السماء فقال من انا خالت انت رسول الله فقال  
رسول الله عليه وسلم احقها **كفتم** مالك كفت آدم من تخفرت صلى الله عليه وسلم پس كفتم يا رسول الله بانه كثير من ارباب  
من بني نوح و من بني ابراهيم بن ابي اسيد بن ابي بكر حال آنكه مكرده بودم بر يازار و بنى پس پس بدم او را از آن زكفت خوردن  
را كه چشم آدم بر دى و بودم از او و او دم پس طباخه زدم روى او را و بر من حبيب آزاد کردن بروه پس آيا از او كخ  
او را پس فرمود تخفرت صلى الله عليه وسلم ان كبرك ما كجاست خدايتا **كفتم** مالك و عثمان بن عمرو كسبتم من كفت نورسل خدا  
پس فرمود تخفرت صلى الله عليه وسلم و كرم او را **مالك** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن

١٢٠١٢  
 وقال من جانب  
 ان فزون هن لان بركة مرسلة لا تحب فيها دور طاسو ان حبيفة ان  
 البصل حبس بالجار لا يقص ان يحبوا لاحدا على غير خرس من  
 ١١

جواباً فقلت ان جميع الكائنات في سبيل عبيد الله من عبد الله قال يا سيدي الله ان علي رقيب مؤمنه فانما عنق هؤلاء فلان كنت تركك مؤمنة اعترفتوا ان الله وان رحمتي عظيمة عليهم ان يسار تختصر محرابي عبيد الله تمام ولكن هم







علیہ اہل اللہ

اعتق عبد العليم من

عليه السلام

رونی الحیرت و دل پر تیرہ

نائب الرئيس  
علي

المعلمين والطلاب

رجل على  
الآلات ويأمن  
بمخلف

ان النبي صلى الله عليه وسلم

و سلم ايضا فانه

المحقق بيلال زكي

٢٤

ذلك قطعاً

ہاں کیا یقیناً  
الملک

فہرست

بالزبد وقطره

بسم الله الرحمن الرحيم

مستند الوثائق

العلم

مجلس اعلیٰ ہند

مکتبہ اسلامیہ

١٦

18

عایشه و اهل کلبه بیرون و حجره عایشه اگر داشتند خداوندان تو که برینم در این ایشان قیمت ترا یک دفعه و آردا و گنم ترا چنان گنم پس فکر کرد این سخن را برده پیش خداوندان خود پس گفت میفرستم که آن مشر که باشد ولای تو برای ما گفت مالک که گفت بجای من رسید پس گفت عمره که رادی این حدیث بر آئینه حضرت عایشه ذکر کرد این قصه را پیش آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلعم فرید که این را بگو

فیست که دلائلش بجهت که از او کند مالک عن نافع محمد بن عبد الله بن عمران عائشة ام المومنین ارادت ان شریعت

جارية تعظم فقال لهم اني بعثتكم الى اهل مكة فاني قد علمت انهم لا يسمعون لي

[illegible]

ماہنامہ شہرت کا ایک نیا دور دینا جو اس جوہر شہرت کا ایک نیا دور دینا جو اس جوہر شہرت کا ایک نیا دور دینا جو اس جوہر

الله . و نبينا . عبد الله . و رسول الله عليه و سلم . و ههنا . السريه

عليه السلام فهو رازق وفتوة ولا تخشون ان **باب** ان لم يكن العتق مما لو مات العتق فولا ده لعصا

المعتق وانما يجوز الولاية منهم من كان وادنا المعتق لو قدر موت المعتق يوم موت العتيق اگر آزاد کند

نباشند زنده روزی که مرگ آوار کرده شده پس دلا او مرعصات آزاد کننده رست و جز این نیست که جایست حق دلا را مرعصات

محقق کسی که باشد و ارث او اگر مقدر شده باشد موت او را دانسته و نور که قوت شد از او کرده شده **مالک بن عبد**

الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحلو بن هشام عن ابيه

انه اخبر ان العاص بن هشام هلك وترك بين له ثلثة اثنان لام ورجل لعله فهاك احد الذين لام و

ترجمه الاموال غورثه اخوه لانيه ولسه ماله وولاده مواليه ثم هلك الذي ورث المال وولاه المولى و...

ابنه وخاله لا يبيعهما ابنه ولا حرته ما كان في احرص من المال وولاة المولى وقال احمد ليس لذلك ما حرز

انما لسانه وادبوه في ذلك اليوم السلسله ويزعموا انهم لما قالوا له يا ابن عمنا بن عثمان هلم معك واجيب

و گشت با را و آوازاد که دگر ناله داشت او شد از مصطفی اور را او دور از آوازاد که دگر ناله می ساختان و بعد از آن را که کشت

ما و ذل را آزاد کردگان شده بود و گفتت سیر ماه را در علاقه را از گفتت سیر ماه را آید من بدست آورده ام هر خبر را که

من است آورده بود و از مال و دارا از او کرده گان و گفت برادران است چنانکه تو می گویی چرا نیست که بخت تو دوری مال را

---

ۛ و آزا رکن اورام







فأومضت أصواته فانتشر واكتفت الملك بغير بيت كإين امرئيت كخصيت داودست خدشتا دران بری مروان  
 وبيت وجیب بریشان **باب** يضع السيد من كتابه مكانه شيئا وضع كنبه ملك زوجه كتابه مكاتب خود چیزی را  
**قال** مالك وسمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه واتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك  
 ان يكاتب الرجل غلامه ثم يضع عنه من آخر كتابه شيئا مسمى قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و  
 اوردت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبدالله بن عمر كاتب غلامه على خمسة وثلاثين  
 الف درهم ثم وضع عنه من آخر كتابه خمسة الاف درهم كفت مالك شئيدم بعض اهل علم را كه ميگفت وتفسير قول  
 خدايشما واتوهم من مال الله الذي اتيكم مراد ازان است كه مكاتب كند مردی غلام خود را بعد از آن ساقط كند از سر مكاتب  
 و آخر كتاب او چیزی مقرر كرده كفت مالك پس اين قول بهترين اقوال است كه شنيدم آنرا از اهل علم و يقيم عمل مروان با اين  
 نزديك خود كفت مالك خبر سيد بن عبدالسب بن عمر مكاتب ساخت غلام خود را بر سر او پنجه از سر هم بعد از آن ساقط كرد و آخر  
 كتابت پنجه از سر هم **باب** اذا ارى المكاتب ما عليه قبل الاجل قبله للولي ان لم يكن عليه ضرر واكراد اكنه مكاتب  
 آنچه لازمست بروی پیش از بجا مقرر لازمست بروی كه قبول كند آنرا اگر نباشد بروی ضرری **مالك** انه سمع بختة  
 بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكرون ان مكاتباً للفرافصة بن عمير الجعفي وابنه عرض عليه ان يذبح جميع ما عليه  
 من كتابته فابى الفرافصة فابى المكاتب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فذاع مروان الفرافصة  
 فقال له ذلك فابى فامر مروان بذلك المال ان يقبض من المكاتب فيوضع في بيت المال وقال للمكاتب اقبض  
 فقد احدثت فلما ارى ذلك الفرافصة قبض المال كاتبي بود ازان و فرغ من مير خفي و اين مكاتب در غيبت كرا و  
 فرافصة كه او اكنه جميع آنچه بروی لازمست از كتابته او پس قبول كرد و فرافصة پس آن مكاتب پیش مروان بن الحكم و او آنروز  
 امير مدينه بود پس فكر كرد اين باجل پیش او پس بخود مروان فرافصة را پس كفت او را پس سخن پس قبول كرد پس امر مروان  
 كه قبض كرده شود از مكاتب پس نهاده شود از مكاتب و بيت المال كفت مكاتب يا برو بران آزاوشدي پس و فيك و يد فرافصة  
 اينحال قبض كرد **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام النجوم وترك اموالاً فلا كلامه او اوداها لغيره فماذا يفعل  
 به و في كميرو مكاتب پیش از او انهم اسقاط و بگشت مالها و او او را يا وارث او يگر راجه كه كرده شود **مالك** عن  
 حميد بن قيس ان مكاتباً كان لابن المتوكل هلك بمكة وترك عليه بقيته من كتابته و قول ديون الناس و قول  
 ابنته فاشكل على عامل مكة القضاء فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فمكتب اليه عبد الملك  
 بن مروان ان ابداً بديون الناس ثم اخضع ما بقي من كتابته ثم اقم ما بقي من ماله بين ابنته و مولا مكاتبه

قلت  
 قال الشافعي جيب  
 السيد على ان يضع  
 من كتابته شيئاً  
 قال واتوهم و قد  
 قالوا و جيب بالسب  
 بعض صحابه بالسب  
 لا شرع الله بن عمر  
 و لم يجيب ابو حنيفة  
 عن قتادة  
 في الامور و لو كان  
 قبل الحال و لم يكن على  
 السيد ضرر في القبول  
 اجب عليه و ان كان  
 ضرر

قلت  
قال الشيخ فاعاد  
قوله اذ لم يجم فانه  
يجوز ان يفتا سوا  
ذلك فاعاد ولم يذكر  
كما لو تلف البيع قبل  
القبض بغير البيع  
وقال ابو حنيفة  
ان ترك دفعه باع  
عليه من الكتاب  
ان من كان فيه  
فضل فله باقية لا شيء  
اولا كتابا  
قلت عليه السلام  
العلم فادريته من  
قوله شيئا واذا  
اصاب حياضه  
ما العيب

بشرط كل مرد در ركركه بگفتند بر نه خود بقیه از کتابه خود و بگفتند ترضیهای مردان را بر نه خود و بگفتند دختر خود را پس  
مشکل شد بر عامل که حکم دین علیه این نیست بسوی عبد الملک بن مروان سوال میکرد و او را این امر پس نهشت بسوی او بعد  
الملک بن مروان که ابتدا کن بقرضهای مروان بعد از آن او کن بخر باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قسمت  
آنچه باقی ماند از مال او در میان دختر او و از او کندند او **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسيب سئل عن مکات  
كان بين الرجلين فاعتق احدهما نصيب فاحت المكتب وتلك مالا كثيرا قال يودي الى الذي تستك  
بكتابته الذي بقي له ثم يقسم ما بقى بالسوية سعید بن المسيب را سوال کرده شد از حال کتابتی که مشترک بود در میان  
شخص پس از او کرد یکی از ایشان حصه خود را پس بر و آن کتاب و بگفتند مال بسیاری را گفت سعید او کند بسوی کسیکه  
حکم گرفته است کتابت او را آنچه باقی مانده است بر می او بعد از آن قسمت کنند از آن که باقی مانده است آن شخص برابر **باب**  
المکاتب عبد مابق علیه شی مکاتب بنده است تا وقتیکه باقی است بروی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله  
بن عمر انه كان يقول المكتب عبد مابق علیه من كتابته شيء عبد الله بن عمر گفت مکاتب بنده است مادام که  
باقیت بروی چیزی از کتابت او **مالک** انه بلغه ان عمر بن الزبير وسليمان بن يسار كانا يقولان المكتبان  
ما بقى عليه من كتابته شيء عروه بن الزبير وسليمان بن يسار گفتند مکاتب بنده است مادام که باقی مانده است بروی  
از کتابت بر شی **قال مالک** وهو اني قلت مالک و همین است رای من **باب** اذا كاتب على نفسه وبنه ثم ما  
يسعى بنوه بعد فتي که کتابت کند بر نفس خود و اولاد خود بعد از آن برسد باید که سعی کند پسران او بعد از وی و در او کمالی  
**مالک** انه بلغه ان عمر بن الزبير وسليمان بن يسار سئلا عن رجل كاتب على نفسه وعلى بنه ثم مات هل  
يسعى بنو المكاتب في كتابته ابيهم ام هم عبید فقال لا لا يسعون في كتابته ابيهم ولا يوضع عنهم لموت ابيهم شيء  
عروه بن الزبير وسليمان بن يسار را سوال کرده شد از حکم مردی که مکاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود بعد از آن مرد آیا سعی  
پسران آن مکاتب در کتابت پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مکاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کنند در کتابت پدر خویش  
ساقط کرده نشود از ایشان رای موت پدر ایشان چیزی **باب** حکم المدبر و هلهو بغيره **باب** و حکم مدبر و یا جاب  
است فروتن او **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر د بر جارتین له فکان يطاهما و تلحمهما و تلحمهما  
عمر مدبر ساخت و دو کنیز را از آن خود پس مدی میکرد و بر و را ده پنهان مدبر و نه **مالک** عن يحيى بن سعید ان  
سعید بن المسيب کان يقول اذا دبر الرجل جارية فان له ان يطاها و ليس له ان يبيعها ولا يهبها و لا يهد  
بمنزلهم سعید بن المسيب گفت و می که مدبر کند مردی کنیز خود را پس منزله برسد او که مدی کند بکنیز کنیز و غیر او را

الجلد ۱۰

قلت  
قال

صحيفة  
الكلان التدبير  
مطلقاً

السلامة العامة

مبارکی عن صاحب  
انہ قال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

که دمی کندهان نیز که بنیر سداو که بفرودشان کنیزک راوند آنکه بخشد او را و فرزندان آن کنیزک بنیر او دین مالک  
انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز قضی فی المدبراذلجرح ان السید ه ان یسلم ما یملک منه الذلجرح فیختمه به الجرح  
و یقاصد به الجرح فی ذی قجر حه فلان اوی قبل ان یهلاک سید ه رجح الی سیند ه عمر بن عبد العزيز حکم کرد و باب بدر فقی  
که مخفی کند کسی را بدر خدا و او را برسد که تسلیم کند چیزی که مالک او است تا بدر بسوی او مجروح پس خادم خود سازد و در  
آن مجروح و عوض گیرد و اودی بوضوح است خود در دین تخم خود پس اگر او در پیش از آنکه بپیر و خدا و او رجوع کند بدر بسوی مالک  
خود کتاب احکام الخلافة باب البیعة علی اذکان الاسلام و قولنا الکبائر و غیر ذلک من احکام الشرع

باب در سحیه کردن برجا آوردن ارکان اسلام و ترک گناهان کبیره و غیر آن از احکام شرع **قال** الله تعالی یا ایها النبی اذا جاءك المؤمنات یمعلن علی ان لا یشکرن بالله شیئا ولا یمرتن ولا ینفرن ولا یتقنن ولا یدهن ولا یاتین بهن ثمن ان یقررن بهن ایدیهن وادجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله خفوف یمحس یمغریه خداست ای بنما بر وقتی که بایه پیش تو زنان مسلمان که بعت کنند با تو باین شرط که مقرر نکندت شرک با خدا چیزی را و دوزخ نکندت و لا یکنتم اولاد و خود را پیش نیارند سخن دروغ که بجهت باشند آزاد و میان دستهای خویش و در میان پاهای خویش یعنی فرزند کسی را بدگیری منسوب کنند و الله اعلم و بی قراری نکندت را و در کار نیک پس بعت قبول کن از ایشان و طلب آمرزش کن برای ایشان هر آینه خدا آمرزگار مهربان است **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال اخبر فی عبادۃ

ابن الوليد بن عباد بن الصامت عن أبيه عن جده قال قال يا أيها رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة في اليسر والعسر والنشط والكدر وإن كان تنازع الأمر أهله وإن تقول أو تفعل بلحق حيثما كنا لا تخاف في الله لو مت لا تخم عباده بن مسعود كفت سمعت كرويم بن أبي أسود السدي عليه وسلم يخوض شنيعة وفزان يروى كرويم در حاله فرما در در حال تنگی در وقت خوشی و حال ناخوشی و بر آنکه نماز نیت کنیم در امر خلاف با اهل آن و گفتیم جایم شیعین و جایم شیعیان و در طاعت خدا شیعین از طاعت طاعت گفته صالح عن محمد بن المنكدر عن سميرة بنت ربيعة الخ قالت

لم يتد رسول الله صلى الله عليه وسلم في نسوة بايعنه على الاسلام فقلن يا رسول الله بنا يعك على ان لا تشر  
 بالله شيئا ولا تشرقا ولا تخرى ولا تفترا ولا دناء ولا نافي بهتان فغتر به بين ايدينا وارجلنا ولا تفصيح  
 في عروق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها استطعتن والمحقق قال فقلن الله ورسوله ارحم بنا  
 من انفسنا لم بنا يعك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افي لا اصالح النساء وانما  
 قول لما تمة امرأة كقول لامرأة واحدة او مثل قول لامرأة واحدة اسبعا مدبرش انخرت على الله عليه وسلم در بيان

والله عليه وسلم  
فاستدبرني فممن  
ممن يا حي قائل  
الجامع يا حي قائل  
ان يكون تدبيره وقيل  
يشي على اشران ودران  
اسم التدبير والخلق  
يقوم منه التدبير  
الخلق لا على انقطاع  
على جازرو على التدبير  
ومن الجبر على موعظ  
يباعق الجبانية  
فقد قيل على موجب  
قول الحكماء انما  
واقف الشريعة فممن  
على فصول التدبير  
للمعروف وختم على  
السكرانية على  
ان الية على  
على قول غير مطلق  
والذي يشاهده  
مشاهدة الصوريه  
لنوعه في الشرع

قلت  
القول السلطان  
على قول الحكماء  
نما استطاعوا ما لم  
يأمر به المصيبة  
ولا يجوز عندهم  
القول على الظن  
بعدم حصول الاتفاق  
عليه

قلت  
مناهج الحق على التلخيص  
١٢  
في القضاء ونقض  
الصلب في كبره  
ان يتبعه  
نفسه اهل العلم

چند که اراده محبت داشتند باحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت این زمان تحضر است اعلی الله علیه وسلم یا رسول الله  
میکنیم یا تو برین شرط که شریک مقرر کنیم اجدایتعالی چیز را و زردی کنیم و زنا نکنیم و کشیم اولاد خود را و نیایم بهتانی را اگر  
آختر کنیم آزادریان رستمهای دایمهای خود یعنی بغیر اجل باشد و بهتکلف خود برافزاید تا فرانی تو کنیم و بر کار نیک که گفت  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید محبت کنیم و آنچه توانائی داریم و طاقت داریم گفت ما وی پس گفت آن  
زمان که خدا و رسول خدا هر آن ترست بر از نیاید دست مبارک خود را بهت کنیم یا با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم یا که  
رسم محبت رجال بود پس فرمود آحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنی من مصافحه نکنیم با زمان بر این نیست که گفتن من صد زن  
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یکن **باب** البیعة علی قبول الخلافة باب وصفت

بیعت کردن بقبول بادشاهی بادشاه **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر قال كنا اذا بايعنا  
رسول الله صلی الله علیه وسلم على السمع والطاعة يقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فيما استطعتم عهد  
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم باحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمودیم  
صلی الله علیه وسلم ما را عهد کنید و آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر كُتِبَ إِلَى

عبد الملك بن مروان يبايعه فكتبه اليه بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد لعبد الله عبد الملك امير المؤمنين  
سلام عليك فاني احدا اليك الله الذي لا اله الا هو اقرئك بالسمع والطاعة على سنة الله وسنة رسوله  
فيما استطعت عهد الله بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن  
الرحیم یعنی این کتابیست نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آنی من عهد خدا  
تعالی میگویم بسوی تو آغهای که هیچ عهد نیست بخودی و اقرار میکنم برای تو سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا  
و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء انه لا يتولا الا اعلاما  
كاف باب در رسیدن از قضای یعنی تحفظ باید کرد و احتیاط باید نمود که جوری و ظلمی بود و عاید و بیایا آنکه متولی قضا شود  
مگر عالم کتاب و سنت و طرقی اجتهاد و در مبتد و اقوال سلف اجماعا و اخلافا و متولی آن نشود مگر عادل که نایب گفته **مالك**

عن يحيى بن سعيد ان اباللدوا كتب الى سلمان الفارسي ان هلم لي الا و من المقدسة فكتب اليه سلمان  
الفارسي ان الا و من لا هتدس احدا انما يقدس الا من علمه وقد بلغني ذلك جعلت طيبا لذوي فاني  
تبرئ فمعا لك وان كنت مستطبا فاحذر ان تقتل انما افتخر النار فكانت جوالا و اذا قصص بين اثنين  
ثم ادبر عنه نظر اليهما فقال ارجيا الي اجدنا على قضيتكما متطهبت والله لا اجدنا و انما نوشت بسوی سلمان فارسی



الرشوة

العنق من فوق  
 القلعة يقال لحيته  
 للشئ يكسر  
 لعنا فقلت روا البصر  
 لعنا الحاد فهو الخفا  
 ليسكن اهل العلم ان  
 واتفق اهل العلم ان  
 القضاء في الطلقة  
 الاملاك الاطهار  
 لا ينفذ في القتل  
 اختلاف في القتل  
 فذهب ابو حنيفة  
 ان ينفذ القضاء فيها  
 ظاهر ولا يخفى  
 شهر شاهان وروان  
 ٨٣  
 فلا تطلق امره تنقض  
 به القاضى وقت تنقض  
 بينهما قضاء في الزوجه  
 لكل من الشاهدين ويجوز  
 ثبوتها وان القاضى  
 ينفذ ايضا روا السائل  
 المختلف فيها مثل ان  
 يقضى حتى تنقضى  
 الحامل او لا ينفذ  
 ثبوتها وقدر من  
 عن جده اخره من  
 القاضى بالبرئ  
 عن نهب الصل  
 ورو





من ابی بکر بن خرمه عن ابیه عن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن ابی حمزة الا نصاری عن زید بن خالد الجهنی ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تخبركم بحیرة الشهادۃ الذی یمشی بایة شهادته قبل ان یمسها ولا یخبرکم  
قبل ان یمسها رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا یا خبر من یمشی ثم اریه بترین کلمات بترین کلمات کسی است که یار  
کوبای خود را بشناید که سوال کرده شود و او را یعنی مدعی طلب کند و وی برای اظهار حق گواهی دهد گواهی پیش از آنکه سوال کرده  
شود و او را **باب** شهود الزنا اربعة شهود سائر المحقوق اثنتان و شهود الاموال رجلان او رجل و  
امرأتان ان لم یستقر فی بین المدعی مع الشاهد الواحد کما ان زنا چهار کس اند گواهان سائر حدود و کس از رجل  
و گواهان در اموال و مرد و زن پس اگر میسر نیاید حکم کرده شود بیگویند مدعی بایک شاهد **قال**  
الله تعالی فی حد القذف لولا جافا علیه اربعة شهداء چرا اینها و مرد و زن چهار گواهان اربعة شهداء  
فاولئک عند الله هم الکذبون پس وقتی که نیار و ند چهار گواه را پس شان نزول که حدیثا در دعوی است و **قال** فی  
الطلاق و نحوه و اشهد و اذوی عدل منکم و گواه گیرید و خداوندان عدل از شما یعنی از مسلمانی و **قال** فی الاموال  
و استشهدوا بشهیدین من رجالکم فان لم یکنوا رجلا ین فوجرا و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان یقبل  
احد یمامتا کما حدیثا الاخری و گواه گیرید و کس را از مردان خود یعنی از اهل اسلام پس اگر میسر نشد مرد و مرد پس گفت  
میکنید و مرد و زن از قسم آنکه مدعی میشود از ایشان از گواهان یعنی عدول غیر متهم سبب آنکه فراموش کنید یکی از ایشان  
پس بیاد او و دزن دیگر **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضه  
بالیین مع الشاهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود یک سو گند بایک شاهد **مالك** عن ابی الزناد  
الا سراج ان عمر بن عبد العزيز کتب الی عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب و هو عامل علی الکوفة  
ان افض بالیین مع الشاهد عمر بن العزیز نامه نوشت بسوی عبد الحمید و او عامل کوفه بود از طرف عمر بن عبد العزيز  
که حکم کن بیکم و یک شاهد **مالك** انه بلغه ان اباسلمة بن عبد الرحمن و سلیمان بن ابیاد سنا همل  
یقضه بالیین مع الشاهد فتالانعم ابوسلمة بن عبد الرحمن و سلیمان بن ابیاد را سوال کرده شد آیا حکم کن بیکم و یک  
گواه یا بیکم پس گفت آری **مکنه قال** مالک مصنف الشیخ القضا بالیین مع الشاهد الواحد یحلف حنا  
الحق مع الشاهد و یستحق حقه فان کحل او ابی ان یحلف احلف للطلوب فان حلف سقط عنه ذ  
الحق وان ابی ان یحلف ثبت علیه الحق لصاحب **قال** مالک و انما یكون ذلك فی الاموال الخاصة و لا  
یقع ذلك فی شی من الحدود و لا فی النکاح و لا فی الطلاق و لا فی هاتر و لا فی سرقة و لا فی فیرتفت

فلا تقتلوا الذين آمنوا  
 اربا والتاسيع والواحد  
 القتلون فلا يجزيكم  
 فيه القياس من اد  
 الواحد ابن  
 كل انسان مقتول  
 منكم فمما يخص  
 قوله تعالى  
 اربا والتاسيع  
 منه هو ابن  
 فمعه ما علم  
 كل اربا والتاسيع  
 في قوله تعالى  
 لا تقتلوا الذين  
 آمنوا اربا والتاسيع  
 فاما قوله تعالى  
 لا تقتلوا الذين  
 آمنوا اربا والتاسيع  
 فاما قوله تعالى  
 لا تقتلوا الذين  
 آمنوا اربا والتاسيع

[illegible][illegible]

گفت سنت در قضا بسوگند بایک شاهد بیان اهل بیت سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی با بشهادت شاهد  
خود و سختی حق خود شود پس اگر باز بهیئت یا به نصیریم با کرد از آنکه سوگند خود سوگند داده شود مدعا علیه پس اگر سوگند خود  
ساقط شد از وی آن حق و اگر با کرد از آنکه سوگند خود ثابت شد بروی برای آن صاحب کفایت مالک و جزو نیست که  
می باشد قضا بسوگند مدعی باشد و واحد در اموال مخصوص و واقع نشود آن در چیزی از معدود شش پنج و نه و طلاق و  
در عاق و نه و زوری و نه و قذف **قال** مالك ومن الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد  
ويحتمى بقول الله تبارك وتعالى وقوله الحق فان لم يكنوا رجلين فربما وامر اتان ممن ترضون من الشهادة  
يقول فان لم يأت برجل وامر اتين فلا شيء له ولا يحلف مع شاهده قال مالك رحمه الله فمن الحجة على  
من قال لا لك القول ان يقال له ارايت لوان رجلا ادعى على رجل الا ليس يحلف للمطرب ما ذاك للحق  
عليه فان حلف بطلان لك عند وان نكل عن اليمين حلف صا الحق حقه محق وثبت حقه على صاحب هذا  
الا اختلاف فيه عند احد من الناس ولا بد من البلدان فباي شيء اخذ هذا وفي اي كتاب الله وجب فاذا  
اقر بهذا فليقر باليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وان لم يكن في ذلك ما مضى من السنة  
ولكن المرفق يجب ان يعرف وجه الصواب وموقع الحجة ففي هذا بيان ان شاء الله تعالى كفت مالك  
ومعنى امر وان کسی هست که میگوید در سنت سوگند بایک شاهد رجعت می آید قول خداست را و قول او قائل نیست فان  
لم یکنوا رجلین الم یگوید این شخص پس اگر نیاورد و دیگر و در زن پس نیست لازم خبری از حق وی سوگند خود را باشد خود گفت  
پس از رجعت است بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او را یا دیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را یا لازم نیست که قسم بخورد  
مدعی علیه که نیست آن مال بر زنه او پس اگر سوگند خود باطل شد دعوی مدعی از زنه او و اگر باز بهیئت از قسم خوردن سوگند خود  
صاحب مال حق او البته ثابت است و ثابت شود حق او بر زنه مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف است در آن که در  
پیچگی از مردان و نه در پیچ بلدی از بلاد پس کدام محبت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدا یافت آن محکم را پس اگر قرار  
کرد یا محکم پس باید که اقرار کند بسوگند باشد اگر چه نیست این مذکور در کتاب الله و هر آینه که ثابت میکند از حکم آنچه گذشت  
از سنت پس آنمی هر آینه دوست میدارد که بشناسد صورت صواب را و محبت را پس بدین مذکور بانی است شاهد  
است **باب** یمن الغموس همراه سوگند غموس **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن عبد  
بن كعب السلمی عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك لا انصاري عن ابي امامة عن رسول الله عليه وسلم  
قال من قطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة واوجب له النار لو ادان كان شيئا يسيرا يا

له قلت  
وعلى هذا هو العلم  
لا مسئله القضاء  
بالشاهد الواحد مع  
٨٦  
يمين المدعى في الامور  
خاصة قال الشافعي  
ذلك قال ابو حنيفة  
لا يجوز

رسول الله قال وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك قالها  
 ثلث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که برایتی میسر است که بگویند خود حرام کند قضیب را بر بیست را و در  
 گردان برای او و در زخم را صاحب گفتند اگر چه پنج انگشت باشد یا رسول الله فرمود اگر چه یک شاخ را که باشد اگر چه یک شاخ  
 را که باشد اگر چه یک شاخ را که باشد فرمود این که بگویند **باب** تغلیظ الیمن فی الامور العظام بان یحلف  
 علی منبذ النبی صلی الله علیه وسلم سخت بودن سوگند در امور عظیمه تا که داده شود بر منبر تحضرت صلی الله علیه وسلم  
 عن هاشم بن هاشم بن عتب بن ابی وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله الانصاری ان رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم قال من حلف علی منبری اثباتا مقعده من النار رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 هر که سوگند خورد بر منبر من بدو رخ جای خود گرفت در روز **صالح** عن داود بن الحصین انه سمع ابا غطفان  
 المري یقول اخضعم زید بن ثابت و ابن مطیع فی دارکانت بینهما الی مروان بن الحکم وهو امیر علی المدینه  
 فحضر مروان علی زید بن ثابت بالیمن علی المنبر قال زید بن ثابت احلف له مکا فی قال مروان لا والله  
 الا عند مقاطع الحق قال فجعل زید بن ثابت یحلف ان حقه الحق ویأی ان یحلف علی المنبر قال  
 فجعل مروان بن الحکم یجیب من ذلک ابو غطفان مری میگفت که خدمت کردند با یکدیگر زید بن ثابت و ابن مطیع  
 سرای که شترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحکم او امیر بود بر دین پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت بسوگند  
 بر منبر تحضرت صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ثابت سوگند بخورم برای او در مکانی که ستاده ام آنجا بسوگند مروان  
 در قسم بخاست سوگند نهیم ترا که نزدیک مکان فیصل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند بخورد که حق او ثابت  
 و اباسیکر و از آنکه سوگند خورد بر منبر پس شروع کرد مروان که تعجب می نمود ازین **باب** ترو الیمن علی المدینه  
 اذا حل المدعی علیه ولا استخلاف الا اذا کان بینهما مخالطة و کرده شود سوگند بر مدعی و قسکه باز پسندید  
 علیه از سوگند خوردن و قسم داده نشود مگر وقتی که باشد در میان مدعی و مدعی علیه مخالطه و حامله **صالح** عن  
 جمیل بن عبد الرحمن الموفد انه کان یحضر عمر بن عبد الغفر فمقیضی بن الناس فاذا جاء الرجل یسأل  
 الی الرجل حقا نظر کانت بینهم مخالطة و ملاکسته لعل النبی مدعی علیه وان لم یکن مثیلا یحلفه  
 جمیل بن عبد الرحمن یوزن حاضر مشید پیش عمر بن عبد الغفر در حال آنکه او حکم میکرد میان مرسان پس و فیکر می کرد  
 شخصی پیش او دعوی میکرد شخصی حتی را سید عمر بن عبد الغفر پس اگر می بود میان ایشان شریکی یا محترمی سوگند  
 علیه را و اگر نمی بود چیزی ازین قسم سوگند نمیداد **قال** مالک و علی ذلک الامر عندنا انه من ادعی علی من جعل

قلت  
 علیه اهل العلم

قلت  
 علیه الشافعی قال

خفیة تغلیظ فی  
 الیمن  
 ۸۷

ਅੰਤਰਿਕਸ਼ਿਕਾ

فقد

مادر میسر

بغیہ سہ ماہیہ

لَا تَقْرَأُ فِيهَا

فأوصى  
الحمد لله

مجلسه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من وحي "الحجرات"

من تيمم وليا فقالوا للرسول

السيد فاطمة

۲۰۰۰

نظروا فان كان بينهما مخالطة او ملازمة لحلف المذموم عليه فان حلف بطر ذلك الحلق عنه وان ابي الحنفية  
وردوا فيه على ذلك فحلف بالحق اخذ حقه گفت تاكيد بر حقنك بزرگ ما هر كه دعوى كرده بر خصمى نظر كرده شود اگر با شرف  
ایشان شرفى صحفى و محامله و تقربى سوگند داده شود مع عليه را پس اگر سوگند خورد و بطل شد آن حق از دمه او و اگر سوگند  
داد كه سوگند خورد و رد كرده شود سوگند را بر دمی پس سوگند خورد طالب حق بگیرد حق خود را **باب اقرار باللعن و كفره**  
للمذموم عليه باب هر كشتن دعوى و شدن دمی علیه **قال الله تعالى** يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم  
الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم او اخران من غيركم ان اتمضتم فامضوا و لو كان ذاقوبى و لا كنتم  
الموت تحبسوه فها من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان تبتم لا نشتري به ثمننا و لو كان ذاقوبى و لا كنتم  
شهادة الله انا اذا المثل الا ثنين فان عجز على اهما استحقا اثنا اخران يقومان مقامهما من الذين استحقوا  
عليهم الاوليان فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما و ما اعتدينا انا اذا المثل الظلمين امي لما  
نصاب شهادت و در میان شما وقتی كه حاضر شود و مقامات موت كی از شما رد وقت و صیت دو كس از صاحب عدلتان  
شما یا دو كس دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه اگر شما مسافرت كرده و در زمین پس سید شما را مصیبت موت حبس كنید این دو گواه را كه  
از اهل ذمه یا بعد از نماز پس قسم خوردند بخدا و اگر شك كردید كه ما خرید نیكنیم عوض خدا منع دنیا را اگر چه باشد مشهور و له  
صاحب قرابت و پوشیده نیدارم شهادت خدا را و هر آینه انكاه از انگارگان بشیم پس اگر اطلاع واقع شد بر انگار  
ایشان ثابت كرده بر خود گناه را پس دو كس دیگر را بستاند صاحب قرابت قریه بجای ایشان از آنجا حقه حق گرفته شد  
بر ضرر ایشان یعنی از ورش پس قسم بخورد بخدا كه هر آینه گواهی با درست ترست از گواهی ایشان و از حد تجاوز نكرده ایم پس اگر  
ما انكاه از شتم كاران بشیم مترجم كود رضی الله عنه ازین آیت دو حكم معلوم میشود كی آنكه بر وصیت و مانند آن گواه را  
ساخت و وصیتا عدلت ملازم مسلمانان كرده و مسلمان بدست نیایند و كس از اهل ذمه را گواه ندان گرفت و اگر وصیت  
این گواهان شكی واقع شود ایشان اقسم باید داد دیگر آنكه اگر در شهادت بر كذب اطلاع واقع شود و كس از اقرار بستاند  
و بدست نماند و بعضی سائل پرسید دمی و كی شاهد كفا كرده میشود **باب یجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار**  
عند تعجب الدعوى و صیت ظاهر كردن حق گواهی یا اقرار وقت توجه دعوى **قال الله تعالى** يا ايها الذين امنوا  
كوا من اقوامكم بالقسط شهداء لله و لعلی انفسكم او الوالدین و الاقربین بان یكن غنيا او فقيرا او انا لله  
اولی بما فلا تجتبعوا الهوى ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان كان بما تتعلمون خبیثا ای مسلمانان شما شاهد  
باشید اظهار حق كنندگان برای خدا اگر چه بر ضرر خویشین یا پدر و مادر و خویشا و عدا باشد اگر آنكه حق بروی ثابت میشود

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]











٢٥٧ قل من عليه إلا ما سقط من الكسفاة إلا ما حادى العبيد في هذا الجاهل من عمر منكم من ربه قال البرجفة السيف قبل ما ذكره من قبل  
٢٥٨ قل من عليه إلا ما سقط من الكسفاة إلا ما حادى العبيد في هذا الجاهل من عمر منكم من ربه قال البرجفة السيف قبل ما ذكره من قبل

٢٥٧ قل من عليه إلا ما سقط من الكسفاة إلا ما حادى العبيد في هذا الجاهل من عمر منكم منكم وقال البرجفة السيرة قبل ما ذكرنا في ٢٥٨  
٢٥٨ من السيف هو قول الشاعر وقال البرجفة ما يقتضيه السيف ٢٥٩



گفت مالک حکم مقرر نزدیک ما نیست که آنچه مقدم است از زبان منی و دندانه‌های پیش دندانهای متصل خارها و دندانه‌های  
 نیز را بهت و این نیست که رسول مقرر در دندان بخیر است از شران و دندان متصل خارها و دندانه‌های است از  
 دندانه‌های زیاده کرده نشود بعضی را بعضی **قال** ملک الامر عندنا انه ليس فيما دون الموضحة من الشجاعت  
 حق تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نقل  
 الى الموضحة في كتابه لعروب بن حزم فيها خمس من الابل ولم تقض الاغرة عندنا في القديم ولا في الحديث  
 فيما دون الموضحة بعقل سمعته گفت مالک حکمی که مقررت نزدیک ما نیست که وجه نیست در زخمی که کم باشد از  
 موضحة از جمله زخمهای سر بهیچ دیته مقررت آنکه رسیده بود و جز این نیست که عقل موضحة است یا آنچه زیاده نزار موضحة باشد  
 و این جهت نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیده بودی موضحة و کتاب خود برای عروب بن حزم پس ساخت در آن بخیر است  
 از شران و حکم که دندانه‌ها نزدیکی او زبان قدیم و دندان جدید و را دون موضحة بدیته مقررت **قال** ملک الامر عندنا  
 ان الما موعة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الحجة والراس وما كان في الجسد من ذلك فليس فيها  
 الاجتهاد گفت مالک حکمی که مقررت نزدیک ما نیست که مامور و منقله و موضحة منی باشد مکرر در وی و سر آنچه باشد  
 و سایر جسد از این قسم نیست **قال** ملک الامر المجمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل  
 حتى يبرأ الجرح ويصح والله اكبر عظما من الانسان يدا او رجلا او غير ذلك من الجسد خطأ فبرأه  
 وعاد طبيته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عقل فنيه من عقله بحسب ما نقص **قال** مالک الفاد  
 كان ذلك العظم ما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل سمعته فما فرض فيه النبي صلى  
 الله عليه وسلم عقل وما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل سمعته ولم تمض فيه سنة  
 ولا عقل سمعته فانه يجتهد فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک او و جرح خطا که بدیته  
 حکم کرده نشود تا آنکه به شود مریک زخم رسیده است با و دندرت شود و حکم نیست که اگر بشکند استخوانی را از آدمی  
 دست را یا پای را یا غیر آن از بدن بطریق خطا پس به شد و جرح یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در  
 دیته پس اگر باشد در وی نقص یا باشد در وی کمی پس در وی از دیته است بحسب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر باشد  
 آن استخوان از آنکه آمده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیته مقررت بحسب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم دیته جیب شود و آنچه باشد از آنکه که نیامده است در وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیته مقررت و زشت  
 در آن منی مقرر و دیته شخص پس برآید حکم نیست که آنها کرده شود در آن **قال** مالک الامر عندنا ان في المنقلة

خمس عشر فوضعت في علم نزيك ما نيت كد ورتقله بازده شترست **قال** مالك والمنقلة بطير فواشها  
 من العظم ولا تخرق الى الدماغ وهي تكون في الراس وفي الوجه **قال** مالك والماموت ما خرق اعظم  
 الى الدماغ ولا تكون ماموت الا في الواس وما يوصل الى الدماغ اذا خرق العظم كفت مالك فقله فميت  
 كجا يشود فراس او از استخوان وانكا فاستخوان مابوي داغ و منقله ميا باشد در سر و روي كفت مالك ماموت ممي  
 است كجا فاستخوان مابوي داغ و ممي باشد مكر در سر و ممي باشد ماموت مكر انچه برسد بسوي داغ و ممي كفت مالك  
 استخوان را تير جم كويد از نام تخرت صلى الله عليه وسلم اين انار ظاهر شد كد ميني و دو چشم و دو گوش و در زبان و  
 دندانه و در لب و دو دست و دو پاي و در ذكر و خصيتين و در و روي پيش و مانند آن تمام و نيه لازم ميا آيد **باب**  
 مقلد و نيه السلم الحوجنه با و نيه مقدرة نيه لكا ارا و ميس انة **مالك** با سند في الكتب ان كتبه رسول الله صلى الله  
 وسلم لعربي الحرم في العقول ان في النفس مائة من الابل و زمامه كد نوشت تخرت صلى الله عليه وسلم رايي  
 بن الحرم و باب عقول مقرر فرمود و نفس صدر اس از شتر **مالك** انه بلغنا عن عمر بن الخطاب قوم الدية على  
 اهل القرية فجمعها على اهل الذهب الف دينار و على اهل الورق اثني عشر الف و دهم عمر بن الخطاب  
 قيمت و نيه مقرر فرمود بر اهل قري پس لازم ساخت بر اهل ذهب هزار دينار و بر اهل فقرة و دوازده هزار و دهم **قال**  
 مالك فاهل الذهب اهل الشام و اهل الورق اهل العراق كفت مالك پس اهل طلائع الشام و اهل مصر و اهل  
 فقرة اهل عراق **باب** تقليل الذية و تخفيفها و حكم تحت كروايند و نيه تخفيف ان **مالك** عن  
 يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رجلا من بني مدح يقال له قتادة خذف ابنه بسيف فاصاب  
 ساقه فزني في جرحه فأت فقدم سراقة بن جهم على عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فقال له عمر امد  
 على ما عايناه من عشرين و مائة بعير حتى اقدم عليك فلما قدم عليه عمر اخذ من تلك الابل ثلثين حقة  
 و ثلثين جذعة و اربعين خلفه ثم قال ابن احو المقتول قال ها انا ذا اخذها فان رسول الله عليه وسلم  
 قال ليس للقائل من مروي از بني مدح ككفته ميشد او را قما و ده و خم و ثمن بشير بر خود را پس بسيز غم سابق او بر  
 سر انة متحقق شد و جراته او پس بر و پس امد سراقة بن جهم بر عمر بن الخطاب پس ذكر كروايند احو او پس كفت او و حضرت  
 عمر شاكين بر آب قديم كيد و بست شتر تا انكه بايم بر قوس فقتل او حضرت عمر مروي كفت ان ان شتران ممي و نيه  
 جذعه و جعل مده شتر حال بعد از ان كفت كجاست برادر مقتول كفت اكاه پس من برادر او يم كفت حضرت عمر كجاست  
 بن شتران ما هر آينه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم نيت قاتل بايزي **مالك** ان ان شملاب كان يفتلي

الرية في لحيها  
 النصف الثالث  
 الخفاف العنق وهي الخيا  
 التي تغطي على الحمة في  
 الية وفي جوف الحية  
 الذي تسمى فيه الكمال الية وفي جوفها  
 نصفها الخامس الشقان وهو  
 مستدير في مابسر الذئب من لحيها  
 وفي جوفها نصفها السادس  
 والسفلى عند الجوف الية  
 في السبيل وهو رواق سفلي  
 ثلثا الية في الشفة السفلى  
 السام الية السادس السفلى  
 الية في كل من خمسين كما  
 الخامس الشقان وهو رواق  
 المتقابلين رواقها العظام  
 في رواقها  
 السفلى وتقاها الية  
 فيها كمال الية وفي جوفها  
 نصفها ولوقدها طلبة الاسنان  
 فكل رية فيها التسام الكبار  
 فكل رية في جوفها نصفها  
 في كمال الية وفي جوفها  
 وفي كل صميم قطعها عشرين  
 وكل ذلك طلبة الرجل والية  
 وكذلك طلبة الصمير الية  
 فيها ثلث رية في الصمير  
 فيها نصف رية في الية  
 فيها العاشر رية في  
 فيها رية في جوفها نصفها  
 الية في رية في جوفها  
 الية في رية في جوفها  
 من كمال الية في رية في جوفها  
 فلهم الشق في رية في جوفها  
 في رية في جوفها  
 في رية في جوفها  
 في رية في جوفها

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١



مفتی  
ذہب

فقدى ابن شريك

مجله فصلنامه علمی-تخصصی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا اله الا الله

واقعة الشافعية

وإمامية العدل  
وتتقدم

ابن شمس الجبلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالة

طما والعصا مائة

[illegible]

من الظلمة بالليل  
من المولى مختلفه  
الربيعي تخلف في بطون  
الاولا فقال الدية  
الخطبة اثار منها تثنى  
خفة والثاني عن  
واربعين خفة في بطون  
الاولا وادقها بابو  
خفة في الخطبة ثانيا  
الانفاقر في الصفة  
قابل بواين بنى حماس  
وما اجمع عليه التثنية  
ان النبوي على السلام  
سلم روى في خبر  
مؤيد من اهل الصفة  
وليس في السلسل  
ابن حماد عا في  
الخطب عند علم من  
الخطب قول لا تقوم  
الحجة عليه في الروا  
عند علماء الشيعة  
من اى نوعها و  
الانفاقر عن الخطبة  
لا يقيد بها في اهل  
دون الله واصل  
عنه قلته  
عنه قلته

[illegible]





[illegible]

الفرقة من مكاشفي الحق  
واللائق للدين الحق  
من الذين ذكرهم  
أولئك في قوله تعالى  
يهدى الله من يشاء  
لحسن عاقلة  
ميتا على عاقلة  
الضمان على عاقلة  
أولئك من الذين  
من الذين ذكرهم  
كان الذين ذكرهم  
١٠٠  
وان سقط حيا ثقات  
ففيه الآية كالمع  
اهل البيت قال الشافعي  
إذا عرفت القرآن  
نصف عشر الدين  
وهي خمس من الأول  
قال أبو حنيفة طه  
أولئك من الذين  
نفسا ديارا

اتخرجنا ثم ماتت ان فيه الدنيا كما حلة گفت مالک نشیند همکس اگر خلاف کند درین مسئله که چه شکم نمی باشد در وی غره  
تا وقتی که جدا شود از شکم و در خود و بغیر از شکم وی در آخال که مرده است گفت مالک نشیند همکس که شکم نیست وقتی که را بد شکم  
از شکم و در خوردن مال که زنده است بعد از آن که مرده و دینه وی تمام است **باب** القسامة قسامة است گشته و  
شخصی و گویان که بکشند وی قایم نشوند پس اگر کشت ظاهر باشد چاقم داده شود و عیان را و برای ایشان بدین حکم  
کرده شود و اگر کشت ظاهر باشد بر عا علیهم قاسم داده شود پس اگر قسم خوردند بری شدند و اگر کول کردند دینه بر ایشان  
لازم شود **مالک** عن ابی یسلی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی حنيفة انه اخبرهم رجلا  
من ابناء قوم من عبد الله بن سهل و حبيصة فخرجوا الى خيبر من جند صابهم فلقى حبيصة و اخبرهم عبد  
الله بن سهل فذكر و طرح في خيبر يدرا و عين فلقى هو فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه  
فاقبل حتى قدم على قومه فذكر لهم ذلك ثم اقبل هو و اخوه حويصة و هو اكبر منه و عبد الرحمن فذهبت  
ليتكلم و هو الذي كان بخيصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كبر كبر يديا السن بكلم حويصة ثم  
حبيصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان يد و صاحبكم و اما ان يؤذوا بحرب فكتب اليهم  
رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فكتبوا انار الله ما قتلناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لحويصة و حبيصة و عبد الرحمن فحلفون و يستحقون دم صاحبكم فقالوا لا قال اختلف لكم هؤلاء  
ليسوا بمسلمين فذاه رسول الله صلى الله عليه وسلم من عنده فبعث اليهم جماعة ناقة حتى ادخلت اياهم  
الدار قال سهل لقد ركنتم في منها ناقة حمراء قال مالک الفقير هو البير عبد الله بن سهل و حبيصة برآند  
بسوی خيبر بسبب سختی که رسیده بود با ایشان پس آینه آمد بسوی حبيصة پس خبر داد و او را که عبد الله بن سهل  
شده است و افکنده شده است و در خاک در چاهی یا در چاه پس حبيصة آمد پیش یهود پس گفت شما آمد کشید و او را  
یهود و آمد ما کشیتیم او را پس روی آورد و بدین آینه آمد پیش قوم خود پس ذکر کرد این اجر این ایشان بعد از آن رو  
آورد وی و برآورد وی حويصة و آن حويصة بزرگتر بود از وی و نیز روی آورد عبد الرحمن برآورد و قتل پس شروع کرده  
حبيصة که سخن گوید وی همان است که در خيبر بود پس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم مقدم کن بزرگتر را مقدم  
کن بزرگتر را اراده فرمود و بنظم کیکه کان تر بود در عمر بن سخن گفت حبيصة پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم این است  
که یهود و دینه در این یار شما که مقتول شده است یا نیست که خبر دار کرده خود ایشان را بیک پس آمد و کشت و آخرت  
صلی الله علیه وسلم بسوی یهود درین باب پس نوشتند آنها در جواب و الله ما شقیم و ما پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

عولیه و حصه و عهد الرحمن را که سوگند خورید برای خود ثابت کنید غرض برادر خود را یعنی دیته او را پس انکار کردند گفتند  
قسم خودیم فرمود پس سوگند خورید و گفتند این فرقی نیستند قسم ایشان را چه اعتبار پس دیته آن مقتول و او رسول الله  
صلی الله علیه و سلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد و صداده شش برای ایشان تا آنکه دهنل کرده شد  
آن ناقما را و سرای ایشان گفت رسول پس برآید که روزگزاران ناقما فخره سرخ گفت مالک قیر چاه را گویند ملک  
عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و عیصه بن مسعود خرجا  
الی خبیثه فخر قاتی و اخرجهما فقتل عبد الله بن سهل فقدم عیصه فاتی هو و اخوه عیصه و عبد الرحمن بن  
سهل النبی صلی الله علیه و سلم فذهب عبد الرحمن یحکم لکانه من اخیه فقال له رسول الله صلی الله علیه  
و سلم کبر فکرم عیصه و عیصه فدن کواشان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یمینا و تستحقون دم صاحبکم لوقا تلکم قالوا یا رسول الله لم ننهد و لم نخفر فقال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم فبکم یهود بنین یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم  
بشیر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و داه من عنده عبد الله بن سهل و عیصه برآند از دین نبوی خیر پس  
تفرق شدند در حواجی خود پرگشته شد عبد الله بن سهل پس آمد عیصه بدین پس رفت وی و برادر وی عولیه و عبد  
الرحمن بن سهل پیش حضرت صلی الله علیه و سلم پس شروع کردند عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی نسبت برادر خود  
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن کلان سال پس سخن گفتند عیصه و عولیه پس فرکر کردند حال عبد  
بن سهل را پس فرمود ایشان رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا سوگند میخواید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید  
و آن دیته یا خود را یا فرمود و تاقال برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر شده بودیم پس فرمود رسول  
الله صلی الله علیه و سلم بی تلقی شوندا از شما بودی چاه سوگند بر گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار  
گفت بشیر که راوی این حدیث است که هرگز نبیند رسول الله صلی الله علیه و سلم دیته او داد از نزدیک خود مالک  
عن ابن شهاب عن عمارک بن مالک و مسلم بن یسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث ابحری فوساخوط علی  
اصبع رجلا من جمیئة فتری فیها فاهات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم التحلفون بالله حمسین یمینا  
ما شک منها فابوا و اخر جوا فقال لاخرین التحلفون انتم فابوا فاضطی عمر بشطر الذیة علی السعدیین قال  
مالک و لیس العمل علی هذا مردی از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس مالک کرد پشت مردی از قبیلہ  
پس سرایت واقع شد و آن جرئت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم آیا سوگند خورید چاه سوگند که نه مرده

عن قتیب بن شریک عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و عیصه بن مسعود خرجا  
الی خبیثه فخر قاتی و اخرجهما فقتل عبد الله بن سهل فقدم عیصه فاتی هو و اخوه عیصه و عبد الرحمن بن  
سهل النبی صلی الله علیه و سلم فذهب عبد الرحمن یحکم لکانه من اخیه فقال له رسول الله صلی الله علیه  
و سلم کبر فکرم عیصه و عیصه فدن کواشان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یمینا و تستحقون دم صاحبکم لوقا تلکم قالوا یا رسول الله لم ننهد و لم نخفر فقال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم فبکم یهود بنین یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم  
بشیر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و داه من عنده عبد الله بن سهل و عیصه برآند از دین نبوی خیر پس  
تفرق شدند در حواجی خود پرگشته شد عبد الله بن سهل پس آمد عیصه بدین پس رفت وی و برادر وی عولیه و عبد  
الرحمن بن سهل پیش حضرت صلی الله علیه و سلم پس شروع کردند عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی نسبت برادر خود  
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن کلان سال پس سخن گفتند عیصه و عولیه پس فرکر کردند حال عبد  
بن سهل را پس فرمود ایشان رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا سوگند میخواید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید  
و آن دیته یا خود را یا فرمود و تاقال برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر شده بودیم پس فرمود رسول  
الله صلی الله علیه و سلم بی تلقی شوندا از شما بودی چاه سوگند بر گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار  
گفت بشیر که راوی این حدیث است که هرگز نبیند رسول الله صلی الله علیه و سلم دیته او داد از نزدیک خود مالک  
عن ابن شهاب عن عمارک بن مالک و مسلم بن یسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث ابحری فوساخوط علی  
اصبع رجلا من جمیئة فتری فیها فاهات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم التحلفون بالله حمسین یمینا  
ما شک منها فابوا و اخر جوا فقال لاخرین التحلفون انتم فابوا فاضطی عمر بشطر الذیة علی السعدیین قال  
مالک و لیس العمل علی هذا مردی از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس مالک کرد پشت مردی از قبیلہ  
پس سرایت واقع شد و آن جرئت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم آیا سوگند خورید چاه سوگند که نه مرده

و استحقون دم صاحبکم لوقا تلکم قالوا یا رسول الله لم ننهد و لم نخفر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم فبکم یهود بنین یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم

# الحمل الثاني

ازین جهت پس قهول کردند و اخر از نمودن گفت آن دیگر مردان را با سگند میخوردند و شایان نیز قبول نکردند  
 حکم کرد حضرت عمر بن خطاب گفت مالک نیست عمل برین اثر **باب** العاقلة عصبة العاقل فصا و هم  
 الذین یكونون علی حاشیة النسب او لا و هم المعقون و عصبتهم ولا یحفل الا الذکور البالعون الا غنیاء و العاقل  
 عاقله عصبة قاتل است از جهته نسب و ایشان آنجا ماند که باشند بر ماشیه نسب یا از جهته و لا ایشان حق و عصبتهم اند و نیز  
 عقل را اگر مردان بالغ که تو اگر آن پشندی متوسطان **قال** مالک الامر الذی لا اختلاف فیہ عندنا اند لیس  
 النساء و الصبیان عقل یحب علیهم ان یعقلون مع العاقلة فیما تعقله العاقلة عن الدیات و انما یحب ل  
 علی من بلغ الحلم من الرجال قال مالک فی المرأة یكون لها زوج و ولد من غیر عصبتها و لا قومها فلیس علی  
 زوجها اذا کان من قبيلة اخری من عقل جنایتها شی و لا علی ولدها اذا کان من غیر قومها و لا علی خواهرها من  
 من غیر عصبتها و لا قومها **قال** و لا حق علیها و لا علیهم **قال** و لا حق علیها و لا علیهم **قال** و لا حق علیها و لا علیهم  
 لولد المرأة و ان کان من غیر قبیلتها و عقل جنایة للوالی علی قبیلتها گفت مالک هر که هم اختلاف نیست  
 در آن نزدیکی نیست که واجب نیست بر زنان و بر کودکان هیچ عقل که واجب باشد بر ایشان نیست و حب بر  
 که ضامن شوند یا عاقله و بعد از آنچه ضامن میشوند عاقله از دیتها و جز این نیست که واجب میشود عقل بر کسی که رسیده  
 بلوغ از مردان گفت مالک در باب زنی که باشد او را شوهر و فرزند از غیر عصبه و قوم او پس نیست بر شوهر او و فرزند  
 که باشد از قبیل و دیگر از دیت جنایت او چیزی نیست بر فرزندان وی و تنیکه باشد از غیر قوم او نه بر برادران آنجا  
 او که از غیر عصبه او و قوم او باشند پس آنجا حق اند میراث آن زن در عصبه و حب عقل از زنان آن حضرت صلی علیه  
 و سلم تا امر و زنجین آزاد کرد و کان و لا ایشان او را در دست اگر چه باشد از غیر قبیل او دیت جنایت او آزاد کرد و کان  
 بر عصبه آن زن است **باب** ان لم یوجد للعاقل عصبة نسبا و لا و لا لم یجب شیء اگر یافته نشود بر قاتل  
 عصبه از روی نسب و نه از روی دلائل پس حب میشود چیزی بر محکس **مالک** عن ابی الزناد عن سلیم بن  
 سیار ان سائیة اعتقه بعض الملج فقتل ابن جلم من بنی حاتم فجاء العائدی ابوالمقتول الی عمر **الخطاب**  
 یطلب دیتة ابنه فقال عمر لا دیتة فقال العائدی ارایت لو قتله ابی قال عمر اذا اخرجون دیتة فقال العائدی  
 هو اذا کالایم ان میزد که یلکم و ان یقتل یقیم هر که میوالی او معلوم نبود ندازد کرده بود او را بعضی جانگوش  
 پشخی از بنی عایدی که پدیر مقتول بود و بنی عمر بن الخطاب طلب میکرد دیتة پسر خود را پس گفت حضرت عمر  
 دیتة نیست او را پس گفت آن عایدی خبر ده مرا که اگر میکشت او را پس من چه حال بودی فرمود حضرت عمر ان گام

له قلت  
 علیه الشافعی لا یقال  
 ان یکره للعاقل عصبة  
 نسبا و لا و لا عاقله  
 فی دیت المال یقتله  
 ۱۰۲  
 صلی علیه و سلم  
 از اول من اولی لعز و  
 ابی خنیفة العاقله اهل  
 الدیون ان کان القاتل  
 منهم

بري آورد و به شاهی بنوعان دیته او را بر سر گشت مایندی آن مرد الحالی اگرست اگر گذشت شود برگرد و اگر گشته شود انتقام او کشیده شود  
**باب** انما یقتل العاقلة فی الخطاء جزای نیست که ضامن عقل میشود و قتل خطا مالک عن هشام بن  
 عروة عن ابیه انه کان یقول لیس علی العاقلة عقل فی قتل العدا انما علیهم عقل فی قتل المخطأ عروة گفت  
 در چیست بر عاقله قتل و قتل عمد غیر از این نیست که بر نشان عقل میباشد و قتل خطا مالک عن ابن شهاب انه  
 قال مضت السنة ان العاقلة لا یقتل شیء من دية العدا الا ان یشاء واذلک ابن شهاب گفت گذشت  
 بر بنیوال که عاقله بر بنیدار و در چیزی را از دیته عمد گر آنکه نخواهند که چیزی بر وارند مالک عن یحیی بن سعید  
 مثله ذلک ارجح بن سعید ما نذین منقول شد مالک عن ابن شهاب ..... قال مضت  
 السنة فی قتل العدا یجوز اولیا المقتول ان الدية تكون علی القاتل فی ماله خاصة الا ان یغنیها العاقلة  
 عن طیب انفس منها ابن شهاب گفت گذشت سنت در قتل عمد وقتی که عفو کنند اولیا مقتول بر بنیوال که دیته  
 میشود بر قاتل و مال او بخصوص گر آنکه فائده نکند و عاقله خوشی نفس خویش **باب** تقطع الدية علی العاقلة  
 فمثلت سنین متفرق کرده میشود و دیته بر عاقله در سه سال مالک انه سمع ان الدية تقطع فی ثلث سنین  
 او اربع سنین قال مالک والمثلث احب ما سمعت الی فی ذلک انک تسمع اذا اهل علم که دیته متفرق کرد  
 میشود در سال او چهار سال گفت مالک سال و سیر یا قوال است که شنیدم آنرا بسوی من بنی **باب** یرث الدية و دیته مقتول بر بنیوال  
 و غیره وارث میشود و دیته را وارثان مقتول میخورند و غیره و از اهل فرائض و عصباء مالک عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب یسند  
 الناس فی من کان عند علم من الدية ان یخرج فی مقام الفصال بن سفیان الکلابی فقال کتب الی رسول الله صلعم ان اولد امرأة اشیم  
 الضبا فی من دية زوجها فقال عمر بن الخطاب ادخل الخباء حتی یتک فلما نزل عمر بن الخطاب اخبره الفصال  
 فقصه بذلك عمر بن الخطاب قال ابن شهاب و کان قتل اشیم خطا عمر بن الخطاب سوال کرد مردمان را دینی  
 هر که باشد نزدیک او علم در باب دیته باید که خبر دهد مرا پس شما فصحاک بن سفیان الکلابی پس گفت نوشت بسوی رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم که وارث یکم من اشیم ضبا فی را از دیته شوهر او پس فرمود او را عمر بن الخطاب و دخل شود و در خیمه  
 تا آنکه بیایم پیش نوبس چون فرود آمد عمر بن الخطاب از منبر پس خبر داد او را فصحاک پس حکم کرد بانچه عمر بن الخطاب گفت ابن  
 شهاب و بود قتل اشیم بطریق خطاب **باب** لا یرث القاتل وارثه میشود و قاتل از دیته مقتول چیزی مالک  
 عن یحیی بن سعید عن عروة بن الزبیر ان رجلا من الانصار یقال له ایحیة بن الجلاح کان له عم صغیر هو  
 اصغر من ایحیة و کان عند اخواله فاحضه ایحیة فقتله فقال اخواله کذا اهل ثم و دیته حتی ان استوی علی

عنه قلت  
 علی هذا الاثر اهل  
 العلم قلت  
 علی هذا اهل العلم  
 ۱۰۳  
 علیه اهل العلم

وقيل في  
 بعض من القليلة  
 التي صلت بعد انصار  
 فان لا انصار اسم  
 اسلامي الا في اسم  
 اهل حكم الشيعة والذين  
 اصلا هم في كمال  
 شانه على علمه بالاشي  
 والتخفيف على غيره  
 وكمال قواه ومضى  
 الحديث ان القتال  
 كان في الجاهلية يروى  
 من قوله فابطل الاسلام  
 ١٠٢  
 ذلك العلم على هذا  
 اهل العلم على هذا  
 الثاني ١٢  
 في قول  
 طحاها اهل العلم را  
 تاويله في زيد بن  
 ثابت ان ذلك كان  
 على وجه الحق وعلى  
 هذا القياس عندهم  
 وفيه قول لا اصحاب  
 فيهم في الحكومة  
 في اهل العلم  
 في ذلك ان قلنا  
 في ذلك ان قلنا

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ  
الْمُتَّقِينَ





قل في تعذيب البنية  
قل في  
الجملة البنية جباري هدر  
وهذا فمضوض منه ما اذا  
وان اكلها يمسوقها فاض  
من التفت لاتفاق بين  
الشافعة والى خيفة قله  
العدن جبار واليد جبار  
معناه ان يستأجر من جبار  
يبيع في مسكن ثانيا المعن  
عليها واستأجر من جبار  
بيرو في كذا فافهم  
عليه في اوصيه  
لهم

سكت ان ياخذ شيئا من معدن فانها عليه فادخله في الكزان الخمس قدم في الكزان في ١٢

[illegible]



[illegible]

سمعت قال يقول طيس على هذا العمل عندنا في تضعيف القيمة ولكن مضى امر الناس عندنا على انه انما يغوم الرجل  
قيمة البعير والداية بيوم ياخذ هكذا يعني شنيه ما كك كه كيف نيست برين شرعل  
نزدك درو چند كرفتن قيمت ولكن گذشت امر مردان نزدك با برانكه ماوان نيكه مرد قيمت شتر يا با نوزي  
مگر قيمت روزيكه كبر و آن را با آن كچه داخل شيت الغير بغير از نه بايز نيست و و شيدن شيه غير بدون حاجت  
حال و عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يحتلبن احد ما شيت احد بعير اذ نه ليحب  
احدكم ان يوثق مشربته فتكسر خزانته فيقتل منه طعامه و انما يحتلن لحم ضرع مواشيه هم اطعمتهم فلا  
يحتلبن احد ما شيت احد الا باذنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بايد كه ندوشد بكيس ماشيه ديگر يا بغير خست  
آيد دوست ميدارد كي از شما كه زدي كرده شود مشرب او را پسش كسته شود خزانة او پس نقل كرده شود  
از ان طعام او را جز اين نيست كه نگاه ميارد براي مردان پستانها سي سوشي ايشان طعامها اين  
يعني شير را پس نبايد كه بدوشد بكيس ماشيه بلكه را زن او يا آب من امرتد عن الاسلام كان في  
منعة من قومه جمع الامام المسلمين فانتم هر كه مرتد شود از مسلمانى اگر راي او لشكري و قوتى بار شد  
از قوم او جمع كند ام مسلم ما را و جنگ كند با ايشان قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم  
عن دينه فسوف ياق الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اهزة على الكافرين يجاهدن  
في سبيل الله ولا يخالفون لومة الائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم مسلمان هر كه  
برگردد از جمله شما از دين خود پس نزديك است كه بيارد خدا تعالى براى ايشان قوتى را كه  
دوست دارد خدا ايشان را و دوست دارند ايشان خدا را هر ان اند بر مسلمانان و دشمن طمع اند  
بر كافران چرا و كند در راه خدا و نترسند از طاعت كردن طاعت كندگان نيست فضل خدا ميدانند  
هر كه خواهد و خدا را هر ان داناست انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتوا  
الزكوة وهم الكفون و من يتول الله ورسوله فالذين سلفوا و الله هم الغالبون جز اين نيست كه كاسا  
شما هست رسول او فاما آنكه سوسنان اند بر پاميدارند نماز را و ميدهند زكوة را و حال آنكه ايشان خشنود  
كنند گماند و هر كه دوست دارد خدا را و رسول او را و آمان از اكر ايمان آورده اند پس هر آينه كرده خدا  
ايشان غالب ياب من امرتد عن الاسلام قتل هر كه مرتد شود از اسلام كشته شود قال الله  
نريد ان اسلمن ربكوا الله صلعم قال من غير دينه فاضل رسول من هر عليم فرمود هر كه بدل كند دين خود را

[illegible]

عليه السلام  
فانما  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام

[illegible]

پس بنزد کردن در باب استیلا المثلثان و جمعها و الاقتل توبه کرده شود از مرتبه سبک مجموع  
 کرد و محبت نیک اخذ کرد و الاشته شود حال عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القادر حمیه انه  
 قال قد خطب علي بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه رجل من قبل أبي موسى الأشعري فساله عن الناس فاجبه ثم قاله عمر بن  
 الخطاب هل كان فيكم من مغرر خذ فقال نعم رجل كهو بعد اسد قال فما فعلتم به قال قربناه فصرنا عنقه فقتلناه  
 فلا صحت مؤلفنا اطعموا كل يوم غنقا سبعة عشر يوما ثم راجع الله ثم قال لهم ان احضر لهما ارض ارضيهم من ارضيهم  
 ردی از جانب ابو موسی شمری پس سوال کرد او را از حال مردان پس آموز خبر و حضرت عمر را بعد از آن  
 گفت آری مردی کا فرشته بعد از اسلام خود گفت مومنین نخواست پس چه کردید با او گفت نزد یکا ضمیمه در  
 پس ویم گردن او پس گفت حضرت عمر ای مس که دیدار و رشب نه خورانیدید و در هر روز یک نان و طلب بر  
 کردید از وی شاید که وی توبه کند و جمع نماید بغیر از خدا سقا بعد از آن گفت حضرت عمر با رضا یا هر امینه  
 من حاضر نشدم باین کار و امر نکردم و ارضی نشدم وقتی که خبر رسید من باب حکم الخوارج القتل و اشباههم  
 باب حکم خوارج و مکران قتل و مانند ایشان از و نهی غیر ایشان حال عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم  
 بن الحارث الشیبی عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
 يخرج فيكم قوم تحقرن صلواتكم مع صلواتهم و صياكم مع صياهم و اعاكم مع اعمالهم يقرءون القرآن و لا يجاوز  
 حناجرهم يعرفون من الدين كما يعرف السهم من الرمية تنظر في الفضل فلا ترى شيئا و تنظر في الریش فلا ترى شيئا  
 و تتما مكر في الفسوق ابوسعید مدنی گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خواهند بر آوردن  
 شما قسمی که به قدر شما میدانید باز خود در برابر نماز ایشان و صوم خود را بصوم ایشان و عبادت خود را بر عبادت  
 ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نمیکند از کوبهای ایشان یعنی در کباب ایشان نمی رسد این  
 از دین چنانکه بر می آید و نیز آنکه اگر کسی از این چیزها بگریزد و از این چیزها بگریزد و از این چیزها بگریزد  
 در برابر آن نیز پس باین چیزها و شک میکنی در سو فارین میکند و آن سرعت که در می گیرد و در وی  
 اثری از خون و در و دین کن پست از و دخل ایشان در سلام باز خروج از آن بر وی که در شک میکند  
 در وی چیزی نیست یعنی اثری از سلام ندارد حال عن حماد بن ابراهیم بن خالد انه قال كنت اسير مع حماد بن  
 عبد الرحمن فقام اربك في هؤلاء القذابة فقلت را في ان تستقيم فان قبلوا و الا عرضتكم على السيف فقال عمر بن عبد العزيز  
 ابوسعید بن امك گفت راه میفرم ترا به چون عهد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز صحبت درین فرقه قدر

فرقد ریزیم تقدیر و ایشان نهت که طلب بکنی ایشان پس اگر فعل کوفه نهاد و ایشان آری ایشان را بیشتر گفت  
 عمر بن العزیز و همین است مقدس ترجمه کوفه بیدان با معاندان و نواج که در زمان حضرت علی رضی الله عنه خروج کردند پس قال  
 کرد علی با ایشان تا آنکه متاصل ساخت ایشان **باب قتل السحر و السحره** و کوفه سحر که سحر که کبیره است  
**قال الله تعالى** ما كفر سليمان و لكن الشيطان كفرا و اعطى الناس السحر الاية و كفره سليمان و لكن شيطان كان  
 شذو می آموخت در میان با جادو و **مالك** من محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن ابی ذر و انه بلغه ان خضر زوج  
 النبي صلى الله عليه وسلم قتل جارية لها سحرها و قد كانت و برقا فانارت بها فقتلت حضرت خضر گفت  
 کینه که ما از آن خود که محرکه بود و او حال آنکه در سافته بود و او را پس امر که حضرت خضر گفتن وی هر گشت **قال**  
**مالك السحر** الذي يمل السحر و لم يعمل له غيره هو مثل الذي قال الله تبارك و تعالی في كتابه و لقد هلكوا  
 اشترى به ماله في الآخرة من خلاق فاری ان يقتل اذا فعل ذلك هو فقهه گفت مالک سحر که خود که کند و سحر  
 کرده باشد برای او میرا وی مانند کسی است که در کتاب خود فرموده است و لقد علموا ان شتر به ماله في الآخرة  
 خلاق پس می بنم گشته شود و بیک کرده باشد نفس خود **باب جزاء السحرة** و باب و جزاء راه زندگان و سحر  
 کنندگان نیز **قال الله تعالى** انما جزاء الذين يحادون الله و رسوله و يسعون في الارض فسادا ان  
 يقتلوا و يصلبوا و تقطع ايديهم و اجفانهم من خلاف و اؤتفون من الارض ذاك لهم خزيه في الدنيا و لهم في  
 الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقطع ايديهم و اجفانهم فاعلموا ان الله غفور رحيم جزاین نهت که جزای آنکه  
 جنگ میکند با جادو رسول او یعنی با جامعه مسلمین نیز اگر جنگ ایشان جنگ با جادو رسول است و الله علم و می میکند و جزاین  
 بسا و می قطع طریق میکند و تعرض حرات سلیم و ما و احوال ایشان میشود نهت گشته شود ایشان را یا برادر کرده شود یا  
 برود و خود ستمی است و بیک ایشان است از یک جانب چای از جانب دیگر یا زایل کرده شود ایشان را از زمین یعنی بلاد و وطن یا سر  
 این جزا ایشان را در سواست و در دنیا و ایشان را در آخرت باشد عذاب بزرگ اگر آنکه توبه نکردند پیش از آنکه نهت  
 یا بیز ایشان پس بدانند که خدا عز و جل کار هر مانست یعنی حد ساقط است از این سواست حقوق آدمیان **باب**  
 ترتیب هذه العقوبات علی مراتب الجرائم و بیان ترتیب این تعذبات موافق مراتب گناهان **مالك**  
 عن ابی الزناد انه اخبره ان عاملا لعمر بن عبد العزيز اخذت ناسا فوجرتهم و لم يقتلوا و اراد ان يقطع ايديهم  
 افعيل فكتب الي عمر بن العزیز في ذلك فكتب اليه عمر بن عبد العزيز لو اخذت بايهم من ذلك فاعلم انك على ازان عمر  
 بن العزیز گرفت مروان چند را و در راه یعنی در قطع طریق و ایشان گشته بود و کسی را پس نهت عامل که یکی از این کار کنند

القاء على الخطا فيأري فهو موجود في الآخرة كذلك هو الذي قد ذكره الله تعالى في كتابه و قد علموا ان شتر به ماله في الآخرة من خلاق فاری ان يقتل اذا فعل ذلك هو فقهه گفت مالک سحر که خود که کند و سحر کرده باشد برای او میرا وی مانند کسی است که در کتاب خود فرموده است و لقد علموا ان شتر به ماله في الآخرة خلاق پس می بنم گشته شود و بیک کرده باشد نفس خود باب جزاء السحرة و باب و جزاء راه زندگان و سحر کنندگان نیز قال الله تعالى انما جزاء الذين يحادون الله و رسوله و يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا و يصلبوا و تقطع ايديهم و اجفانهم من خلاف و اؤتفون من الارض ذاك لهم خزيه في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقطع ايديهم و اجفانهم فاعلموا ان الله غفور رحيم جزاین نهت که جزای آنکه جنگ میکند با جادو رسول او یعنی با جامعه مسلمین نیز اگر جنگ ایشان جنگ با جادو رسول است و الله علم و می میکند و جزاین بسا و می قطع طریق میکند و تعرض حرات سلیم و ما و احوال ایشان میشود نهت گشته شود ایشان را یا برادر کرده شود یا برود و خود ستمی است و بیک ایشان است از یک جانب چای از جانب دیگر یا زایل کرده شود ایشان را از زمین یعنی بلاد و وطن یا سر این جزا ایشان را در سواست و در دنیا و ایشان را در آخرت باشد عذاب بزرگ اگر آنکه توبه نکردند پیش از آنکه نهت یا بیز ایشان پس بدانند که خدا عز و جل کار هر مانست یعنی حد ساقط است از این سواست حقوق آدمیان باب ترتیب هذه العقوبات علی مراتب الجرائم و بیان ترتیب این تعذبات موافق مراتب گناهان مالك عن ابی الزناد انه اخبره ان عاملا لعمر بن عبد العزيز اخذت ناسا فوجرتهم و لم يقتلوا و اراد ان يقطع ايديهم افعيل فكتب الي عمر بن العزیز في ذلك فكتب اليه عمر بن عبد العزيز لو اخذت بايهم من ذلك فاعلم انك على ازان عمر بن العزیز گرفت مروان چند را و در راه یعنی در قطع طریق و ایشان گشته بود و کسی را پس نهت عامل که یکی از این کار کنند

القاء على الخطا فيأري فهو موجود في الآخرة كذلك هو الذي قد ذكره الله تعالى في كتابه و قد علموا ان شتر به ماله في الآخرة من خلاق فاری ان يقتل اذا فعل ذلك هو فقهه گفت مالک سحر که خود که کند و سحر کرده باشد برای او میرا وی مانند کسی است که در کتاب خود فرموده است و لقد علموا ان شتر به ماله في الآخرة خلاق پس می بنم گشته شود و بیک کرده باشد نفس خود باب جزاء السحرة و باب و جزاء راه زندگان و سحر کنندگان نیز قال الله تعالى انما جزاء الذين يحادون الله و رسوله و يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا و يصلبوا و تقطع ايديهم و اجفانهم من خلاف و اؤتفون من الارض ذاك لهم خزيه في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقطع ايديهم و اجفانهم فاعلموا ان الله غفور رحيم جزاین نهت که جزای آنکه جنگ میکند با جادو رسول او یعنی با جامعه مسلمین نیز اگر جنگ ایشان جنگ با جادو رسول است و الله علم و می میکند و جزاین بسا و می قطع طریق میکند و تعرض حرات سلیم و ما و احوال ایشان میشود نهت گشته شود ایشان را یا برادر کرده شود یا برود و خود ستمی است و بیک ایشان است از یک جانب چای از جانب دیگر یا زایل کرده شود ایشان را از زمین یعنی بلاد و وطن یا سر این جزا ایشان را در سواست و در دنیا و ایشان را در آخرت باشد عذاب بزرگ اگر آنکه توبه نکردند پیش از آنکه نهت یا بیز ایشان پس بدانند که خدا عز و جل کار هر مانست یعنی حد ساقط است از این سواست حقوق آدمیان باب ترتیب هذه العقوبات علی مراتب الجرائم و بیان ترتیب این تعذبات موافق مراتب گناهان مالك عن ابی الزناد انه اخبره ان عاملا لعمر بن عبد العزيز اخذت ناسا فوجرتهم و لم يقتلوا و اراد ان يقطع ايديهم افعيل فكتب الي عمر بن العزیز في ذلك فكتب اليه عمر بن عبد العزيز لو اخذت بايهم من ذلك فاعلم انك على ازان عمر بن العزیز گرفت مروان چند را و در راه یعنی در قطع طریق و ایشان گشته بود و کسی را پس نهت عامل که یکی از این کار کنند









[illegible]





الحمد لله الذي جعلنا من عباده من عباد الله  
 الذين هم خير خلق الله تعالى  
 والحمد لله الذي جعلنا من عباده من عباد الله  
 الذين هم خير خلق الله تعالى

هذا هو الكتاب الذي  
 كتبه الله تعالى  
 في يوم القيمة  
 وهو خير ما  
 كتبه الله تعالى  
 في يوم القيمة  
 وهو خير ما  
 كتبه الله تعالى  
 في يوم القيمة

الامامة محمد بن حسين في الزنا عبد الله بن عباس في عياش گفت امر کرد مرا عمر بن الخطاب در جوانی چند از جمله فرشتگان پندار  
 نیکو کنیزکان چند را از کنیزکان بیت المال بخواه نجاته باز یانه در حد زنا قال مالک الذي ادعت عليه اهل العلم  
 ببلدنا انه لا نفع على العبيد اذا ذنبتوا گفت مالک عی که یا قهر بر آن اهل علم را در شهر خود هست که جلا وطن کردن لازم نیست  
 بر خلاف آن وقتیکه زنا کند **باب** ثبت الزنا بالادارة و بقتة شهداء ثابت میشود زنا باقرار و یا چهار گواه **باب**  
 الله تعالى والا في ياتين الفاحشة من يشاءكم فاستشهدوا وعليهم اربعة منكم فان شهدوا فاما مسكون في  
 البيوت حتى يتوفى الموت او يجعل الله لهن سبيلا وانما كمل على رزقنا من الزنا ان شامس كواهي بلبس برایشان  
 از چهار کس از جاده خویش یعنی مردان مسلمان پس اگر کواهی دادند برایشان پس نگاهدار یعنی محبس کنید ایشان را و در خانه ها  
 تا آنکه قبض ارواح ایشان کند ملک الموت یا مقرر سازد خدا تعالی برای ایشان ای یعنی طریقه حد ایشان و در آخر از کسی شنید  
 و آن جلوه جسم شیب است **مالک** عن ابن شهاب انه اخبره ان رجلا عرف على نفسه بالزنا على عهد رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم وشهد على نفسه اربعة مرات فافترس رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجم قال ابن شهاب فمن  
 اجل ذلك يؤخذ الرجل باقراره على نفسه ان شهاب خبره او مالک را که مردی اقرار کرد بر نفس خود بار کتاب زنا در عهد  
 الله صلى الله عليه وسلم و کواهی داد بر خود چهار بار پس امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه و سلم پس جرم کرده شد گفت این  
 پس همین حدیث اخذ کرده میشود و در السبب اعتراف بر نفس خود **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر  
 الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لعمر في كتاب الله عز وجل حق  
 على من ذنبا من الرجال والنساء اذا حصن عليه البينة او كان الرجل والاعتراف عبد الله بن عباس  
 حضرت عمر را که میگفت جرم در کتاب خدا تعالی یعنی در شریعت او حق است بر هر که زنا کند از مردان و زنان و قتی که محسن باشد  
 و قتی که قاتل شود بر وی کوانان یا باشد حل یا اقرار **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن  
 واقد اليماني عن عمر بن الخطاب انه رجل وهو بالشام فذكر له انه وجد مع امراته رجلا فبعث عمر بن الخطاب  
 واقد اليماني الى امراته يسألها عن ذلك فاتها فعندها نسوة حولها فذكر لها الذي قال ذو جمل عمر بن  
 الخطاب واخبرها بالحق فخذت بقوله وجعل يلقيها الشبهاء ذلك لتتزع فابت ان تنزع وقتت حياضها  
 فامر بها عمر فحجبت ابو واقد لعيني روايت کرد که بر آینه عمر بن الخطاب آمد پیش او مردی حالانکه او در شام بود پس ذکر کرد  
 پیش او که وی یافته است با من خود مردی را پس فرستاد عمر بن الخطاب ابو واقد لعینی را بسوی من او تا سوال کنی از او  
 را ازین امر پس آمد پیش آن زن و نزدیکی وی در زمان چند نشسته بود و نگذاشت پس ذکر کرد آنچه خود بهر او گفته بود پس عمر









حدھا قطع الید و زوی گناه کبیره است و حد آن بریدن دست است **قال** الله تعالی و المسارق و المسارقة  
 فاقطعوا یدیهما اذ ذر بما کسبیا کما لامن الله و الله عزیز حکیم و مرد و زور و زن و زور پس برید دست ایشان بجز  
 آنچه کردند و عفو تبه مقرر کرده شده از باب خدا و خدا غالب است بر قاتل من بعد ظلمه و اصلح فان اسد تو  
 علیان اسد غفور رحیم پس هر که توبه کند بعد از آنکه تم کرده باشد و نیکو کاری نماید پس بر آن نه خدا متعالی و رحمت کند کرد  
 و هر آنکه خدا متعالی آمرزگار نیست **باب** لا قطع الا فی سرقه ما تباع قیمت ربع و دینار بریدن دست نیست  
 را اگر دزدی کبیر نیست آن ربع دینار **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن  
 زوج البیض صلی الله علیه و سلم انها قالت ما طالع علی و ما کنیت القطع فی ربع دینار فاصعد حضرت عائشة  
 گفت زبان و راز نگذشت برین و فراموش کرده ام قطع می باشد در چهارم حصه و نیا ریا زیاده از آن **مالک** عن  
 یحیی بن سعید انه قال اخبرنی ابو بکر بن محمد بن عمر بن حرم انه اخذ نبطیا قد سرق خواتم من حديد فحبس لی قطع  
 ید فارسلت الیه عمرة بنت عبد الرحمن مولاة لها یقال لها امیة قال ابو بکر **خاتم** و انما بنی غیر فی الناس فقالت  
 تقول لك خاتمتك عمرة یابن اخی اخذت نبطیا فی شئ یسر ذکری فاردت قطع ید فقلت نعم قالت فان عمرة  
 تقول لك لا قطع الا فی ربع و نیا د فاصعد قال ابو بکر فارسلت النبطی ابو بکر بن محمد بن عمر بن حرم كرفت یقطع  
 را كوزیده بود كمشترها چند از قسم آهمن پس بریدن كروا را تا بر دست او پس فرستاد پیش او عمره زنی آزاد كرده  
 خود را گفت ابو بکر پس آمد آن زن پیش من و من در میان مردان نشسته بودم پس گفت میگوید ترا خاله تو عمره كه  
 ای پس خواهر من كزنی نبطی را در بغیر قلیل كذا كرده شد پیش من قدر او پس قصد كروی بریدن دست او كزتم اگر كفت  
 پس بر آن نه عمره مسكونه را قطع نیست كرو در چهارم حصه و نیا ریا زیاده از آن كفت ابو بکر پس بگذشتم آن **مالک**  
 عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن حرم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها قالت خرجت عائشة زوج النبی  
 صلی الله علیه و سلم الی مکتة و معها مولاتان لها و معها غلام لبیة عبد الله بن ابی بکر الصدیق فبعث  
 مع المولاتین بئذ من احدی قد خط علی خرقه خضراء قالت فاجذا الغلام البرد ففقت عنه فاستمرخه حیة  
 مكانه لیداف و فوة و خطا علیه فلما قدم المولاتان المدینة دفعتا ذلك الی اهله فلما اقتوا عنه وجدوا یمیه  
 اللید و لم یجدوا البرد فکذا لایین تکلمتا عائشة او کتبتا الیهما و اهتمتا العبد فسل العبد عن ذلك  
 فاجتوب فاموت یمیه عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم ففطعت یدیه ..... و قالت عائشة  
 القطع فی ربع دینار فاصعدا براد حضرت عائشة رضی الله عنها سبوی كرو همراه او دوزن آزاد كرده او بود

لا قلت انت  
 علیه السلام و ان كان  
 كذا فی التفاصيل  
 اختلاف  
 119





لا تقطع على من سرق  
بأن أحد من بائنه  
أو زكاد، عباله في  
فاه من الشبهة واطل  
عبد من رطل  
سيرة ولا على أحد  
الزبد من رطل  
أو سرق مال لا خرد  
عليه الشك في الحقيقة  
أو سرق أحد الزبد من  
١٢٢  
من يلوخ ما هو في  
منه قطع ويكسب  
سبغ مال لا خرد  
بمنه ولا على  
عند الشك في  
أبني خفيج  
أن قلمت  
بعض الأصل

ازین حدیث معلوم شد که کفیع نیکند عفو نینی ساقط نیکند عفو کردن مسروق منه در وقتیکه برساند زور در پیش  
سلطان **باب** لا تقطع ید من لا یجوز المتاع بریده نشود دست کسیکه پوشیده میشود از وی متاع  
یعنی از وی احتیاط نکند بجهت مخالفت با **مالک** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید ان عبد الله بن عمر  
الحضری جاء بغلام له الى عمر بن الخطاب فقال له اقطع ید غلامی هذا فانه سرق فقال له عمر ماذا سرق قال  
سرق امرأة لامرأتی ثمنها استون درهما فقال عمر اسله فلیس علیه قطع خادمکم سرق متاعکم عبد الله بن عمر  
حضری آورد غلامی را از ان خود بسوی عمر بن الخطاب پس گفت قطع کن دست این غلام را پس برآید زوری کرده است  
او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز زوریده است گفت زوریده است آمینه زن من که قیمت آن شصت دریم بود  
پس گفت حضرت عمر گمرا او را پس نیست بروی قطع خادم شما زوریده است متاع شما را **باب** لا تقطع ید  
محتلس بریده نشود دست شخصی که برآید متاع کسی را بسوی از جمله دستي بحضور مردان **مالک** عن ابن شهاب  
ان مروان بن الحکم اقی با نسان قد اختلس متاعا فاد قطع یده فارسل الی یزید بن ثابت یسأله عن ذلك فقال  
یزید بن ثابت لیس فی الخلسة قطع پیش مروان بن الحکم آورده شد مردی را که ربوده بود متاعی را پس قصد کرد مروان  
بریدن دست او را پس آدم فرستاد بسوی یزید بن ثابت سوال میکرد ازین ماجرا پس گفت یزید بن ثابت نیست در ربودن  
قطع یعنی بریدن دست در ضرورت و جب نیست **قال** مالک الا لم یجتمع علیه عندنا انه لیس فی الخلسة قطع  
یسألونها ما یقطع فیه اولم یبلغ قال مالک فی الذی یستعیر العاریة فیجدها لیس علیه قطع وانما مثل ذلك مثل  
دجل کان له علی بعلادین فجده ذلك الرجل فلیس علیه قطع **قال** مالک امریک اتفاق واقمته است برن  
نزدیک ما هست که نیست در ربودن قطع برسد قیمت آن بحدیکه بروی لازم است قطع یا نزد گفت مالک در حق گو  
عاریت بگیر و چیز را پس انکار کند آن نیست بروی قطع جز این نیست که مثل آن شخص مثل مرولیت که باشد او را بر مرد  
قرض پس انکار کرد آن مرد پس نیست بروی و آنچه انکار کرده است آنرا بریدن دست **باب** قطع ید العبد اذا سرق  
واکان ابقا بریده نشود دست غلام وقتیکه زوری کند اگر چه باشد گزیده **مالک** عن نافع ان عبد الله  
بن عمر سرق وهو بوق فارسل به عبد الله بن عمر الی سعید بن العاص وهو امیر المدینة فلیقطع یده فابی سعید  
ان یقطع یده قال ولا تقطع ید الا بقی اذا سرق فقال له عبد الله بن عمر فی ای کتاب الله وجدت هذا  
ثم امر به عبد الله بن عمر فقطعت یده غلامی از ان عبد الله بن عمر زوری کرد حال آنکه گزیده بود پس فرستاد  
السید بن عمر و زابوی سعید بن العاص و او امیر مدینه بود تا برود دست او را پس قبول نکرد سعید که برود دست او را





بسمه متیت  
فیضان اللہ علیہ  
القانون

مخلص  
بجل القنفذ  
لانه قنفذ  
يطلب الجمل القنفذ  
للبيت الامن  
يقدم  
القنفذ في نسبه  
بجل القنفذ  
وهو القنفذ  
استعان اقباله  
الشاعرة والفقيرة  
ان القنفذ لا يجلب  
يقول قنفذ

اذا قذف العبد محصنا جلد اربعين جلدة و فتيكه نسبت بزنا کند عظام محصنی را حذروه شود و او را چهل تازیانه  
**مالك** عن ابی الزناد انه قال جلد عمر بن عبد العزيز عدا في غيرة ثمانين قال ابو الزناد فسالته عبد  
 بن جابر بن ربيعة عن ذلك فقال ادبكت عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و الخلفاء و علم جراحا را بجلد  
 جلد عبدانی فویه اکثر من اربعين حد و عمر بن عبد العزيز عظامی را بابت قذف شتاء و تازیانه گفت ابو الزناد پرس  
 سوال کردم عبد الله بن عامر را ازین ماجرا پرس گفتم دیدم عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و سایر خلفا را بکشتن  
 کشیدنی پس ندیدم هیچ یک را که زده باشد عظامی را بابت قذف زیاده از چهل تازیانه **باب** اذا عفى القذف  
 لم يجلد فاذا و اذا قذف ابو ارجل و قد هلكا فله المطالبة بالحد و فتيكه بخرم و قد زوف قاذف را حذروه  
 قاذف را و فتيكه قذفت بدو و او مرد و او هم سزاها نداشتند پس او را میرسد که طلب حد نماید **مالك** عن زيد بن  
 نزل الحکیم ان رجلا يقال له مصباح استعان ابنه فکانا مستبطاء فلما جاءه قال له یا زان قال زید بن  
 فاستعد فی علیه فلما اثبت ان اجله قال ابنه لئن جلدتک لا یؤت علی فسی بالوزان فلما قال ذلک اشکر علی  
 امره فکتابت فیہ الی عمر بن عبد العزيز و هو الولی یومئذ اذ کر ذلک فکتب الی عمر ان اجر عفوہ قال زید بن  
 و کتبت الی عمر بن عبد العزيز ايضا و ایت رجلا افتری علیه او علی ابویه و قد هلكا او احدا مما قال  
 فکتب الی عمر ان عفی فاجر عفوہ فی نفسهما و افتری علی ابویه و قد هلكا او احدا مما فکند له بکت  
 الله الا ان یرید ستر اوردیکه گفته میشد او را مصباح اما نه طلب کرد از پسر خود یعنی در بردشتن باریا مانند آن  
 پس کوای که آن پسر در زنگ کرد از قبول کردن گفته او پس وقتی که آمد پیش او گفت او را ای زانی گفت زید بن آن  
 پسر فریاد کرد پیش من بردی پس و فتيكه قصد کردم که حد بزنی او را گفت پسر او اگر تازیانه زدی او را او را کنم بر  
 نفس خود و زنا پس و فتيكه گفت پسر آن سخن مشتبه شد بر من حال حکم او پس نامه نوشتم درین باب بسوی عمر بن عبد العزيز  
 و او الی مدینه بود آن روز پیش نوشت بسوی عمر بن عبد العزيز که جایز دار عفو او را گفت زید بن و نوشتم بسوی عمر بن عبد  
 العزيز این سکت نیز که آیا دیدی مردی را که قذف کرده شد او را یا مادر او پدر او را و آن مرد و مرده بپشند یا یکی از  
 ایشان مرده باشد پس نوشت بسوی من عمر بن عبد العزيز اگر عفو کند جایز دار عفو او را و عرضی نفس او و اگر  
 قذف کند و الدین او را هر دو هلاک شده باشد یا یکی از ایشان هلاک شده باشد پس بگیر حق او موافق کتاب  
 الله مگر آنکه خواهد آن پسر سزاها حق ناپوشیده دار و حال الدین را **باب** اذا قذف جماعة جلد حد  
 واحد و وقتی که قذف کند جماعتی را زده شود و یکم **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال فی رجل



عليه السلام

منه قلش  
اسم حبل الشان  
اسم الخمر مطلق على  
كل مسكر حقيقه وكلهم  
انفس منجبه عليه  
وقال ابو حقيقه الخمر  
حقيقه التي من ماء  
العنب اذا صار مسكرا  
وهي حرام لغير سوء  
قبيلها او كبرها  
وطولها وانما هو  
يسكر منها ولا يقع  
التريب فيه فيقع  
التريب في غيره  
١٢٦  
فوجرم اذا شرب منه  
ولا يبيح لغيره  
ولا يبيح لغيره  
حتى يسكر  
منه او يشرب  
اختلط الزاوية  
فبيعه عن صحابه

فی رجل قد جاءه ليس عليه الا احد واحد وعمره كفت لربا بن عصى كقرف كرفوى باهيك باكه حبس بروى  
 كرك هذا التعريف كمنع عرض **مالك** عن ابى الجاهل عبد الرحمن بن حازنة بن النعمان كالتصا كتم من بنى  
 البخار عن امه عمره بنت عبد الحميد ان الرجل يستبأ فى زمان عمر بن الخطاب فقال له لاهل لاهل والله ما  
 نزل ولا حى بن زانية فاستشادنى ذاك عمر بن الخطاب فقال قبل من اباه وامه وقال اخرون فلما كان  
 وانه ملاح غير هذا نرى ان يجلده الحد فجلد عمر بن الخطاب ثمانين وروى بايكه كرك شمام داود وزمان  
 عمر بن الخطاب يس كفت كى از نشان ان بكر را واندو بد من زانى و نه ماو من زانى يس مشورة طلب كرك دور بن با  
 عمر بن الخطاب يس كفت كوكينه ستايش كرده ست بدرو ماو خود را كفتند وكران كركينه بو بدرو ماو اور ستايش  
 بخراين كلمه مى بنم كرك بنى اور احد يسز و اور عمر بن الخطاب كرك شمام وازاiane **باب** شرب الخمر ككيرة و شرب  
 شرب كناه ككيرة **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من شرب  
 الخمر فى الدنيا لم يمت ميتا منها حرها فى الاخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده كرك بنوشد خمر را در دنيا بعد از ان  
 توبه كرك و اخر محرم و مرده ست خواهد شد از وى روز قيامت **باب** الخمر ما ذ الخمر خير من **مالك** عن ابن  
 شهاب عن جيسلة بن عبد الحميد عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها قالت سئل رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم عن المتبع فقال كل شراب سكر فهو حرام رسول الله صلى الله عليه وسلم رسوال كركه شد انتم  
 يعنى شراب نهيد يس فرموده بن زانى كركست كيكند يس ان حرام ست **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن  
 يساد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الغبيراء فقال اخبر فيها و نهى عنها رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم رسوال كركه شد از غبير ايس فرموده بنم خير من ست روى وضع فرموده وازان **قال** مالك فسالت زيدا بن  
 اسلم عن الغبيراء فقال هي المسكرة قال مالك والسنة عندنا ان كل من شرب شرابا مسكرا فمسكرا ولم يسكر  
 فقد وجب عليه الحد كفت مالك بريم زيد بن اسلم را از غبير ايس كفت ان مسكر كركست مالك و ككى كرك  
 سكر ست نزديك مات كركه كرك بنوشد شراب ست كنده پس ست شود يا نشو و پس كركينه و جب ست بر  
 وى حد زون **باب** حد شرب الخمر ان يجلد ثمانين جلدة حد نوشيدن خمر ست كركه شوقه شوقه وازاiane  
**مالك** عن ثور بن زيد الدبلى ان عمر بن الخطاب استشار فى الخمر بنسبها الرجل فقال له على نرى  
 ان يجلد ثمانين فانه اذا شرب سكر واذا سكر هلك واذا هلك فترى او كما قال فجلد عمر فى الخمر ثمانين  
 عمر بن الخطاب مشورة طلب فرموده وازايه و راب خمر كرك بنوشد از امر وى يس كفت اورا على بن ابي طالب مى بنم

الثاني من حضرة ذاك  
 السلام من حضرة  
 المصطفى (عليه السلام)  
 اربعين فخر ابو  
 في الخمس اربعين جريد  
 وعود حتى تبارك  
 الناس في سلسله  
 فخر في ثمانين ثوبال  
 فخر في اقام الحذر  
 على من عاقبه  
 على اربعين سلسله  
 لما بلغه اربعين  
 جليل الذي علم اربعين  
 جليل ابو بكر اربعين  
 ١٢  
 وسمي ثمانين واثني  
 وهذا "ج" الى  
 قلنت  
 عليه اهل العلم  
 قلنت  
 عليه اهل العلم

المؤمنون لينفروا كافة فلولا كفر كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون متعديتة مسلمانان که از وطن خود را بگذرایی طلب علوم دینی به یک یا بنی بر نیست که همه تحصیل علوم کنند و لهذا فرض الکیفایاخته شد و الله اعلم الس جرایسون نیامدند از قبر سید امیر حسین کاشانی تا دانش حاصل کنند و علوم دین و باطن را سازند قوم خود را وقتی که رجوع کنند بسوی ایشان بگوید که ایشان

تبرند ترجم گوید رضی الله عنہ جمع از مفسرین در تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای خود  
 و دادش محال کنند در وطن باقی ماندگان و استرسانند در وطن باقی ماندگان موصوفه را یعنی تا باز مغز و قند و قتی کیا  
 کرد بسوی ایشان و بعد این توجیه و ابا کردن عبارت است از تفسیر نیست پس وجه بیان است که ذکر کردیم و الله اعلم قال  
 الله تعالی ولکن منکم امتیذعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و اولئک ہم المفلحون و اما یکم  
 باشد از جمله شما قومی که بخوانند مردمان را بسوی احکام اسلامی و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان اند  
 رشکاران قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن نحو این آیه  
 را بسوی راهبر دروگان خود تعلیم علم و بیند و ادب و بختیک و جدال کن با ایشان بخصیصتی که آن یک است **باب** انکار  
 الکفار و مستقرین بلاد و هم فالحیاد فرض کفایه ان قام به بعضهم سقط الحرج عن الباقین و اذا قصدوا بلادنا  
 و استنقوا امام المسلمین وجب علی الاعیان و الاجوب علی الاعی و للرضی و الا عرج و من فی معسکرم و قتی که با  
 کافران مستقر و شهرهای خود یعنی مسلمانان را نه بجا نیست جهاد فرضی الکفایه است اگر قائم شوند با بعضی مسلمانان ساو قشود  
 گناه از باقی ماندگان و قتی که قصد کنند کافران بلاد را و طلب بر آمدن کنند از شاه از مسلمانان و حربه می شود و جهاد بر  
 عیان و وجوب نیست بر اینها و بر بعضی نه بر کسی تنگ باشد و نه بر کسی که در معنی آنها باشد **قال الله تعالی** و قل لکم  
 حتی لا تكون فتنة و يكون الدین کلہ لله فان اتوا فان الله بما تعملون بصیر و جنگ کنید با کافران تا وقتی که نباشد  
 شرک باشد دین همه آن بر اخذ پس اگر باز نماند پس هر آینه خدا تعالی آنچه می کنید بیست دلال این آیت و وجوب جهاد  
 تا وقتیکه در عالم دینی خلافت برین ملامت نماند و همه با زمین مسلمان شوند **قال الله تعالی** لیستوی القاعد و المؤمن  
 المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باو اهل و انفسهم فضل الله المجاہدین باو اهل و انفسهم  
 علی القاعدین و رتبه و کلا و عدل الله الحسنه و فضل الله المجاہدین علی القاعدین اجر اعظیما و دجت منه و مغفرة  
 و کلا الله غفور و رحیم ابرئینند ننگان از مسلمانان که غیر ضامن باشند و مجاہدان را راجد است تعالی با کج خویش و  
 و استا خویش نیز یکی داده است خدا تعالی مجاہدان را با اموال خویش و جانهای خویش تر نشینند گان و در وجه و هر یکی را  
 ازین فریق دعه داده است خدا تعالی حالت یک یعنی بیست و فضل و او ده است خدا تعالی مجاہدان را بر اینند گان  
 اجر بزرگ که عبارت از درجات بیست است امرش و هر یک از اینها نیز بهر ترجم گوید این آیت مختصر است  
 سابق است و لالت میکند بزرگ امر برای وجوب الکفایه است زیرا که قاعدون غیر اولی الضرر را و عدل یک فرمود  
 و عقوبت بد تخفیف نمود پس مجموعه این وجوب جهاد با الکفایه ثابت شد و الله اعلم **قال الله تعالی**

له قلین  
 علی هذا اهل العلم  
 روی الاثر و در این ترجمه  
 تمام جهاد فرضی  
 الاصلی و من جملة  
 ۱۲۸  
 شرط التجهیز بالعلم  
 و التدری و الفطانه  
 و القدره علی الخطه  
 بان یکفی له قاعده

[illegible]

قوله تعالى ولا يصل اليه من دون الله شئ الا ان يشاء الله

موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب

السيرة في الحيل رسول الله صلى الله عليه وسلم رايدند و در اين كتاب شرح غير مودود است خود با ايجاد و بارك خود پس سوال كرده  
 اين با چرا اين فرمود و آريه اقبال كرده خنديد و زبا بهان **باب** استحباب السابقت على الحيل و بيان استحباب كيد كردن  
 كرده سوا رندن بر بيان **مالك** عن ابي خنيس عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم سابق بين الحيل التي تذاخر  
 بها الناس انما تذلوا و اما بين الحيل التي لم تغفر الله تعالى الي مسجد بني زريق و ان عبد الله بن عمر كان مستقن سابق  
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم حل فرمود بر ساقبت و در بيان اسبابي كه تفسير كرده خنده بود و آنها را از ابتداي حيا و  
 طاعت او فتيه الودع بود و حل فرمود بر ساقبت و در بيان اسبابي كه تفسير كرده نشد آنها را از فتيه الودع با مسجد  
 بني زريق و عبد الله بن عمر بود و از انجاء كه ساقبت كرد زبآن **باب** اخذ المال على السابقت و اذا دخل محفل  
 بين شاذلين فليس بميسر و بيان گرفتن مال بر ساقبت و وقتي كه داخل شود شخصي بيوم كه حلال كننده باشد  
 در ميان و در شرط كننده پس آن ساقبت و آن شرط تماريت **مالك** عن يحيى بن سعيد بن جابر السدي  
 يقول ليس بهان الحيل باس اذا دخل فيها محفل فان سبق اخذ السبق و ان سبق لم يكن عليه حتى يسعد به لم يسعد  
 بغيره **باب** في شرط كردن بر و نهيدن بهان چه باك و وقتي كه داخل شود در ميان و در شرط كننده محفل پس از  
 كند آن محفل كير و شرط را و اگر كسي ساقبت كند پس همچو خيرو هب ساقبت برو **باب** اذا جلس في مجلس  
 في سبيل الله و سئل الى رجل حتى يثبت له الملك و وقتي كه مقرر كند در راه خداي تعالى و سبزو آن رابست شخصي  
 تمام وقت ثابت ميشود و براي آن شخص ملك آن خيرو مالك عن ابي خنيس عبد الله بن عمر انه كان اذا  
 نشأ في سبيل الله يقول لصاحبها بلغت به وادي القرى فشا لك به عبد الله بن عمر و وقتي كه ميدها و خيري در راه  
 خدا ميگفت صاحب او را و وقتي كه برسي همراه او بوداي خري پس بكن آنچه خير بر چه خواهي **مالك** عن يحيى  
 بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا اعطى الرجل الشيء في الغزاة و بلغ به و اس غزاة فهو له سعيد بن  
 المسيب و قيله بدم مردوي خير از در راه خدا پس سعيد همراه آنچه خير بسبب جايي خزاين آنچه خير است تمام  
 لا يوافق القيان الا ارض العدو و مسافت كرده نشود و همراه قرآن بسوي زمين دشمن **مالك** عن ابي  
 نه قال نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يواف القيان الا ارض العدو و رسول الله صلى الله عليه وسلم منع  
 فرمود كه مسافت كرده نشود و همراه قرآن بسوي زمين جد و قال **مالك** و انما ذلك خوفا ان يناله العدو  
 فثبت مالك في زمانيت كه اين حكم بجهت آنست كه گيرد آن را دشمن **باب** النهي عن مولاة الكفار  
 ما يوجب الكفارة و نهية المسلمين **باب** رضع از دوش كتابي كير كير يا بسوي غلبه كفار و نهية مسلمانان

[illegible]

فاما اذا كان السبق من حوا والسبق الثالث  
او كان اول اثنين منهم سبق ان  
لا يمين سبق اخذ وان لم  
يسبق

الجلد الثاني

الله تعالى لا تقتدوا عدوي وعدوكم اولها تلفون اليهم بالوحدۃ الایة دست گیر ای مسلمانان دشمنان مرا  
 دشمنان خود را می نگزید بسوی ایشان بخایم بسبب دوستی تم فرست قال اینهم که الله عن الذين یقاتلکم فی الدین ولما  
 لم من دیار کم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله جبال المقسطین اغایه هم که الله عن الذين فاکلکم فی الدین  
 و اخر جزم کم من دیار کم و ظاهر و اعلى اخر احکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون من نیکنند خدا تعالی شما  
 را از مومصلت آنما که جنگ نکردند با شما و مصلحت دین و بیرون کردن شما را از خانه های شما منع نیکنند آنرا که شما نیکنند  
 با ایشان و اوصاف نماید در حق ایشان هر گاه خدا تعالی دوست میدارد و اوصاف کند گاه با جزاین نیست که منع میفرماید شما را  
 خدا تعالی از مومصلت آنما که جنگ نکردند با شما و مصلحت دین و بیرون کردن شما را از خانه های شما و معاونت دیگران  
 در بر آوردن شما منع نکند آنرا که دوستی و اریدا با ایشان و هر که دوستی دارد و با ایشان پس آنجا عداوت ایشان است گاه با ایشان

بجای ثابت السلیین یوم الزحف و مقابلہ وضع قدم من الکفاذ الفراحیثند کبیره و حیث ثابت باذن سلمان  
دو جنگ با کافران در مقابلہ دو چند ایشان از کافران درگیرین حالت گناه کبیره مت قال الله تعالی یا ایها

الذين امنوا اذ القيم الذين كفروا حقا فلا تولوهم الادبار ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال فتخل

المشقة فقد باء بغضب من الله وما ويرجهم وبئس المصير اى مسلمانان در قبلك ملاقات كنيد با كافران جمعند

برای کارزار پس گردانید بسوی ایشان پشت خود را یعنی قرار کنید و هر که گرداند از ایشان پشت از روز مگر برگشته یا

خطی یعنی میل کند برای جنگ یا آنکه فرار کند تا عدد و در عقب او افتد و از جماعت خود تها شود و الحاح که از زار نماید با و فرار

لکن تعدادی بریده بیدان سدا نگاه کارزار میسر شود علی بن القیاس با هم برانده بجوی حشم قرار کند تا ملحق شود و چکا

از ستماء و با ایستادگی ستم شده کارزار نمایند پس هر که فرار کند در عین صورتها پس هر آنی که رجوع و کفایتی از جانب

وَبَابِي وَدَوْرَمَتٍ وَبِدَجَائِستِ دَوْرَجٍ وَاللَّهُ عَالِمُ مَا فِي أَنْفُسِنَا مِنْ حُرُوفٍ لَمْ يَنْصِبْ عَلَى الْقَتْلِ أَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشِيرَةٌ

سید الشهدا علیه السلام را که در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد

شوند زیرا که این کافران پس از آنکه در زمین می‌مانند و در میان خود

بگویند که ما صابرة نعلما و اما شادين وان كنزكم الف فاعلم ان الله اذا اراد ان يهلك قوما

ساخت خداست! از سرش او دست کرد و میان شما ضعف مست بر اگر باشد از شما صد که صد کند و غالب شوند

برود و مدد کند و اگر باشند از شما هزار گرامی بخونید و روزی که بفرمان خداست و خدا اما صابران است متوجه گوید از شما

١٦٠

بسم الله الرحمن الرحيم

قلمی  
ابو فیاض احمد تیرگ

أهل العلم  
المصنفين

الحسن عظیمی

وہی ہے جو

و یونانی علی الصبیح

وَهُوَ السَّلَامُ

تقول عليه السلام

تساقوت و ۱۷  
فی الجہد و ۱۷  
علیٰ

مکتبہ دارالوہاب

فوق قصة جاثية

منزلت

۱۳۱

عن أبي بكر بن عمار

فصل فی بیان احوال و حال

١١١

زاد حنفی و قولہ رضی

پرو خضو و هو از

مجلس

الى ان ينصر في مص

إلى علو أو من سفلى

من کا فضیلت

هو الذي كان له في ذلك

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

والمسألة

۱۲







لا یجوز ان ترک و اما ان نزل فقال یوبکر ما انت بنازل وما اتاک کتب و احسبت خطای هذه فی سبیل الله قال  
 انک ستجد قوما عوانهم حبسوا انفسهم فی سبیل الله فذکرهم و ما زعموا انهم حبسوا انفسهم له و مستحق قوما  
 مخصوصا و ساطر و منهم من الشعر فاضرب ما غصوا عنده بالسیف و انی و وصیک بعشر لا تغفلن احراة و لا جنبا  
 و لا کبیرا و لا قطعن شعرا و لا تحرقن حمارا و لا تعقرن شاة و لا یعیرا الا لاکله و لا تحرقن خیلا و لا تعقرنه  
 و لا تغفلن و لا تحین حضرت ابوبکر صدیق فرستاد لشکر را بالسوی تمام پس برآمد از مدینه بنشیند و راه رفت بازیدین بس  
 سفیان و نیزیدین بنیان امیر یک جمع بود از جماعتها ای آن لشکر پس رویت کردند را و بیان که نیزیدین بی سفیان گفت  
 ابوبکر صدیق بیا ایست که توسو راشوی یا اینست که من فرود آیم از جانور پس گفت حضرت ابوبکر نیستی تو فرود آید  
 و قسم من سوار شونده هرگز نمیدانم که امین کاههای خود را در راه خدا تعالی بگذاران فرمود حضرت ابوبکر  
 او هرگز نمیدانست تو خواهی یافت قومی را که گمان میکنند که باز دشته اند خود را در راه خدا تعالی پس بگذار ایشان را باطنشان  
 که ایشان باز دشته اند خود را در راه خدا تعالی یعنی را بیان و گوشه نشینان را که بر نعم خویش برای خدا تعالی گوشه نشینی اختیار  
 کرده اند بیکدشت و خواهی یافت قومی را که موی سترده اند از میان سرهای خود پس بزن آنرا که سترده اند از سر  
 بشمشیر یعنی محسوس کس حلق سرد را در عصر خصلت محسوس بود و هرگز نمیدانست که سترده بود که هرگز نگفتن را روانه  
 کوک را و سپهر کلان سالار و ولیده شده را و قطع کن دخت میوه دار را و خراب کن آبادان را و بی مزین بزار و دین را  
 مگر برای خوردن و سوزان و خنایان را و غرق ساز آنها و غلول کن و بزدلی کن **باب** تحریم غلول و الفسوق و  
 فیه و یستثنی من ذلك الطعام یصاب باضر الحرب و بیان حرام بودن غلول یعنی گرفتن مال از بیت المال نجاست  
 و تشدید در آن و جدا کرده شود ازین صحت طعامی که یافته شود در ارض حرب **قال تع** و ما کان لبنيان یغل من  
 یغلل انما یغلبه یوم القیامة و هرگز خیانت از بنی نیکوید و هرگز خیانت کند خواهد آورد آن خیر را که خیانت کرده است و  
 قیامت یعنی بر سر دشته **سألت** عن عبد ربه بن سعید عن عمرو بن شعيب ان رسول الله صلى الله علیه وسلم  
 صد در چنین و هویدید البحر انه ساله الناس حق دنت به فاقه من بخره فتنشبت بر دایه حتی بر خیزه عن ظهر  
 فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم ذر و اعلى و اذی تخافون ان لا اقسیم بینکم ما افاء الله علیکم و الذی انفسی  
 بیده لو افاء الله علیکم مثل ثمر قهامة نعا قسمة علیکم ثم لا یجحد و لا یجحد و لا یجحد و لا یجحد فلما نزل رسول  
 الله صلى الله علیه وسلم قام فی الناس فقال ادوا الحایط و الحیط فان الغلول عار و ناد و شنار علی اهل یوم القیامة  
 قال ثم تناول من الاذن برة بعیرا و شاة ثم قال و الذی انفسی بیده ما لیا افاء الله علیکم و لا مثل هذه الا الحرس

این حدیث در مورد  
 غلول است و در حدیث  
 دیگر آمده است که  
 غلول گرفتن مال  
 از بیت المال نجاست  
 است و تشدید در آن  
 و جدا کرده شود  
 ازین صحت طعامی  
 که یافته شود در  
 ارض حرب  
 و تشدید در آن  
 و جدا کرده شود  
 ازین صحت طعامی  
 که یافته شود در  
 ارض حرب  
 و تشدید در آن  
 و جدا کرده شود  
 ازین صحت طعامی  
 که یافته شود در  
 ارض حرب

مردود علیه السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که بازگشت از حنین جالانکه راه را میگردید و جراحه را سوال نمودند از رسول الله صلی الله علیه وسلم مردان آنکه نزدیک شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت از دخت پس در آنوقت شاهجانی درخت بردای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه برود شاهجانی آن درخت چادر از پشت مبارک او صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت بازگردانید من چادر مرا آیا میسرید که قسمت کنم در میان آنچه بازگردانیده است خدا بر شافتم نبات پاک که نفس من در دست اوست اگر بازگرداند خدا تعالی بر شافتم درختان بخیلان که در سر زمین نهاده است از چارپایان قسمت کنم آنرا در میان شما بعد از آن نیامید مرا بخیل و نه بزل و نه دروعلوی پس وقتی که فرود آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سواری برای خطبه استاد در میان مردان پس فرمود او کنید سوزن را ورشته که بدن دوخته شود پس هر آنکه غلغل تنگ است تنش است و عیب است باطل آن در روز قیامت گفت راوی بعد از آن گرفت پاره از پشم شتری یا از ان بزنی پس فرمود قسم بآن ذات پاک که نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچه خدا بشارت بازگردانیده است بشما و نه مانند این بشم که خمس و خمس بازگردانیده شده است بشما یعنی برای جیای شما گناه نیست ام و بران صرف میشود **مالک** عن ثوبین زید الدلیجی عن ابی الغیث مولی ابن مطیع عن ابی هريرة انه قال خرج جامع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حنین فلم نغتم ذهابا ولا ودقا الا الاموال و الثياب والمتاع قال هدی مرفا قهر بن زید لرسول الله صلی الله علیه وسلم غلاما اسود فقال له مدغم فوجبه **لا** الله صلی الله علیه وسلم انادی القرع حق اذا كنا بادی القرع بنیامدع بحطرح رسول الله صلی الله علیه وسلم **لا** الله صلی الله علیه وسلم ان جاءهم عاتقا صابا بقتله فقال الناس هنيئا له الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم كلا والذی **بیده** ان الشملة التي اخذ يوم حنین من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل عليه نارها فلما سمع الناس ذلك اجابوا بشارك او شراकिन رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم شككوا في اني انا ابو هريرة بگفت بر آیدیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سالخ خبر پس نصیحت بدست بنا و رویم غلامی و نه فقره مگر باخدا و جاهد و شایع گفت ابو هریره پس بدید گذرانید رفاه بن زید برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی سیاهی که گفته میشد او را دم پس توجه شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوادی قری تا آنکه بدیدیم کوبادی قری در آنست مدغم فرودی آورد و پالا شتر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نگاه آماد ما تیری که انما زنده آن معلوم شد پس گفت مدغم را پس گفتند بر دما گوارا باز آوردن خنثی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین نیست که شما میگویید قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست بر آنکه هیچکس نبود روز حنین از شما که هنوز رسیده بود آنرا هست یعنی پیش آنست تعذر نموده بود بر آنکه میفرمود و در بگویش و در فیکه فیکه

عمر بن الخطاب ما آوردمو یک دال نقل یا دو دال سبوی حضرت صلعم بن فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
یک شراک یا دو شراک از آن است یعنی قلیل و کثیر فلول موجب نشت است قال مالک لا اری باسان یا کل المسلمون  
اذا دخلوا ارض العد ومن طعامهم ما وجد ومن ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک وانا  
اری الابل والبقر والغنم بمنزلة الطعام یا کل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العد وکما یا کلون من الطعام قال  
ولعان ذلك لا یوکل حق حیض الناس المقاسم ویقسم بينهم اضردک الملبوس قال فلذا اری سائما اکل من

ذالك كله على مسجد العروص والاحتياط اليه ولا اري ان يذخر احد من ذلك شيئا يرجع به الى اهله گفت مالک که  
منم بچ مالک با که بخورند مسلمانان و قتيکه داخل شوند و در زمين و شتم از طعامها می ایشان چيزی را که یافتند از آن طعامها  
بهند آن بیش از آنکه واقع شود و قسمت مالک و من می منم شتر و بقرو غنیم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان  
از آن و قتيکه داخل شوند زمين عدو را بچا منم بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چيز را بخورائید منشونما و قتيکه  
حاضر شوند مردان مقام را قسمت کرده شود و در میان ایشان فبر رسانند دست آن لشکر را اگر گفت پس  
بیم مالک بچيزی که خورده شود و از آن طعام ما همه آن بر خصلت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و بی منم  
که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چيز را ما بسرد و از بسوی اهل خود یعنی جائز نیست ذخیره آن و درون بخانه  
خود نمیگس را و الله اعلم **باب** اذب الغازی اذا خرج فی الغزو و در بیان اذب غازی و قتيکه بر آمد و جنگ

صالح عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال الغر غروان فغر قنفق فی الکویت ویا سرفیه الشریک ویطلم فیه ولاحمر ویجتنب فیه الفسا وذلک الغر خیر لکله وخر لا یثقی فیه الکیتمه ولا ییا سرفیه الشریک ولا یطاع فیه ذو الاحمر ولا یجتنب فیه الفسا فذلک الغر ولا یرج صاحب کفها فامعاذ بن جبل گفت غزاو قسم است پس کی قسم غزاو است که خرج کرده میشود در آن شتایم نفیس و بخوشحوی صحبت داشته شود با شریک و فرمانبرداری کرده میشود صاحب امر را و احتراز کرده میشود و از فساد پس این غر و خیر است همه آن قسم دیگر از غزاو این است که خرج کرده میشود در آن شتایم نفیس و بخوشحوی صحبت داشته میشود با خیریک و فرمان برداری کرده میشود صاحب امر را و در آن و احتراز کرده میشود و در آن از فساد پس این غزاو جمع نمیکند صاحب آن غزاو نفع هر یک را بر اینی برابر نمیشود و بر تو انهم و لکله انهم غالب

[illegible]

عليه اهل العلم وخصصوا  
منه ما يعيا ب من  
العلم بقدر الحاجة

135

۵۶  
قلوب  
على هذا الأصل  
العلم

عقل الامان ۛ واثنين فاما ۛ من اجل النسيان ۛ ابن المرارة ۛ قلم ۛ

[illegible][illegible]

عبد القادر بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الوهاب بن عبد المحسن بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعلنا من عباده

الجلد الثاني

برآن کافران رد کرده شود و باینکه او غیر قسم مالک آنه بلغزان عبد الله بن عمر ابرو ان فرسایان ادا  
صاحبها المشركون ثم غنمهما المسلمون فوداعى عبد الله بن عمر وذلك قبل ان يصبهما المقاسم غلامان من عبد الله بن  
عمر كبريخت و سبي از ان و بگله سپان لا حق شد بر بن است آوردن ان هر دو را مشركان بعد از ان و غنيمت گرفتند  
آنها را مسلمانان بگو کرده شد آنها را عبد الله بن عمر بن ابرو ان بود که واقع شود و دو قسمتها باب السلب  
للقاتر سلب مقول كشيده او سربت زياده اخصه او مالک عن عبي بن معيد عن عمر بن كثير بن اظلم عن  
ابي محمد مولى ابي قتادة بن ربعي انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلما التقينا كانت المسلمين جولة  
قال فرأيت رجلا من المشركين قد علا رجلا من المسلمين قال فاستدبرت له حتى اتيت من وراءه فضربت به  
بالسيف على عاتقه فاقتبل على فعضني فتمت وجهي منها ربح الموت ثم ادركه الموت فارسلني قال فطبقت عنبري  
الخطا فقتله ما بال الناس فقال اجر الله ثم ان الناس جمعوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قبيلة  
له عليه بيعة فله سلب قال فقتلتم ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من  
قتل قبيلة له عليه بيعة فله سلب قال فقتلتم ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال ذلك في الثالثة فقتلت  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا قتادة فقصت عليه القصة فقال رجل من القوم صدقوا رسول  
الله وسلب ذلك القليل عندك فارضوني يا رسول الله فقال لا يدركها الله اذا لا يبعد الى السد من اسد الله  
يقا تل عن الله ورسوله فيعطيك سلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطاه اياه فاعطانيه  
الديع فاسبعت به محرقاني بنى سلمة فانه لاول ما تالته في الاسلام ابو قتادة كفت براديم همراه رسول الله  
صلى الله عليه وسلم سال جنين فقتله ملاقات كرويم با كافران واقصد بر مسلمين نوعي از بنزريت گفت پس و بدم نخشى  
از كافران كه غالب آمده است بر مردى از مسلمانان پس كرويم براى او اكله آمد مزديك او از بنزيت او بزرگ  
زويم او را بنمشير بر رك گردن او پس وى آورد بر بنزيت كرويم مرانك كرويم كه يا قوم از ان بوى مرگ  
بعد از ان سيد با موت پس كند بشت مرال ملاقات كرويم با عمر بن الخطاب پس كفتم او را ببيت حال مردان بر  
كفت حضرت عمر تقدير الهى بعد از ان مردان رجوع كردند بقبائلكه كافران پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم  
كبريتك بشت كشته شده كه براى او بركشتن انمقول كوايى هست پس و سربت او كفت ابو قتاده پس بنادم بعد از  
ان كفتم كه كوايى بدبر براى من بعد از ان شتم بعد از ان فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم كه كشته هست كشته بنده  
را كه براى او بركشتن انمقول كوايى هست پس و سربت او بركشتن و لباس و انندان كفت ابو قتاده پس بنادم

منه الشئ من غير ان يفتقر  
اي جعلته اصل حال و  
عليه الشاهد ان جميع  
السلب المقول بقتله  
وان لم يكن الا ما  
ناوى على الجرح  
ان يكون الكافر القاتل  
مقتول فقتله و بوجه  
بجيت كرويمه الفلاح  
وقال ابو خنيفة يسيح  
اذا قتل بولاه و ناري  
بذل الفخا اذا لم يكن  
سبي كرويمه  
ان الذي على الله عليه  
وسلم كان يفتل قبل  
بعد القتال و بعد الحكمه  
القاتل ان يباخذ  
المقتولين









که سبقت کردند با ایمان و پدید آمدن ردال کینه نسبت به مسلمانان ای پروردگار تو هر یک را بختی بده متبرجم گوید  
 نخست اخلاف فرمود اموال را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صاف آن فرمود و تحقیق تمام آن  
 است که این اخلاف هفتاد و شش نفر است نه اضافه ملک و درین هفتاد و شش نفر حضرت عمر و دیگر  
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اخلاف را اضافه ملک میدهند و دعوی میراث کردند تا  
 آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اخلاف تصرف است نه ائمتنا ملک صحیح بخاری است و درناظره ایشان که حضرت عمر  
 رضی الله عنین آیت خواند با اماره علی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت نکات نه خاتمه رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم و درین کلمات اثبات اخلاف میباشد از آنکه اخلاف تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احسننا  
 هادونکم ولا استاذنا هادونکم فوالله ما احسننا هادونکم و اینها هم از مال آن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 نیست علی اهله نفقه است نه از مال آن رسول الله صلی الله علیه و سلم یا خداوندی بفرماید که مال آن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بذلک حیوة انشدکم بالله هل تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال علی و عباس انشدکم الله هل تعلمون ذلك قالوا نعم  
 و حیوة قاله ثبات میکند که اخلاف تصرف بودند اضافه ملک ترجمه این بقوله انشدکم الله و پیغمبر خدا در راه  
 خود دنیا و دین آن دین را با اهل از شما خود را با آن دین را اختیار نمود و در شما هر آینه عطا کرد و شمار آن دین را فتنه  
 کرد و آنهارا و میان شما یعنی قریش و غیره و دیگر غیر آن هر یکی مصرفی معین فرمود و بعضی اقامت فرمود و بعضی  
 را برای مصالح مسلمین خالصه گذاشت همچنین همه را مصرفی فرمود و آنکه باقی ماند از آن دین را این مال یعنی باقی ماند و  
 بی نصیب و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میکرد و بر اهل خود خرجی یکسال ازین مال بعد از آن  
 میگرفت باقیمانده را پس از آن میبرد و در جای مال الله پس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم باین دستور  
 و حیات خود سوال میکنم شمار ای قوم بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و  
 حضرت عباس با سوال میکنم شمار بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری متبرجم گوید نهیب حضرت عمر و دیگر  
 درین آیه آنست که للفقراء و الذین تجوز الدار و الذین جاؤا هم بوط است با اماره رسول الله صلی الله علیه و سلم و امر ازین و قریبا  
 سه گانه اهل سوابق اند در سلام از مهاجران و انصار و آنکه ایشان را دولت اسلامیه نفی است از حبه قتال ایشان  
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا اخذ خیر و خراج و وضع آن و محل آن پس همه اینها با دینی جمعی است و  
 امام اجتهاد کند و تفسیر و ترجیح سبق فالاسبق و اثبات و عطا و بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رضی الله  
 تعالی عنه و تفسیر خودی الحاجات بجهت نیست که غلبه اهل بیت است و اول میکردند فی را در میان خویش و تفسیر آن





الفقيه و اجله هم تنها گفت مالک گفت ابن نهاسل بن الحنفی در حضرت عمر ازین قصه ناگه آمد و در کسین و یقین که  
 هر گشته رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود جمع نشوند و دین در جزیره عرب پس بجای وطنی افتاد بود و خبر را  
 گفت مالک هر آینه بجای وطن کرد و عمر بن الخطاب بهود بخوان و تذکر را آید و خبر پس از آنکه از خبر بر این طور  
 که نیست برای ایشان از سیوه و نه از زمین چیزی و اما بهود و فلک پس بود برای ایشان مفر نصف خمر و نصف بیهود  
 زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم صلح کرده بود و ایشان بر نصف خمر و نصف نین پس قائم دشت بر این  
 عمر بن الخطاب نصف خمر و نصف زمین از روی قیمت از زر و نقره و شتران و زنبها و بالانها بعد از آن داد  
 ایشان را قیمت آن و جلای وطن ساخت ایشان را از زمین **باب** که داخل مسجد الحرام کافر باید که داخل  
 نشود و مسجد حرام هم کافری **قال** الله با بهما الذین انما الشکون بحسن فلا یقر بوالسجد الحرام بعد  
 حاکمهم هذا و ان ختم علی منسوف یعنی که الله من فضله ان شاء الله عظیم حکم آنی مسلمانان جز این نیست که  
 مشرکان باید اندر پس باید که نزدیک نشوند مسجد حرام بعد ازین سال و اگر مرتبه سید از روی ویشی بسبب انقطاع  
 سوداگران و السلام علم پس تو نگردد ساخت شمارا خدا افضل خود و اگر خدا هر آینه خدا و انا دوست کاست  
**باب** که داخل مسجد از مسجد المسلمین ایان یا ذن مسلم باید که داخل نشود و فی هیچ مسجد بر از مسجد  
 مسلمانان مگر آنکه اذن و به مسلمان **قال** الله و من اهلهم ممن منع مسجد الله ان یدکها اسیر و سعی  
 خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین **بسم** است تمام کار از آنکه منع کرد مسجدی خدای از آنکه یاد کرد  
 شود نام خدا روی و کوشش کرد و در ویرانی آنها پس کرده میسر و ایشان را که در آید مسجد مگر ماسان **باب**  
 یحیدر الامام فی الرجال من لا سری بین اربع القتل والمن والقضاء و الاسترقاق محاربت امام و در ویران از  
 اسیران و در میان چهار چیز یا قتل کند یا مست بنهد و سر برید یا فدا بگیرد یا غلام کند **قال** الله فاذا القیت  
 کفر و افتقر بالرقاب حتی اذا افتختموهم فشد و الوفاق فاما ما نعبد و اما ما حتی تضع الحرب اوزارها پس  
 و تشکیلات کند با کافران یعنی صفات کنیدی پس بزنید گردنها را و وقتی که خونریزی بسیار کرد و دیده را نشان  
 پس حکم کنیدی قید را پس جان خلاص کردن بعد ازین یا مالی بپوش گرفتن تا آنکه بنهد جنگ مسلخ خود در  
 جنگ خوف شود و نه بیاچ بسلاح نماند **باب** اباحتها هذاه مع ملوک الکفار و قبلایهم اذا اجتهد الامام  
 و ذوو الای من المسلمین مفر و نافع المسلمین فی ذلک و لم یجافوا من الکفاد یکدیج جازرست صلح کردن با با و زان  
 کافران و قبایل ایشان و وقتی که اجتهاد کند امام خدا و نگذیرد مسلمانان پس برانند نفع مسلمانان در صلح کردن

[illegible]

اقتلوا من بين الذين  
 صلو اليه عليهم السلام  
 واما الذين اصابوا  
 الهادة على الضميمة  
 العاكس اليهم كيناسية  
 والظاهر عنك النقيب  
 في هذه الآية فهو  
 معناه اللغوي عن  
 من كان يجرى  
 اتي هو كذا ووجه  
 هو كذا ووجه وال  
 ههنا قوم من الكفار  
 ١٢٢  
 ياتين المسلمين  
 فليسوا منكم ثم  
 الآفاق منكم ثم  
 يواوونكم ومو  
 زيدن فابان  
 حكموا على  
 بواحد من  
 الوافق  
 ينبغي للمسلمين  
 فيهم بل ينبغي  
 لهم

علي شفي واصول  
هو من ماله ان  
اما فكل من  
تختلف في هذه  
الكتاب الدين  
نظم من الامان  
ان شريدون  
ان يكون الى  
ولما كانوا  
هشيت واليك  
عن افضلك  
منها في ثقلك  
للسنين في  
كرامتك  
تجدي كرام  
مهم  
عالم  
عالم  
يصلح





[illegible]



و نیدانیم که آنها نام جدی تعالی یا در گذر بر آن یا در گذر بر سر فرو و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نام خدا تعالی و کند بر آن گو  
ما و بخوید باب فضل ذکر کتاب است قال و تعلم الذين انزلوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم  
طعام الكتاب یعنی بنی فیه آنجا حل است بر شما طعام و آنچه حل است این کتاب را باقی باغ خصا که العرب و بریان  
و بجای نصاری عرب مالک عن ثوبان بن عبد الله بن عبد الله بن عباس انه سئل عن فلاح العرب فقال لا بأس  
و فی حدیثی که از بنی فیه من توهم منکم فانه من عبد الله بن عباس سوال کرده اند از فلاح نصاری عرب بگفت من هیچ آنست بان  
و لاوت کرد این یا نه را و من توهم منکم فانه من عبد الله بن عباس سوال کرده اند از فلاح نصاری عرب بگفت من هیچ آنست بان  
غرض سائل این بود که آنکه داخل شدند در نصرت پیش از تحریف و آنکه داخل شدند در وی بعد از تحریف برابر اند یا نه پس  
عبد الله بن عباس جواب داد که برابرند باب فضل اکیله السبع و المذوبة و الموقوفة و الطخیر و النخعة و الاود  
یهاجیو مستقره فذبح طلال است پس خورده جوان و زنده و بزنی که از ابالایی افتاده اند یا عصاره یا یا یا یا خ زده  
نده یا نه که زده با و قتی که یافته شود در کجیات و حرکت میکند برنج که زده شود و چون بواجب شود مالک عن  
عن محمد بن عبد الله عن ابی هريرة عن عقیل بن بطایه انه قال باهر يوم عن ثناء حجت فحرك بعضها فاحمر ان يكلمها ثم سال زيد  
بن ثابت فقال للبيعة التحرك و طها عن ذلك ابو هريرة سوال کرد ابو هريرة را از بزنی که در فلاح کرده اند پس حرکت کرد بعضی او را  
امر کرد او را ابو هريرة بخوردن آن بعد از آن سوال کرد زید بن ثابت را بگفت زید بن ثابت هرگز نمیرد و اگر کسی حرکت میکند  
وضع کرد و از خوردن آن باب کوة للبنین ذکاة آتیه فزج بجز که در شکم مادر خود است همان فزج او را و است یعنی حاجت  
فزج جدید است مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر انه کان يقول اذا حضرت لنا فذکاة ما فی بطنها ذکاتها اذا کان  
مدم حلقه و نبت شعرة فاذ اخرج من بطن امه فزج حلقه الدم من جوف عبد الله بن عمر کفیت چون فزج کرده شود و او را بر  
فزج آنچه در شکم است همان و چاهوت و فیکه که از نه باشد طقت او در و دیده باشد موی او پس فزجی که بر آید از شکم او  
فزج کرده شود و آنکه بر آید چون شکم او مالک عن زید بن عبد الله بن عقیل النخعي عن سعید السبياني انه کان يقول ذکاة  
ما فی بطن الذبیحة فی ذکاة ما اذا کان قد تم حلقه و نبت شعرة فمید این سبب کفیت فزج چیزی که در شکم در حقیقت و طالت  
در فزج مادر او و قتی که کمال نده باشد طقت او در و دیده باشد موی او و مترحم گوید همیست مختار نامی و موقوف کرده است  
او را محمد بن الحسن ابو یوسف عازر زید است مگر آنچه بر آید از شکم مادر زنده پس فزج کرده شود و او را باب یصل الانتفاع جلود  
المتبر اذا ذبح طلال است فلعن کفرن بپوست و روستی که در باغ داده خود مالک عن ابن شهاب عن عبد الله  
بن عبد الله بن عمر بن سعد عن عبد الله بن عباس انه قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثناء میتة کان اعطاها



این دو ماهه خبر میدهند پیش یعنی فعل مجهم بیاورد از کتب ائمه اگر مسئد است گوئید و پیدا کرد از شر و قسم و از  
گاو و گوسفند و بکریا و خوک کرده است خدا یا این ماهه یا از او شل شده است بروی رجهائی این دو ماهه آیا حاضر بود و در وقتیکه  
کودش را خدا متعجبان پس کیت شمرگزار از کسیکه بند بر خدا و روح را ناکره کند مردان را بغیر و نش بر آینه خدا را ننمایند  
قوم شمرگزار و اذ قال الله تعالی احلت لكم بهيمة الانعام الا مما تبلى عليكم حلال کرده شد برای شما جانوران  
مواشی مگر آنچه ملأوت کرده شود بر شما یعنی میت و آنچه در محضی است **مالک** فی قصه البهمنی با سند از رسول  
الله صلی الله علیه و سلم مایا بکر قسم لحم الحمار الوحشی بین الوفاق خشنور رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود  
ایا بکر صدیق ریشتم کرد و گوشت گور خردا در میان رفیقان **مالک** با سند از ابن ابی نعیم کان یترفع  
صفیقاً لطلب الخشنور من عوام قوته ساخت گوشت آهوان **باب** مجرم اکل کل ذی ناب من  
السباع حرام است خوردن هر صاحب دندان نیز از دندان **مالک** عن ابن شهاب عن ابی ادیس الخول  
عن ابی ثعلبة الخشني ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یح عن اكل كل ذی ناب من السباع رسول الله صلی  
الله علیه و سلم نمی فرمود از خوردن هر صاحب دندان نیز یعنی **مالک** عن اسمعيل بن ابی الحکیم عن  
عبد الله بن ابی سفيان الخضرمی عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اكل كل ذی ناب  
من السباع حرام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود خوردن هر صاحب دندان نیز حرام است ترجمه گوئید مرد از زنی تا  
آنت که بدندان خود حمل کند بر مردان و جانوران ایشان مانند گاو و گوسفند و فهد و گربه و مانند آن همچنین  
حرام است خوردن هر پرند که صاحب پنجه باشد **باب** مجرم لحم الحمر الا نسیته حرام است خوردن گوشت  
خروار **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابی محمد بن علی عن ابيها عن علی بن ابي طالب  
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یح عن اكل لحم الحمر الا نسیته مختص رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی فرمود  
از خوردن گوشت خروار خانگی **باب** حکم الخیل و البغال و رباب مکم سپان و ستران **قال** مالک  
ان الحسن ما سمع فی الخیل و البغال و الحمير الا تاكل لان الله تبارک و تعالی قال و الخیل و البغال و  
الحمير للربک و هاذینة گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در باب سپان و ستران و خروار نیست که  
خورده نشود آنها را زیرا که خدا تبارک و تعالی فرمود و الخیل و البغال و الحمير لربکم سپان و ستران و خروار و اما  
سوار شوید بر آن و برای آرایش و قال تبارک و تعالی فی الانعام لتکبوا منها و منها تاکلون و فرمود خدا  
تعالی و رباب جانوران مویشی تا سوار شوید بعض آنها را و بعض از آن سوزید **قال** تبارک و تعالی لیدکر و الم

اتفق المسلمون على

فلا تفتنوا

اسلامی  
بعد و نیایہ علی الناس  
والذنب

والمؤمنين والمؤمنات  
والصالحين والصالحات

والله اعلم  
بما كان  
الغيب

وذهب الى  
والثعلب في التوبة  
١٢٩

المباحث من مكشاة

مسلم عن ابن عباس  
نفي رسول الله

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

من السباع وعن  
أهل ذي قار

طاهر وعلی عبدالحق  
العلی



برای ایشان با کینه را حرام میکند برشان ناباکیزه را مترجم گویند شاهی گفته که آنچه وارد نشده در باب وی حکم تحریر  
 و نه حکم تحلیل و نیز امری وارد نشد قتل آن و منع از قتل آن پس رجوع باید کرد بسوی عرب را بشندگان شهرها و قریهها اگر ایشان را  
 آنرا با کینه دهند یا ناسیده اند بنام حیوانی حلال پس بی حلال است و اگر برون دهند و حکم نجاست آن کردند یا ناسیده اند نام  
 حیوانی حرام پس آن حرام است اما بجزیره امر کرد و شرح بکشتن آن یا نبی فرمود اگر کشتن آن پس آن حلال نیست بجز آنچه آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم فرمود خمس قتلن فی المل و الحرم و امر فرمود قتل او را غنمی فرمود از قتل جایا قسم از دو آب مورچه و خرد و مرد  
 و هر دو الله اعلم **باب حیوانات البحر در حکم حیوانات** و یا قال الله تعالی احل لكم صید البحر و طعامه متعلاً  
 لكم و للسیادة حلال کرده شد برای شامشکار و دریانچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند بای مرده یا منقعت بشد  
 شما و برای قافله **مالك** با سناحه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی البحر هو الطهور ماؤه الحلال میتة  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در حق دریاک پاک است آب او و حلال است مرده او **مالك** عن وهب  
 بن کسان عن جابر بن عبد الله انه قال عبت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعثا قبل الساحل فامر عليهم ابا  
 عبيدة بن الجراح و هم ثلثائة قال و لنا فيهم قال فخر جراح اذا كان بعض الطريق فوالله اني اذا مر ابو عبيدة  
 بن الجراح بازداد ذلك الجيش فجمع ذلك كله فكان مروى ثم قال فكان يقوت كل يوم قليلا قليلا حتى فني  
 ولم يصبنا الا ثمرة تمر فقلت و ما تفق تمر فقال لقد وجدنا حيت فذبت ثم انتهينا الى البحر فاذا  
 حوت مثل الظرب فاكل منه ذلك الجيش ثمان عشرة ليلة ثم امر ابو عبيدة بضلعين من اضلاع فضنا  
 ثم امر برحلة فوحت فموت تحتها ولم تصبها قال مالك الظرب الجليل فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لشكر را بجانب كناره و دریا و امیر ساخت برشان ابو عبيدة بن الجراح را ایشان سید کس بود و گفت بابر و ن  
 میان ایشان بود هم پس برآیدیم تا چون سیدیم بعضی را فانی شد توشه پس امر کرد ابو عبيدة توشه های آن لشکر را بنی توشه های خاصه  
 ایشان پس جمع کرد و از اسماء آن پس شد و انبان خراب پس قوت میداد ما را بر و زانند که تا آنکه فانی شده رسید با کمر  
 یک یک تمر و بگفت و چه نعمت میکرد شما را یک تمر و گفت یا قسیم الم تافقن ان و قیکه نماند بعد از آن سیدیم بگو  
 دریا یا کاه هاست مانند کوه خرد پس خوردند از آن هاست شکر خرد و شب بعد از آن امر کرد ابو عبيدة با سناحه کردن و  
 استخوان پیله های از استخوانهای پیله های او پس سناده کرده شد آنها را بعد از آن امر کرد بشته سوارای پس بالان بسته شد برو  
 پس بگذشت زیر آن و رسید آن استخوان پیله های او پس سبب ملبدی او گفت مالک ظرف کوه خرد را گویند **مالك**  
 لا بأس باكل الحيتان یصیدها البحر من كان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال البحر هو الطهور ماؤه الحلال میتة و اذا اكلت

[illegible]

میتاقتضی من صلاحه گفت مالک هیچ بانک نیست در خوردن و باهی که ای که نکند آن را بچوس زیرا که رسول الله علیه وسلم فرمود البحر من الطهور واره الخلیتیه یعنی دریا پاک است آب و وحلال است مرده او و وقتی که خورده شود و این را حلال انکه مرده است پس ضرر نمیکند او و امر نکند که کرده باشد او را باب اصل اللفظ الخیر و امت صرحا حلال است آنچه برآید آن را دریا و امر و سبب سردی هوا مالک عن نافع بن عبد الرحمن بن ابیهریره سأل الله بن عمر عا لفظ الخیر فها نحن اكله ذلك قال نافع ثم انقلب عبد الله دعا بالمصحف فقرأ اصلکم مسیدا البحر وطعاما متافا لکم و للسیارة قال نافع فارسلنی عبد الله بن عمر عبد الرحمن بن ابیهریره انه لا باس باکله عبد الرحمن بن ابیهریره سوال کرد عبد الله بن عمر را چیر که بزناقت آن دریا پس شرم کرد او را از خوردن او و آنرا گفت نافع بعد از آن بازگشت عبد الله بن عمر پس طلب کرد مصحف را و بنویس این آیه را اصلکم مسیدا البحر و طعاما متافا لکم یعنی طعام است خواه بشید یا نه گفته نافع پس فرستاد و عبد الله بن عمر پس بی عبد الرحمن بن ابیهریره و این بنام که هیچ بانک نیست بخوردن آن مالک عن زید بن اسلم عن سعد المجازی موطا عن عبد الله بن عمر عن الیقینان تغفل بغيرها بعضا او يموت صرنا فقال لیس باس قال سعد ثم سألت عبد الله بن عمر عن العاص فقال لشل ذلك سعد جاری سوال کرد عبد الله بن عمر را از حکم ماهی را که کشت بعضی از بعضی باید و سبب سر را پس گفت نیست در آن هیچ بانک گفت سعد بعد از آن سوال کرد عبد الله بن عمر و بن العاص را پس گفت مانند آن مالک عن ابی الزناد عن ابی سلمه بن عبد الرحمن بن ابیهریره و زید بن ثابت انها کافلا یریان بما لفظ البحر یا ابوهریره و زید بن ثابت نمیدیدند آنچه برافته باشد آنرا دریا هیچ بانک مالک عن ابی الزناد عن ابی سلمه بن عبد الرحمن بن ابیهریره و زید بن ثابت و ابی هریره قائل هو انهم ایتونی فاجزه و فی ما ذاقه یقولان فاقو بما قالوا فقال لا باس بهما فاقو مردان فاجزه فقال مردان قد قلت لکم کما عتی از اهل جابرجا و جابرجا یعنی است برب دریا می شور آند پس سوال کردند مردان بن حکم را از آنچه برافته باشد دریا پس گفت هیچ بانک نیست بآن و گفت مردان بزدیش زید بن ثابت و ابوهریره پس سوال کنید ایشان را بعد از آن بیا میدیش من پس خبر دهید مرا که چه چیز نمیدیش آنرا بدند پیش هر دو پس سوال کردند از ایشان پس هر دو گفتند هیچ بانک نیست بآن پس آندند پیش مردان پس خبر دادند او پس گفت مردان چه گفته بودیم شما را یعنی آنچه ایشان گفتند باب اصل اصطلاح کلبه اذا ذکر اسم الله عند اوصاله و کان الکلب علی اهل ال است چیزیکه نکند که در بگ خود و قتی که بگویند نام خدا را بزرگ و ستان او باشد و بگ آهسته شده قال الله تعالی و انک ساء اهل الهم علی اهل الکم الطیبات و اهل الهم من الملاح

او و باشد رسک آموخته شده قال الله تعالی انزلنا ما زاد العلم ثم عل العلم لکم الطببات و ما علمکم من الجراح

[illegible][illegible][illegible]





استحان بكنهه خدایتعالی استار بجزیری اشکار که خواهر رسید آن دستهای شما و نیز گوی تا گفت مالک پس بر چیزیکه برسد با و او  
 بیست خود و این نیز خود و باینجری از اسلحه خود پس گذراند از دروی و برساند بجای که از ضرب انجامی میر و پس او صید  
 بجا نچرفت و فرمود **مالك** عن نافع انه قال مریت طائرین حجرا و طیخوف فاستمعا فاما احداهما فأت فطره عبد الله بن عمر  
 واما الاخر فذهب عبد الله بن عمر فذکیر بقدر و م فأت قبل از ذکیر فطره عبد الله ايضا نافع گفت اند ختم بسوی دوم رخ  
 شکی حال آنکه من در جوف بوم پس ختم رسانیدم بآنها اما یکی از آن دو پس بر دلس بر تافت او را عبد الله بن عمر و اما آن که  
 پس شروع کرد و عبد الله بن عمر که از رخ کند او را به پیش پس بر دوش از آن که در جگ بکند پس بر تافت او را نیز **مالك** انه  
 بلغ ان القاسم بن محمد کان یکره ما قتل للعراض و البندقة فاسم من محمد مکروه میداشت آنچه کشته شود بکر یا بگول **قال**  
**مالك** ولا یری باسا بما اتوا للعراضه اخس و بلغ المقاتلون یقول گفت مالک باینم هیچ باک آنچه بکند او را که اگر در  
 بدن او را و برسد بکشتگاه او این که خورده شود **باب** لا یقتل الا نسبی بالرحمی و استباهد نک جانور خاکی را به سیر انداختن  
 و مانند آن **مالك** انه بلغنا من سعید بن المسیب کان یکره ان یقتل الا نسبی بما یقتل به الصید من الرحمی و استباهد  
 سعید بن حبیب مکروه میداشت که کشته شود جانور آن خاکی را آنچه کشته شود بان نکار را از سیر انداختن و مانند آن **باب**  
 الاکل ان یسمی الله تعالی و یا کلا یا لیسنت و خورون نیست که ذکر کند نام خدایتعالی و بخورد و از جانی که نزدیک باشد  
**مالك** عن ابی نعیم و هب بن کلیان قال اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بطعام و معه رقیب عمرانی سکن فها  
 له رسول الله صلی الله علیه و سلم سم الله و کل مما یدلک **عنه** آورده شد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام و با آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم رقیب او بود و عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا کن نام خدا را بخور از  
 جانی که نزدیک تو باشد مگر حرم گوید نام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بسم الله بگوید او ای  
 سنت میشود **باب** لا یاکل اثنائه و لا یشریب اثنائه خور و بدست چپ خود و آب نوشد بدست چپ خود **ما**  
 عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبید الله بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا  
 اکل احدکم فلیاکل عینیه و لیشرب بيمينه فان الشیطان یدلک اثنائه و یشرب اثنائه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود منی که بخورد  
 یکی از شما پس باید که بخورد بدست رست خود و باید که آب نوشد بدست رست خود پس بر آینه شیطان بخورد بدست چپ  
 و بنوشد بدست چپ خود **مالك** عن ابی الزبیر المکی عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا  
 لبثنا له مختصر رسول الله صلی الله علیه و سلم منی فرمود از آنکه بخورد و بدست چپ **باب** یجده الله تعالی اذا  
 فرغ من الاکل بعد کبر خدایتعالی را وقتی که فارغ شود از خوردن **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان

امکن در جبهه فاد  
 نخست صاف غنیر  
 الصید لحدیث  
 را فرغ بن خدیج  
 ند بعد و کان فی  
 القوم خیل لیسیرة  
 فطلبوا و فاعلموا  
 فاهوی الیه رجل  
 بسهم غلبه الله  
 تغلی فقال رسول  
 الله صلی الله علیه  
 وسلم ان طعننا لیسیر  
 اولئک و لیسیرنا  
 فها ند علیک فاضفوا  
 به هکذا و علی هذا  
 اهل العلم  
 علی قلنت  
 علیه اهل العلم قال  
 یقول بسم الله الرحمن  
 الرحیم فان قال لیسیر  
 حلیل السنة  
 علی قلنت  
 علیه اهل

قلت عليه اهل العلم  
على العمل الا انهم  
المائة وربع على  
العلماء والارباب  
كثيرين يقولون حتى  
يقول معناه لا يؤمن  
الا ان يقول في اخره  
ويجوز ان يكون  
عمدة بقوله اذا قرئ  
٥٦  
شيء من الطعام  
يجوز لله تعالى ان يؤخره  
انا ما

لا یوقی ابدًا بطعام او شراب حتی الدار فیلطمه ویشرب حتى یقول الحمد لله الذی هدانا لهذا لمنا وسبقینا ونعمنا  
الله اکبر اللهم القتنا نعمتک بكل شرفا صبحنا منها وامسینا بكل خیرنا لک تمامها وشکرها لاخیرها لاخیر لک  
الاخیر کما لا اله الا الله لا اله الا الله ماشار الله لاقوه الا بالله اللهم بارک لنا  
فیما رزقنا وقنا عذاب النار اور دینیش پیش عروہ بیچگاه طعمای یا شامید تا آنکه دوام پس منجور و آزا  
یابی نوشید آزا تا آنکه میگفت حمد آنخدا را که راه رست نمود ما را و طعام داد ما را و نوشانید ما را نعمت داد ما را خدا بزرگ  
است بار خدا یا مالوف شد با نعمت تو با وجود هر بدی که با است پس صبح کردیم و شام کردیم مغبت تو از هر خیر رسول  
سیکنم تا نام آن و شکر آن نیست خیر مگر خیر تو نیست هیچ معبود سوائی تو ای اله الصالحان دای پروردگار عالمین حمد خدا  
رست نیست هیچ معبود غیر او واقع همان است که خدا خواسته است نیست تو انیسے گرا با او بار خدا یا برکت ده  
ما را و آرنجه روزیے ما را و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ ❖ ❖ ❖

---

تعالی از اخلاق نبوة مست قبول کردن و دعوۀ خیاط و مانند او بجهت تواضع برای خدایتعالی مالک عن ابی حمزة بن ابی حمزة  
انه سمع انس بن مالک يقول ان خیاطا دعی من رسول الله صلى الله علیه وسلم لطعام صنع له قال انس فذهبت مع رسول  
الله صلى الله علیه وسلم الى ذلك تقرب اليه خبزا من شعير ومن قافية و ثاء قال انس فابت رسول الله صلى الله علیه  
وسلم بقمیج الذابطن حول القمصة فلم ازل احب الدنيا بعد ذلك اليوم ورزى بنحو انما تخضرت راضی السدی علیه سلم  
برای طعاسیکه میبار کرده برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتم انس پس زخم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آن  
طعام پس نزدیک ساخت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نام جو و شور برای که در وی کدو بود و گفت انس پس دیدم رسول  
الله صلی الله علیه وسلم را می جست کدو را از حوالی پایله پس همیشه شتم کدو دست میدادم کدو را بعد از آن روز  
قول النبی صلی الله علیه وسلم المؤمن یا کل فی معارف واحد باب و در مان فوا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مومن بخورد و در

یک روزه صالح عن ابی انزاد عن الاعرج عن ابی هريرة قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم یاکل المسلم فی معاد لحد واکوافی سبعه اعماء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود میخورد و مسلمان در یک روزه و میخورد و کافر در روزه صالح عن مهیل بن ابی صلیح عن ابی هريرة ان رسول الله صل الله علیه وسلم ضافه ضیف کا قفا له و رسول الله صل الله علیه وسلم بشاة فخلبت فشرب حلایها ثم اخرته فشربه ثم اخرته فشربه حتی شرب حلایه سبع شیا به ثم انه اجمع فاسلم فامرله رسول الله صل الله علیه وسلم بشاة فخلبت فلم یستتمها فقال

يُخَيَّرُ عَلَى النَّاسِ مِنْ أَوْلَادِهِمْ شَاهِدًا إِلَى الْحَارِثِ الرَّجُلِ بِالْأَسْبَلَةِ السَّوَامِ<sup>٥</sup> ثُمَّ يَكُونُ بِكَرْبُورٍ<sup>٦</sup> حَتَّى يَصِفَّ حَتَّى يَكُونُوا الْمُرْسَلُونَ إِيَّاهُمْ لِلْمُتَوَصِّلِينَ وَنَازِلِهِ







[illegible]

















وقار ابراهیم فقال رب زونی وفا کا حضرت ابراهیم علیہ السلام خستین مردان است که میزبانان کردستان را نخستین مردان  
که خسته کردند و نخستین مردان است که در برن خود را و نخستین مردان است که دیدم می شنید را بگفت ای برادر گدازان  
چیت این فرمود خدا تعالی این وقار و بر داریست ای ابراهیم بگفت ای برادر و گدازان که مرا در وقار باب  
الغی عن وصل الشعر و بیان منع کردن از پیوند نمودن زن موی خود را بموی دیگر مالک عن ابن شهاب عن حمید

صالح عن زيد بن اسلم ان عطاء بن ريسا راخبره قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد جعل رجل من الراس والحنجرة

فانشاء السيد رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ان اخرج كانه يعنى صلاح شعره اسره ويحيته ففعل الرجل ما رجع فقال

الله صلى الله عليه وسلم ليس هذا خيرا من ان ياتي احدكم نازا الواس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم تشبه له  
 در سجده پس داخل شد مردی بر نشان موی سر و ریش بر اشاره فرمود موی او رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود که  
 بیرونش از مجلس گو با اماده می فرمود بدست گردن موی سر و ریش او را برنیشان کرد و فرمود بعد از آن باز آمد پس فرمود  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ای ایست این بهتر از آنکه بیاید یکی از شما بر نشان موی سر نهاده گویای شیطانیت یا اب

هل يدعون جنة كل يوم يا روغان بالدموى سر راك رسیده باشند بزنگین هر روز مالک عن محمد بن سعید ان

ابن قتادة لا تصار حال الرسول الله صلى الله عليه وسلم ان لجة فاجبها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم  
اكرها فكان ابو قتادة ربا دعاهما في اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرمها ابو قتادة وانصار كثر  
وجلب انحضرت صلى الله عليه وسلم مرة مرة است ابا نانه كنتم انزل من فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم آری اگر اگر  
داران از اسبابان ابو قتاده گاهی در سخن میباید درجه خود دیگر و زود بار سبب فرمودن انحضرت صلى الله عليه وسلم  
اورا اگر گزینی داران از اجاب يستحب الفرق مستحب و حصه من حق می را برکت است گذار و دیگر را برکت

جواب مالک عن زیاد بن سعد عن ابن شهاب أنه سمعه يقول أن رجلا سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حبيته

[illegible]







[illegible]

۴

هذه الآية فاذا بعد الحيا لا الضلالا گفت یکی شنیدم مالک بگوید هیچ چیز نیست در خطر نجس و آلوده است از راه غیبه  
از مالک که نایبندی و شت باز کردن بنظر نجس و غیر آن از باطل و تلاوت میکرد این آیه فماذا بعد الحیا الا الضلال یعنی  
نیست بعد از حیات مگر اگر کسی مترجم گوید بازی نزد حرام است اتفاق علما و بازی بنظر نجس و بازی کومر آن نزد شامی  
کرده است بگفته تفسیری مگر آنکه قمار را زدن پس حرام است و حرام گفته جماعه مانند زو باب بیستم  
**الكلب الا لصيدا وحرامه حرام است نگاه داشتن گاو** مگر برای نگار یا نگهبانی خانه و رعیت و وحشی مالک  
عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اقتنى كلبا الا كلبا نارا او كلب ماشية نقص من عمله  
کل یوم قیراطان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود هر که نگهدارد سگی مگر سگی نگاری یا سگ مواشینی ناقص کرده میشود  
روزی راعمل او دو قیراط مالک عن یزید بن خصیفه ان السائب بن یزید اذ انھ سمع سعیدان بن زهیر وهو رجل من  
مشقوة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحدثنا ما سمع عند باب المسجد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يقول من اقتنى كلبا لغيره عذرهما ولا ضرعا نقص من عمله كل يوم قيراط قال انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله  
عليه وسلم قال اي ذنب هذا المسجد ما سئب بن يزيد شنید از صفیان بن زهریر او مروی بود از قبیل مشقوه از اسحاق  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگفت با جماعه که با او بودند نزدیک دروازه مسجد بر گفت شنیدم از آنحضرت صلی اللہ  
علیه وسلم که میفرمود هر که نگهدارد سگی که نفع نمیدهد در رعایت و باد مواشینی ناقص کرده میشود و راعمل او هر روز  
یک قیراط گفت ما سئب ای تو شنیدی این را از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت آری قسم پیور و دیگر این مسجد  
**باب ما جاء في قتل الكلاب حكمي** که در میان قتل سگها آمد مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله  
صلی اللہ علیہ وسلم امر بقتل الكلاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر فرمود کشتن سگها مترجم گوید این حکم در اول اسلام  
بود از جهت عموم بودن آنها بنگاه داشتن سگان و ترک نمیکردند نگهداشتن آنها مگر بحکم قتل بعد از آن منوع شد بقول  
انما امتهن من الاعم وجوب فرمود درونی سگ بغبت باشستن را یعنی آوندی که دان بگ در وی رسیده  
اورا بغبت باری نیست **باب النهي عن تغيير خلق الله** و بر میان منع فرمودن از تغییر دادن خلقت خدا  
**قال** الله تعالى ان يعصون من امره ولا ياتوا نادى يدعون الاشيتطاهرا يريد لعنة الله وقال لا تحذن من عباده في بعضها  
مفروضه و اختلافهم و احسنهم و لاحزم فليمتكن اذان الانعام و لاحرم فهم فليغيرن خلق الله فرمود خدا تعالی  
پرستند یعنی سرکار نبخیزد خدایا اگر توانی که بنام و ضران مسمی کرده اند وی پرستند مگر شیطان دور زنده از لعنت  
کرد او را خدا و گفت شیطان البته بگیرم از زندگان تو حصه که در علم از ای متعین شده گواه کنم ایشان را و البته

و در آرزوی باطل گفتند ایشانرا و البته بفرمایم ایشانرا تا بشکافند گوش جبار پادشاه و البته بفرمایم ایشان را تا تغییر دهند  
 آفرینش خدا را یعنی مانند خسی کردن و سوزن زدن بر بدن تا سرخ یا کبود کنند و الله اعلم **مالک** عن نافع عن عبد الله  
 بن عمر انه كان يكره الاختصاص ويقول فيه نداء الخلق عبد الله بن عمر مكرهه و ميدشت خسی کردن حیوان را و میگفت و در ترک خسی  
 کردن زیاده خلقی است مترجم گوید تشبیه مردان بزنان و تشبیه زنان مردان و تشبیه کردن و دشمن و خصا و بریدن گوش جبار پادشاه  
 داخل است درین حکم و جهانیدن خبر را بر سر پاوه تا نتیجه بدست آید تر را همین حکم دارد و الله اعلم **باب** ما جاء  
 فی قتل الحیات و ربیان آنچه و در کشتن اران و در خدمت **مالک** عن نافع عن ابی لبابة ان رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم نهی عن قتل الحیات التي فی البيوت رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از کشتن آنهاران که در خانههای  
 اند و ایضا میسر است **مالک** عن نافع عن ساجدة لعايشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن قتل الحیات  
 التي فی البيوت الا الذئبطين و الا بقواها ای خطفان البصر و يطرحان ما فی بطون النساء رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 نهی فرمود از کشتن آنهاران که در خانههای آنها کرمی که در و خطره نیست خود دارد و مانند دوبرگ مقل و مار و دم بریده یعنی کوا  
 و دم پس بر آید این دو قسم از اران و در می کنند بصارت نظر کننده بآنها و می آکنند آنچه و رنگم زنان باشند یعنی بچها که در  
 شکم زنان حامل اند **مالک** عن صفیه مولى بن ابي عيسى عن السائب مولى هشام بن ذرارة انه قال دخلت على ابي سعيد الخدري  
 فوجدته يصلي فجلست انظره حتى قضى صلاته فسمعت تحريكها تحت سريره فبیته فاذا حية فقلت لا قلتها و انشأ الي البصر  
 ان اجلس فلما انصرفت انشأ الى البيت في الدار فقال انبي هذا البيت قلت نعم فقال انه قد كان فيه فتحي حية عهدت من فخر  
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الخندق فبينا هو به اذا بالفتى يستاذنه فقال رسول الله  
 انك انما اذن  
 الى حوت يا هاهنا فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال خذ عليك سلاحك فان في خشي عليك بنى قريظة فانطلق  
 الفتى الى حله فوجد امراته قائمة بين البابین فاهوى الفتى اليها بالرجح ليطعنها وادركته غيرة فقال لا تفعل حتى تدخل فظهر  
 ما فی بینک فدخل فاذا هو حية مطوية على فراشه فذكرها و بعد فخرج بها فاضربت الحية فی الدار فاضطربت الحية فی الدار فخرج  
 وخر القوم ميتا فادركها مكان اسرع موتا الفتى ام الحية فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان بالمدينة  
 جنة فاسلموا فاذا رجعتم منهم شيئا فاذنوه فلتا ايام فان بدلكم بعد ذلك فاقبلوه فانما هو ضيقا سبغت داخلتم  
 برابو سعيد خدری بر این فتم و در داخل نماز بر این شستم انتظار و می کشیدیم تا آنکه تمام کرد نماز خود و بر این شنیدیم در نماز تها  
 بخشی زیر سر می که در خانه او بود و پس نگاه دیدیم که ماری هست پس بر خاستیم تا بکشیم او را پس اشاره کرد برابو سعيد  
 خدری بسوی من که بشن این شستم پس وقتی که باز گشت یعنی فلان خدا نماز خود را بخواند و انشأت کرد و بجا آمد نماز آن

قلنا من يدري محمد بن  
 المرفوع عليه السلام  
 الخافنا من قطع الصلوة  
 النوعية بحكم العادة  
 في مثل المثلثة فاشاء  
 الرجال ويترك النساء  
 وانفسها والوشم  
 وقطع الذان من الإغفار  
 وقد يدخل فيه الضا  
 الزاد الحرام على كل من يحصل  
 البخل قوله فيه غداي  
 في زوائد الإحصاء منه  
 وهو مضموم  
 من الذي





سمعت بسر ملاقات کرد و با وی سرداران لشکر را که ابو عبیده بن الجراح و باران ابو وند بن این سرداران خبر دادند  
عمر بن الخطاب که با واقع شده است بسر زمین نام گفت ابن عباس بن فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من مہاجران  
اولین را پس پیش خود خواند ایشان و طلب نشود کرد و از ایشان و خبر داد ایشان را که با واقع شده است بسر زمین نام پس  
اختلاف کردند مہاجران با یکدیگر گفتند بعضی ایشان هر آینه بر آمدہ برای کاری و صلاح نمی بینم کہ باز گردی اعتراض کرده  
از ان کار و گفتند بعضی ایشان کہ با توباتی ماندگانند از مردمان و با توبایران آن حضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم و نیک نمی بینم  
کہ داخل کنی ایشان را برین و با پس گفت عمر بن الخطاب بر خیزد از من بعد از ان فرمود و بخوان بر اسب انصار را پس خواندم  
ایشان را پس طلب نشود کرد و از ایشان پس فرستند بر مہاجران و اختلاف کردند با یکدیگر ماند اختلاف مہاجران پس  
فرمود بر خیزد از پیش من بعد از ان گفت بخوان برای من ہر کہ این جا باشند از کلان سالان قریش زبیدی کہ ہجرت کردند نزدیک  
فتح کہ پس خواندم ایشان را پس مختلف شدند از انجماعہ و کس بخود و عمر بن الخطاب پس گفتند ہی منیم صلحت کہ باز گردی  
با مردمان و داخل کنی ایشان را بر و با پس نہ اگر حضرت عمر کہ من داخل شونده ام در وقت صبح سوار شدہ برداشتہ و پس نشاء  
نیز داخل شوی در وقت صبح سوار شدہ برداشتہ و با خود پس گفت ابو عبیدہ کہ باز سیکردی بچہ گریز از تقدیر خدا تعالی پس  
گفت حضرت عمر از زور و کردم کہ کاش اینکلمہ غیر تو کہ می گفت اینی نہاسب علم تو نیست کہ این کلمہ گوئی ای ابو عبیدہ آرس  
سیکریزیم از تقدیر خدا تعالی بجانب تقدیر او آیا دیدی اگر باشد از جمعی ہنتر ان پس فرود آئی میدانی کہ دو کرانہ باشد او را  
یکی ہنتر و دیگری شک بی گماہ آیت کہ اگر بچہ گریز کرانہ سہنر را چرانیدہ باشی تقدیر خدا تعالی و اگر بچہ گریز کرانہ شکستہ  
گماہ را چرانیدہ باشی تقدیر خدا تعالی گفت ابن عباس پس کہ عبد الرحمن بن عوف و او غائب بود بچہ گریز حاجت خود پس  
گفت نزدیک من علی است ازین باب یہدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود چون نشوید و باراکہ واقع شدہ  
بزمینی پس داخل نشوید بروی و چون واقع شود و باز زمینی کہ نشاء و را بخا باشید پس بیرون نیایید بچہ گریز از و با گفت ابن عباس  
پس کہ گفت خدا تعالی را عمر بن الخطاب بعد از ان باز گشت مالک عن محمد بن الککند روعن سالم ابی الضر موال  
عمر بن عبید اللہ عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابی ہریرہ سمعہ یقال اساتین نید ما سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
فی الطاعون فقال اساتیر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون رجس ارسیل علی طائفہ من نبی اسرائیل او علی من کان قبلکم  
اذا سمعتم بہ بارض فلا تلحقوا علیہ و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تقصروا فی انذار منہ قال یحیی و سمعت مالکاً یقول ابو الضر  
قال لا یخبرکم الا افراد منہ سعد بن ابی وقاص و ال کہ را سابعہ بن زید را بچہ گریز از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باب طاعون  
و ان دانہ است کہ بری آید و بفل و ران آدمی پس ملاک میکند او را و اسلم علم پس گفت اسامہ کہ فرمود رسول اللہ صلی





قیس المکی له قال اقول علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بان جعفر بن ابیطالب فقال لما حضرتهما مالی ادا ما صار بیننا فقال  
 حاضنتهما یا رسول الله انما شریع الیها العین ولم یمنعنا ان نسترقی لهما کما لا ینالانک واما یوافقک من ذلك فقال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم استرقوا لهما فان له سبق فی القدر ولسبقته العین اوردته من کتبنا حضرت علی  
 علیه وسلم ودر جعفر بن ابیطالب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بفرموده وایشان را چست مرا  
 کردی منم ایشان را از از وضعیف بر گفت و در کنار گیرنده ایشان یا رسول الله زد و از میگذرد بر ایشان چشم زخم و منم کرده  
 ما را از آنکه افسون خوانیم برای ایشان مگر آنکه نمیدانم که چه چیز موافق بلغم شریف تو هست ادا فو نهایش فرمود  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم افسون خوانید برای ایشان پس بر آنینه حال نیست که اگر پندستی میگردی بر تقدیر  
 الهی بر آنینه پندستی کردی بروی چشم زخم مالک عن یحیی بن سعید بن سلیمان بن یسار عن حمزة بن الزبیر حدثنا  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل بیت ام سلمة و فوج النبی صلی الله علیه وسلم فی البیت حبیبی بنی فذکر  
 ان به العین قال حمزة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسترقون له من العین رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 واخل شد بجانه ام سلمه و در آنجا کودی بود که میگرفت پس ذکر کرد و در دم خانه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن  
 بود که را چشم زخم رسیده است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا افسون میخواخوانید برای او از جهت چشم زخم  
 مالک عن یحیی بن سعید بن حمزة بنت عبد الرحمن ان ابا بکر الصديق دخل علی عائشة و هی تبتکی و یهودیة  
 یزیدها فقال ابو بکر ادبها کتب الله حضرت ابو بکر صدیق و ادا در حضرت عایشه و او میار بود و یهودیة افسون میخواذیر و  
 پس فرمود ابو بکر صدیق افسون خوان کتاب خداست قال باب الرقیة من الاوجاع و بریان افون از جهت  
 درد مالک عن یزید بن خصیفه ان عمر بن عبد الله بن کعب السلمي اخبره ان نافع بن جبیر بن مطعم اخبره عن عثمان  
 بن ابی العاص انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عثمان و لی وجع فذکا و دیلم کنی قال فقال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم اصصحه یمینک سبع مرات و قل اعوذ بعزة الله و قدرته من ضوا احد قال فقلت ذلك فاذهب الله ما  
 کان فی ظلم انزلها اهل و خیرم عثمان بن ابی العاص امد و حضرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عثمان مرا در  
 بود و یکدیگر هلاک ساخته بود مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع کن اندر و را بدست راست خود  
 بخت بار و گو اعوذ بعزة الله و قدرته من ضرا احد گفت پس خوانم آنرا پس و در ساخت خدا تعالی آنچه با من بود  
 یعنی در دین منم میگردم با من اثر امل خود را و غیر ایشان را باب الرقیة من الحمی و غیره افسون خواند  
 بجهت تب و غیر آن مالک عن ابن شهاب عن حمزة بن الزبیر عن عایشة فوج النبی صلی الله علیه وسلم ان

ما كان بالقرآن و  
 بنى الله تعالى فانه  
 مسجودا للرب العالمين  
 بعض ما ورد في السجدة  
 فقد روي عن عائشة  
 رضي الله عنها انها  
 كانت تروي باسناد  
 صحيح عن ابي هريرة  
 رضي الله عنه قال قال  
 النبي صلى الله عليه  
 وسلم ان من لم يركب  
 سجدة لم ير فضل و  
 ابن عباس رضي الله  
 عنهما قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه  
 وسلم من لم يركب  
 سجدة لم ير فضل و  
 ابن عباس رضي الله  
 عنهما قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه  
 وسلم من لم يركب  
 سجدة لم ير فضل و





فقدت على قولا  
أعدا والعدوى  
الانسان

اور ابن ابی حریب

الحمد لله

فَكَرِهْنَا

فقط  
فخاطبتهم

انما عيونا

ليكن  
معيك ما احببت

الحمد لله رب العالمين

۱۰۰

میں نے اسے

[illegible]

صلوات الله  
عن علي بن ابي طالب هذا الذي في  
الشاهد من بعدك ان  
قال من بعدك او لم يكن  
ان لم يكن بعدك من كان  
جرب بقبضه الله بعد  
باجل فكذلك من كان  
من اجل الله الذي عن  
فليكن  
المنبر على  
ان من بعدك ولكن  
وامر بجلد الله وقدر  
وقر نفسه ان دار فلما  
كان من قبل العبد وبق  
والقصة فامر بالان  
عليه وقول من  
لما راد اليه فليكن  
صلوات الله عليه وسلم  
او او

[illegible]

انما جاء في الخبرين ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يغفر لكم سائر ذنوبكم  
 واما ما ذكره من ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يغفر لكم سائر ذنوبكم  
 فانما هو خبر ضعيف لا يثبت به امر  
 والاعتماد على الخبرين المذكورين  
 انما هو خبر ضعيف لا يثبت به امر  
 والاعتماد على الخبرين المذكورين

فرمود نیت مدوی نیت نام نیت صفر معنی لا غدوی نیت که در جاهلیت گمان میکرد که اینان یا با تو  
 میجو را چون بر نیت نزدیک سازند مرض او بعیم میرسد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا لغی فرمود  
 این لغی که این از اسباب خفیه است و هیچ حکمی بر آن دایر نیست مثل قصاص و تهلیل و غیر آن معنی لا نام نیت  
 طایری که شب می پرواز جاهلیت از وی شگون بد میگرفتند و گمان میکردند که روح مقتول بصورت و  
 مثل میشود و بنام او ندا میکنند تا آنکه گین او ظهور آید و آنرا ندای میگفتند و جمع آن نام است پس آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم لغی آن فرمود و معنی لا صفر نیت که اهل جاهلیت گمان میکردند که در شکم آدمی ماری پیدا میشود  
 که نزدیک کرنگی آید یا میرساند آنرا صفر میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم لغی آن فرمود و امر فرمود  
 که فرد نیاید صاحب شتران مرض بقرب صاحب شتران ندرست و فرد آید صاحب شتران ندرست  
 هر کجا که خواهد پس گفتند صحاب یا رسول الله صیبت ای حکم لغی چیست این حکم فرمود این نوعی از این است

**مالک** عن عبدالله بن ابی بکر بن خنیز عن ابن ابی ملیکة ان عمر بن الخطاب مر بامرأة عجمیة و قد هی

تلکوف فی البیت فقال لها یا امته الله لا تؤذی الناس ارجست فی بئک فحبست فترجعت بعد  
 ذلک فقال لها ان الذی کان ههنا قد مات فأتی فی فقال ما کنت لا طیعة حیاً و أعصیه منیاً و عمر  
 الخطاب کزشت بر زنی صاحب مرض جذام و حال آنکه وی طواف میکرد و کعبه را بپوشانید و او را عمر بن الخطاب را  
 تیرک خدا اید آمده مردان را آرزو کردم که در خانه نشینی تو یعنی بیرون نیای پس شست آن زن در خانه  
 پس بگذاشت بروی موی بعد از آن پس گفت آن زن را هر آنیکه است که ترا نیک کرده بود از بآدمی بر آئینه  
 مرد پس بر آید گفت آن زن نیت من که فرمان برم او را حال آنکه زنده باشند و نافرمانی کنم او را حال آنکه  
 او مرده است **باب** ما یقی من الشوم و ربان آنکه برهنه کرده شود از گرفتن شگون بد **مالک**

عن ابی جازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما

فقی الغریس و المروة و المسکن یعنی الشوم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر باشد در سب و زن و  
 خانه خواهد بود و مراد میداشت بد شگون را **مالک** عن ابن شهاب عن حمزة و سالم ابی عبد الله بن  
 عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشوم فی الدار و المروة و الغریس  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بد شگون در خانه و در زن و در سب **مالک** عن حمزة بن  
 انه قال جاءت امرأة الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله دلست کفاها و العنکة

انما جاء في الخبرين ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يغفر لكم سائر ذنوبكم  
 واما ما ذكره من ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يغفر لكم سائر ذنوبكم  
 فانما هو خبر ضعيف لا يثبت به امر  
 والاعتماد على الخبرين المذكورين  
 انما هو خبر ضعيف لا يثبت به امر  
 والاعتماد على الخبرين المذكورين

انما جاء في الخبرين ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يغفر لكم سائر ذنوبكم





ن ذلك من فراح الطبيعة كن غلب عليه الدم يرى القصد والزعاو والجرم ومن غلب عليه الصفاء يرى النار والاشياء



فند

بمقام

البركة الحظيرة

من طلب المنام

والشواحر

11

الحمد لله

عنوان

علاء الدين

العلم

وہابیوں کی

فاذا

استیذان سه بار است پس اگر از آن داده نشود و در آنجا ایستاد و گفت یا ایاذنک فاما یجوز لی ان ادخل فاما لا فاجب علی من یمنع من علمهم ان ابوموسی الاشعری جالساً کان علی عمر بن الخطاب فاستاذن ثلثاً ثم رجع  
فارسل عمر بن الخطاب فی انق فقال مالک لم تدخل فقال ابوموسی الاشعری سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الاستیذان ثلاث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن یعلم هذا لئن لم تأتینی بمن یعلم ذلك الا فعلن بك کذا وكذا فخرج ابو موسی حتی جاء مجلسا فی المسجد یقال له عجل  
الاضا فقال انی اخبرت عمر بن الخطاب انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الاستیذان ثلاث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تأتینی بمن یعلم هذا الا فعلن بك کذا وكذا فان سمع ذلك احد منکم فلیقم معی فقالوا بئس سعید الخدری قم معه وكان ابو سعید اصغرهم فقام معه فاخبر  
ذلك عمر بن الخطاب فقال لعمرابی موسى اما انی لم اتهمك ولكن خشيت أن يقول الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوموسی اشعری انه دستورى طلب یرد بر عمر بن الخطاب پس دستورى خواست ستر بار  
بعد از آن بازگشت پس آدم فرستاد حضرت عمر بن الخطاب دنبال او پس گفت چیست ترا که داخل شدی گفت  
ابوموسی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت خواستن دستورى سته بار است اگر اذن داده شود  
تراور کاروالا بازگرد پس گفت عمر بن الخطاب وکیست تا که بداند این حدیث را قسم بخدا اگر نیاری پیش من کیسه  
والتستبدای حدیث را خواهم کرد و ترا چنین چنان پس برآمد ابوموسی تا آنکه آمد مجلسی که دو مسجد بود گفته میشد  
او را مجلس انصار پس گفت هرآنکه خبر دادم عمر بن الخطاب را که من شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم  
که میفرمود استیذان سته بار است پس اگر اذن داده شد تراقبها والاباز گرد پس گفت عمر بن الخطاب والساگر  
نیاری پیش من کسی را که میدان این حدیث را خواهم کرد و التوحین وچنان اگر شنیده باشد کسی از شما پس باید که  
بریزد و با من بیانصاف کنند ابوسعید خدری را بر خیره ابوموسی بود ابوسعید خروترین ایشان پس برخاست با او  
پس خبر داد عمر بن الخطاب را پس گفت حضرت عمر ابوموسی را آگاه باش هرآینه من تهت ننهادم او برو وکن بهتریم  
تا آنکه دروغ بخند مردمان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم باب یجب رد السلام بمثل ما سلم علیه  
وافضل منه واجب است جواب سلام باز دادن مانند صیغه که سلام داده شده است بان بروی یا بهتر از آن  
قال الله تعالی واذا حییت شعباً فصبا بالحسن منها اورددوها ان الله علی کل شیء حسیباً وقتی که دعا خیر  
کرده شود و شاعرانی سلام گفته شود در شما پس دعا خیر کنید بلکه که وی بهتر است از آن که اولی یا باز دهید همان

والسلام عليكم  
فأما قال السلام عليكم  
فليجيب من يقول وعليكم  
السلام فإنه إن قال الجيب  
عليكم السلام اجزاء  
وهو مفعولان وان  
قال السلام عليكم  
اجزاء ايضا على الوجه  
وان قال وعليك  
اجزاء ايضا على الوجه  
المستقيم وهو مفعولان  
فكأنه يقول  
عليك السلام  
والسلام  
والله وبجاءة





قلت جزمیگویم متوجہ شدہ بسوی تو خدایا پس فرمود حضرت عمرؓ بیت انجزا اراوہ میگویدم از تو باب الامر  
بشمیت العاطس الحامد غیر المذکورم باب ورحم یرحمک اند گفتن بطسہ زندہ کہ حد گفته باشد و صاحب فر  
زکام نہایت مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن امیران رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ان  
عطس فتشمتہ ثم ان عطس فتشمتہ ثم ان عطس فقل انت مضویك قال عبد الله  
بن ابی بکر لا ادوی بعد الثلثة او الاربعة رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود اگر عطسہ زندہ عطسہ زندہ بر  
یرحمک اندگوید او را بعد از ان اگر باز عطسہ زندہ بر یرحمک اندگوید او را بعد از ان اگر باز عطسہ زندہ بر یرحمک اند  
گوید او را بعد از ان اگر باز عطسہ زندہ بر یرحمک اندگوید او را بعد از ان اگر باز عطسہ زندہ بر یرحمک اندگوید  
چهار مرتبہ ترجم گوید مستحب است عاظم کہ بعد عطسہ الحمد لہ گوید و اگر الحمد لہ رب العالمین گوید بہتر است  
وست است یرحمک اند گفتن بر کسی کہ حمد عاظم را بشنود و مستحب است نزد ناسی و اصحاب مالک مختلف اند  
در وجوب تشمیت عاظم باب یستحب ان یحیی الشیثی مستحب است کہ عاظم جواب بید یرحمک اند  
گویند مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا عطس فقیل له یرحمک الله قال یحیی الله و  
ایاکم و یغفر لنا و لکم عبد الله بن عمر قوی کہ عطسہ مینویس گفتہ میشد او یرحمک اند گفت یرحمنا الله و ایاکم  
و یغفر لنا و لکم باب التأكيد فی حفظ المنطوق و بیان تاکید و نگاہبانی از سخن کمروا مالک  
عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی نیریح الکعبی ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال من کان  
یومن بالله و بالیوم الآخر فلیقل خیرا او لیحیی من یختص رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود یرحمنا الله  
او و بخدایتعالی و روز آخر پس آید کہ گوید بخیر یک یا سکوت کند مالک عن محمد بن عمرو بن علقمہ  
عن ابيه عن بلال بن الحارث المزنی ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ان الرجل یتکلم بالكلمة  
من رضوان الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها رضوانه الی یوم یلقاه و ان الرجل  
یتکلم بالكلمة من سخط الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها سخطه الی یوم یلقاه  
رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود هر آنکہ آدمی میگوید کلمہ از باب رضامندی خدا تعالی گمان نیکند کہ برسد  
تا آنجا کہ رسیدنیوبہ خدا تعالی برای او بسبب آنکلمہ رضامندی خود تا روزیکہ ملاقات کند خدا و هر آنکہ مرد  
میگوید سخنی از باب غضب خدا تعالی گمان نمی برد کہ برسد تا آنجا کہ رسیدنیوبہ خدا تعالی برای او بسبب آن  
کلمہ ناخوشنودی خود تا روزیکہ ملاقات کند خدا تعالی مالک عن عبد الله بن دینار عن

قلت  
علی هذا اهل العلم  
انهم اتفقوا علی انه  
یستحب العاظم ان یقول  
عن عیبة عاظم یرحمک الله  
فان قال الیوم یحیی الله  
رب العالمین کان احسن  
و یسین یحیی من سیر  
ان یقول و یرحمک الله  
قال النووی استجاب  
التشیمت هو من حیث  
واختلف اصحاب  
مالک فی وجوبه  
قلت  
علی هذا اهل العلم  
و هذا  
ادبر

صلح الیہمان انہ خبرہ ان ابھرہ قال ان الرجل یتکلم بالكلمۃ ما یلقی لہا الا یسوی بہا فی ناحیہم  
وان الرجل یتکلم بالكلمۃ ما یلقی لہا الا یرفعہ اللہ بها فی الجنۃ گفت ابوہریرہ ہرگز مرد زبان آورد کلام  
متوجہ میکند بجانب او دل را یعنی عظم لبو بخاطر ہی آرد ہی افتد بسبب او در آتش و در نزع و ہرگز مرد زبان  
آورد کلام کہ متوجہ نکردہ است بسوی او دل را بر بیدار و خدا یتع ان مرد را بسبب آن کلمہ و بہشت مالک  
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من وقاہ اللہ شہرتین وح  
الجنۃ فقال دجل یا رسول اللہ الا تخبرنا فسکت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم عاد رسول اللہ صلی  
اللہ علیہ وسلم فقال ہلک ایضا مثل مقالۃ الاولی فقال لہ الرجل الا تخبرنا یا رسول اللہ فسکت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ذلک ایضا فقال الرجل  
الا تخبرنا یا رسول اللہ ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل ذلک ایضا ثم ذهب الرجل یقول  
مثل مقالۃ الاولی فاستکثر رجل الی جنبہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وقاہ اللہ شہرتین وح  
الجنۃ ما بین جنبیہ وما بین رجلیہ وما بین حلیہ وما بین لحیہ وما بین رجلیہ رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ او را نگاہ بہشت خدای تعالی از شر و و چیز دیگر آید بہشت پس گفت مردی یا رسول  
اللہ آیا خبر ندی ما را پس خاموش نہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن باز فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
مانند آن سخن نخستین پس گفت او را آنمزد آیا خبر ندی ما را یا رسول اللہ پس خاموش نہ بعد از آن فرمود آن  
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانند آن سخن پس گفت آنمزد آیا خبر ندی ما را یا رسول اللہ بعد از آن فرمود آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم مانند آن سخن پس شروع کرد آنمزد کہ بگوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی  
کہ بر پہلوی او نشسته بود پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ نگاہ دارد او را خدای تعالی از شر و  
چیز دیگر آید بہشت ما بین دو کلمہ خود و ما بین دو پای خود و ما بین دو کلمہ خود و ما بین دو  
کلمہ خود و ما بین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر ماتحت ازار مالک عن عیسی بن سعید ان  
عیسی بن مریم علیہ السلام لقہ خزی را فقال لہ انقذہ سلام فقیل لہ تقول هذا الخنزیر فقال عیسی  
بن مریم علیہ السلام انی اخاف ان اعمود لسانی المنطق بالسوء عیسی بن مریم علیہ السلام بخور و بخور کی پس  
گفت او را بر دلسلاستی پس گفتند او را آیا میگوی این کلمہ مرخو کہ پس گفت عیسی علیہ السلام ہر تہیہ من ہر تہیہ کہ عادت  
کنم زبان خود را سخن بہ مالک انہ بلغہ ان عیسی بن مریم علیہ السلام کان یقول لا تکتوا الکلام

۱۸۸

۴

قلت نقول  
ما لقی بہ الا اوی ما  
استتم الیہ والاعجل  
علیہ نحو ۳۰









[illegible]

ولا تباعضوا ولا تبادروا كوفوا عباد الله اخوانا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و در واد خود را از هم  
پس هر آینه گمان بد دروغ ترین سخن است خمیس کنید عیوب مردمان را و با یکدیگر فروز طلب کنید با یکدیگر حسد  
یکدیگر نیست مدبید و باشید ای بندگان خدا شما را در آن یکدیگر **باب** الفقه عن سب الدهر در منتهی  
بلغت زمانه **مالک** عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال لا يقول أحدكم يا خبيث الدهر فان الله هو الدهر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مگوید کسی از شما  
ای خاک زمانه پس آینه خدا است کسی که زمانه تعبیر کند مترجم گوید معنی فان الله هو الدهر نیست که است بدو  
متصرف در امور و مردمانی دارد از هر مکر تصرف کنند تدبیر نمایند و راژدی گوید او را مکر از هر دشمن  
ناگواری او تزدان قائل و در اصل انبیه از جانب خداست و الله اعلم **باب** بحرم غاطبة  
المسلم بیا کافر حرام است خطاب کردن سلمان بیا کافر **مالک** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله  
بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال لا خيرة الا في الله فقد باء بها احدا مما رسول الله صلى الله عليه  
وسلم فرمود هر که بگوید برادر خود را ای کافر پس رجوع کرده است باین کلمه یکی از ایشان یعنی ان شخص اگر متحق این کلمه  
است بروی واقع میشود و اگر نیست و بال آن بر این گوینده راجع میشود **باب** ما جاء من ذم قوله  
الناس باب و آنچه آمد از بدی قول گوینده که گوید هلاک شدند مردمان **مالک** عن سهيل بن ابی صهيب  
عن ابيه عن ابيه عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعت الرجل يقول هلك الناس  
فهو اهلكم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قتی که بشنوی مردی را گوید هلاک شدند مردمان پس او هلاک  
شونده ترین ایشان است **باب** لا يتكلم الاثنان دون ثالث سخن پنهان نکنند و شخص زک کرد و شخصی بیوم  
رایعی اگر کسی باشد باید که و در کسی با یکدیگر سخن پنهان نکنند و آن سیرم نشنوند **مالک** عن نافع عن  
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا كان ثلثة فقل لا ينجان الا اثنان دون واحد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قتی که باشند سه کس باید که سخن پنهان نگویند و در کسی ترک کرده بیوم را **مالک**  
عن عبد الله بن دينار قال كنت انا و عبد الله بن عمر عند ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب فسمعنا رجلا يقول  
يدينان ينجيه وليس مع عبد الله احد غيرهما و قيل الرجل الذي يريان ينجيه فندما عبد الله بن عمر  
اخرقوا اربعة فقال لي و الرجل الذي يدعاهما استرخيا فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول لا يتكلم الاثنان دون واحد فان تكلم **عبد الله بن دينار** گفت بودم من و عبد الله بن عمر

ابن مسعود رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ١٢ **قل** على هذا اهل العلم والنهي نهي تاديب ١٣



قلت

بالحمد لله وباسم من سماه

الله واصف من صفات ذاته وعلى

هذا عمل العلم

ته قلت

نصب الشافعي

للعلو قول عائشة

١٩٢

وابو خنيفة

مالك بن علقمة

الى ان الغرض

الكفاية والابنية

بمثل قول مالك

شكرت وبغير ان عظيم كروه است وعلم ارا درين امر تفصيل است والله اعلم **باب** صيغ الحلف ذكر الله تعالى في القرآن العظيم بالله وواله وقاله وربان صيغهاي سوگند ذكر و خدايتا و ز ان عظيم بالله و واسد **والله** مالك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول لا و مقلب القلوب **والله** رسول الله صلى الله عليه وسلم غير خود و قسم خود لا و مقلب القلوب ترجمه ميگويد منعقد شود و سوگند بنام خداي تعالى و با سمي از اسماء خداي تعالى با صفتي از صفات ذات او و هيمن است قول علماء **باب** الايمان ثلثة اقسام لغو الكفارة فيرو منعقد تجب فيها الكفارة ان حنت و غموس اختلف في كفارتها ايمان سه قسم است يكي لغو كه كفارة نيست و روي دوم منعقد كه واجب ميشود و روي كفارة سيوم غموس كه در كفارة آن اختلاف كردند و الله تعالى لا يواخذكم الله باللغو في ايمانكم ولكن يواخذكم بما عقدتم الايمان فكفارة اطعام عشرة مساكين من وسط ما تاكلون اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم واحفظوا ايمانكم كذلك بين الله لكم ايته لعلكم تشكرون وقال الله تعالى ان الذين يشتركون به عهد الله وايمانهم ثلث قليله و گرفت نميكنند با شما خداي تعالى بغوازه و كنند شما و لكن گرفت نميكنند با شما بپنن قسمها يعني قسم خود و در وقت حنت اطعام خورائيد و مسكين است از ميان غله كه ميخورايد اهل خود را يا پوشايد ايشان را آزاد كردن برده پس هر كه نيا برسد كه در راس كفارت او زده گرفت سه روز است اينست كفارت سوگندان شما و قتي كه سوگند خوريد و نگاهداريد سوگندان خويش را همچنين بيان نميكنند خدايتا براي شما آيات خود را تا بود كه شما شكر كنيد **مالك** عن هشام بن عروة عن عائشة ان المؤمنين انما كانت تقول لغو اليمين قول الانسان لا والله بلى والله حضرت عائشة ميگفت نفوس سوگند گفتن آدمي لا والله بلى والله است يعني آنچه بر زبان ميرود و بحكم عادت غير قصد قال مالك احسن ما سمعت في هذا ان اللغو حلف الانسان على الشيء يستيقن انه كذلك ثم يوجد على غير ذلك فهو اللغو قال مالك وعقد اليمين ان يحلف الرجل ان لا يبيع ثوبه بغير ثمن او يبيع به ذلك او يحلف ليضرب بغير غلامه ثم لا يضربه ويخوذه افهد الذي يفر صاحبه عن يمينه وليس في اللغو كفارة قال مالك فاما الذي يحلف على الشيء وهو يعلم انه انتم يحلف على الكذب وهو يعلم ليترغى به احدا او ليعتذ به الى معذرة لا يقطع به مالا فهذا اعظم ان يكون فيه كفارة گفت مالك بهترين اقوال كه شنيدم از ارا درين باب است كه نفوس سوگند خوردن بر چيزي

ایمان

والله تعالى  
واحفظوا آياتكم  
واختلفوا

الجميع بيننا و  
الذين جابوا

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَكَفَّ عَنْهُمْ أَن يُعْتَبِرُوا﴾

عليه من المصيبة

بسم الله تعالى  
الحمد لله رب العالمين

مفتی محمد علی اعظمی  
کتابخانه الکلام  
معراج

خبر الشافعي  
و تفروقا الشافعي

فصل

که یقین میداند که وی نجاست که قسم خورده است بعد از آن یافته شود برخلاف آن حالت پس نوبان است و عقد  
نیم نیست که قسم خورده و مردی که نفوذند بامه خود را بده و نیار بعد از آن بفرشد آن را بده و نیار یا قسم خورده  
که بزند غلام خود را بعد از آن نرزد او را و مانند این پس قسم است آنکه کفارت و بدعتا و از قسم نفیست در لغو  
کفارت گفت مالک اما کسی که سوگند بخورد بر چیزی و او میداند که او گناه کار است سوگند بخورد بر دروغ و  
او میداند از رضامند کند بآبسی را یا عذر نماید آن بسوی سیکه که عذر بگوید با او یا تا سیر و سب آنانی را پس  
این بحث درست است از آنکه باشد و روی کفارتی مترجم گوید اختیار امام شافعی و تفسیر لغو قول حضرت عائشه است و  
نحوه را امام اعظم در لغو مانند استحسان امام مالک است و مذنب شافعی در نفوس موجب کفارت است و قول امام  
حنبل و در نفوس مانند قول مالک است **باب** من حلف علی عین فکفر غیرها منها یحل و یکفر به که  
سوگند خورده بر چیزی که بر آن سوگند خورده میشود پس در خلاف آن سوگند را بهتر از فعل آن باید که کند بکفر بهتر از او  
کفارت و **مسئله** عن سهل بن ابی صالح السمان عن ابیه عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه  
وسلم قال من حلف بين فداي خيراتها فليذكر عن يمينه و ليفعل الذي هو خير ثم قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فمروا بكم خور و بر چیزی که بر آن سوگند خورده میشود پس در چیزی دیگر بهتر از آن پس باید که کفارت  
و بد سوگند خود باید که بکند آنچه بهتر است **باب** من استثنى في حلفه فلا حنث عليه به که ان شاء الله گوید  
و قسم خود پس حنث لازم نمی آید بر وی **مسئله** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من قال  
والله ثم قال ان شاء الله ثم لم يفعل الذي حلف عليه لم يحنث عبد الله بن عمر سئلت به که گفت و اما  
بعد از آن گفت ان شاء الله بعد از آن کرد چیزی که قسم خورده است بر آن مانت نمیشود و قال مالک حسن  
ما سمعت في التثنية انها لصاحبها ما لم يقطع كلامه و ما كان من ذلك نسقا يتبع بعضها قبل  
ان يسكت فاذا سكت و قطع كلامه فلا تنية له **مسئله** عن مالك بن نافع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
خود را نفع میدهد تا وقتیکه قطع کلام خود نکند و آنچه باشد از آن کلام به نسی که در پی میرود و بعضی آن بعض را  
یعنی متصل یا غیر متصل از آنکه سکوت کند پس و متبکی سکوت کند و قطع کلام نماید پس استثنای است او را یعنی اگر بعد  
انقطع کلام آن نثار الله گفت مانت میشود **باب** الرجل يحلف بالله فمعه درهم خفيه که قسم بخورد و کفر  
**قال** مالك في الرجل يقول كفر بالله او ترك بالله ثم يحنث انه ليس عليه كفارة و ليس بكافر ولا مشرك  
حتى يكون قلبه و ضمير على الشرك والكفر وليست بغير الله ولا يعد الى غير ذلك و ليس باصنع گفت

ن  
سہاگل

194

[illegible]

كنهه اليمن  
 ليس تكلموا عليه  
 علم من علمه  
 تكلموا كالأقارب  
 علمهم ليس  
 الشافعي في الأمر  
 وفيه لا نقال  
 قالوا أخلصوا  
 الإسلام منكم  
 حلفوا على  
 الدين على من  
 قد صعدوا على  
 قلعتهم



نه قلتر  
 زهبا بن عمر الحارثي  
 و تقيبه عامه اهل العلم  
 بالقياس الى اهل العلم  
 بالحق في الاجر ليقال  
 بغير الرجل بين ان  
 يعلم عشرة من المسلمين  
 او يكفرهم او يفتي بنية  
 فان عجزت عنها صلا  
 194  
 ثلثة ايام

مالک در باب شخصی که میگوید یعنی قسم خور داین لفظ کفر باشد و شرک باشد بعد از آن حاشیة خبر گرفته نیست بروی  
 کفارت نیست او کافرونه مشرک تا وقتی که باشد دل او پوشیده دارند بر شرک یا بر کفر و باید که طلب خفرت کند  
 از خدا تعالی و باز عود نکند بوی چیزی ازین کار بد و بدخیریت که کرد و مترجم گوید قدحی قوله صلی الله علیه و سلم  
 من حلف علی مئة غیر الاسلام فهو کما قال یعنی کسی که قسم خور در بریتی سوای ملت اسلام پس و همچنان هست که  
 گفت و اختلاف کردند و این قول علماء امام شافعی گفت لعل آل آور و ام غطیمی نیست کافرونه لازم نیست بروی  
 کفارت و بدخیره میگوید کافرنه شود و لکن بروی لازم است کفارة بین وقتی که حاشیة میشود **باب** کفارة  
 یمین در بیان کفارة سوگند قال الله تعالی لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یتواخذکم بما عقدتم  
 الایمان فکفارة اطعام عشرة مسکین من وسط ما تطعمون اهلیکم و کسوتهم و تحریر رقیبة  
 فمن لم یجد فضیام ثلثة ايام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک یمین الله لکم انتم  
 لعلمکم تشکرون و گرفت نمیکند خدا تعالی با شما لغو از سوگندان شما و لکن مواخذة میکند شما را بپستی قیما  
 یعنی قصد قسم خوردن پس کفارت آن در وقت حنث طعام خوراندن ده مسکین است از میان غله که میخواهید  
 اهل خود را یا پوئانیدن ایشان یا آزاد کردن یک برده پس هر که نیاید این مذکور را پس کفارت او سه روز و نوزه  
 گرفتن است این است کفارة سوگندان شما وقتی که سوگند خورید و محافظت کنید سوگندان خود را همچنان چنان  
 میفرماید خدا تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما نگرانید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن  
 عمر انه کان یقول من حلف یمین فلو کذبها فحنث فعليه عتق رقیبة او کسوة عشرة مساکین من  
 حلف یمین فلم یؤکد فاحنث فعليه اطعام عشرة مساکین کل مسکین مدمد من خطه فمن لم  
 یجد فضیام ثلثة ايام عبد الله بن عمر میگفت هر که سوگند خور و قسمی پس موکد ساخت آن قسم را بعد از آن حاشیة شد  
 پس بروی واجب است آزاد کردن برده یا پوئانیدن ده مسکین و هر که سوگند خور و قسمی پس موکد ساخت  
 آن را بعد از آن حاشیة شد پس بروی لازم است طعام دادن ده مسکین برای هر مسکینی یک یک و از گندم  
 پس هر که نیاید پس لازم است بروی روزه گرفتن سه روز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه  
 کان یقول المراد اذا کذب الیمین عبد الله بن عمر آزاد میکرد و چند بار وقتی که موکد ساخت قسم را قال مالک  
 فاما التوکید فهو حلف الا انسان فی التمی الواحد یؤدی فیه الا یمین میثا بعد یمین بقوله والله لا  
 انقصه من کذا و کذا لحلف بذلک مرارا متلا او اکثر من ذلک قال فکفارة ذلک واحدة مثل کفارة الیمین

عن الصادق عليه السلام قال انما الدنيا دار غربة فمن استقام بها لم يضره غيبتها

گفت مالک گوید نه است که سوگند خور دومی و یک چیز کر کند و در آنچه قسمها را قسم بعد قسم مانند گفتن او و الله کم  
گفتم ازین قیمت مثلا و همچنین قسم خور و آن لفظ چند بار سه بار یا زیاده از آن پس کفایت آن یک کفایت است مانند  
کفایت یمن بفرق **باب** قد اطعم و الکسوة و در بیان اندازه خوراندن و پوشاندن **مالک**

عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال ان يكفر عن يمينه باطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد من خنطة  
مختصر عبد الله بن عمر كفارة ميدا و از سوگند خود بطعام دادن ده مسکین هر مسکینی را یک مد از گندم **مالک**

عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار انه قال ادركت الناس وهم اذا اعطوا في كفارة اليمين اعطوا  
مدًا من خنطة بالمد الأصغر و او اذ لك مخبز يا عنهم سليمان بن يسار گفت یا قسم مردان را و ایشان و  
گویند او در کفارت سوگند میدادند یک مد از گندم بود کم وزن و دیدند این را کفایت کننده از خود و قال مالک

أحسن ما سمعت في الذي يكفر عن يمينه بالكسوة انه ان كسى الرجل كساء ثم ثوبا ثوبا وان كسى النساء  
كساءهن ثوبين ثوبين در دعا و خدا و ذلك ادنى ما يجزى و كلاً في صلوة گفت مالک بهترین ثوبی که  
نشینم در باب کسی که کفارت دهد از قسم خود پوشاندن هر آنکه او اگر پوشاند مردان را باید که پوشاند ایشان را یک  
یک و اگر پوشاند زن را از پوشاند ایشان را دو دو جامه خار و کرته و این ادنی چیزیست که کفایت میکند هر کدام را

و نماز او **باب** يجب الوفاء بالنذر و حجب است و فاكر دن نذر قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا  
وفوا بالعقود ای مومنان و فاكند بعد ما یعنی عهد که با خدا بنید و التزام احکام او تعالی و قال تعالی و فوا  
بالنذر و فاکند نذر و در جماعه که نذر را و فاکند فرمود مترجم گوید چه بر علماء بر آنند که هر که نذر کند طاعتی را  
لازم میشود و وفاء آن اگر چه معلق بخیری نباشد و بعضی گفتند لازم نیست و نذر گرفتن که معلق باشد بخیری **باب**

انما قال الله على ان افعل كذا فذلك النذر و أدخل لفظ النذر و لم يدخل و تسكبه گویند بر مدعی یعنی حجب  
است بر من که بگویم فلان کار را پس آن نذر است و داخل کند لفظ نذر را یا کند **مالک** عن عبد الله بن

ابن جبريت قال قال الرجل وانا يومئذ حديث السن ما على الرجل ان يقول على شئ الى بيت الله ولم يقل  
على نذر مشي فقال لي رجل هل لك ان اعطيك هذا النذر و فنام في يده و تقول على شئ الى بيت

الله قال فقلت نعم فقلت وانا يومئذ حديث السن ثم مكثت حتى عقلت فقيل لي ان عليك  
مشيا فحسبت سعيك السعي فسالته عن ذلك فقال عليك مشي فمشيت قال مالک و هذا لآخر  
عندنا عبد الله بن ابي حنيفة گفت که گفتم شخصی را و من از روز جوان بودم نیست چیزی لازم بر مردان که

عن الصادق عليه السلام قال انما الدنيا دار غربة فمن استقام بها لم يضره غيبتها  
عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال ان يكفر عن يمينه باطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد من خنطة  
مختصر عبد الله بن عمر كفارة ميدا و از سوگند خود بطعام دادن ده مسکین هر مسکینی را یک مد از گندم مالک  
عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار انه قال ادركت الناس وهم اذا اعطوا في كفارة اليمين اعطوا  
مدًا من خنطة بالمد الأصغر و او اذ لك مخبز يا عنهم سليمان بن يسار گفت یا قسم مردان را و ایشان و  
گویند او در کفارت سوگند میدادند یک مد از گندم بود کم وزن و دیدند این را کفایت کننده از خود و قال مالک  
أحسن ما سمعت في الذي يكفر عن يمينه بالكسوة انه ان كسى الرجل كساء ثم ثوبا ثوبا وان كسى النساء  
كساءهن ثوبين ثوبين در دعا و خدا و ذلك ادنى ما يجزى و كلاً في صلوة گفت مالک بهترین ثوبی که  
نشینم در باب کسی که کفارت دهد از قسم خود پوشاندن هر آنکه او اگر پوشاند مردان را باید که پوشاند ایشان را یک  
یک و اگر پوشاند زن را از پوشاند ایشان را دو دو جامه خار و کرته و این ادنی چیزیست که کفایت میکند هر کدام را  
و نماز او باب يجب الوفاء بالنذر و حجب است و فاكر دن نذر قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا  
وفوا بالعقود ای مومنان و فاكند بعد ما یعنی عهد که با خدا بنید و التزام احکام او تعالی و قال تعالی و فوا  
بالنذر و فاکند نذر و در جماعه که نذر را و فاکند فرمود مترجم گوید چه بر علماء بر آنند که هر که نذر کند طاعتی را  
لازم میشود و وفاء آن اگر چه معلق بخیری نباشد و بعضی گفتند لازم نیست و نذر گرفتن که معلق باشد بخیری باب  
انما قال الله على ان افعل كذا فذلك النذر و أدخل لفظ النذر و لم يدخل و تسكبه گویند بر مدعی یعنی حجب  
است بر من که بگویم فلان کار را پس آن نذر است و داخل کند لفظ نذر را یا کند مالک عن عبد الله بن  
ابن جبريت قال قال الرجل وانا يومئذ حديث السن ما على الرجل ان يقول على شئ الى بيت الله ولم يقل  
على نذر مشي فقال لي رجل هل لك ان اعطيك هذا النذر و فنام في يده و تقول على شئ الى بيت  
الله قال فقلت نعم فقلت وانا يومئذ حديث السن ثم مكثت حتى عقلت فقيل لي ان عليك  
مشيا فحسبت سعيك السعي فسالته عن ذلك فقال عليك مشي فمشيت قال مالک و هذا لآخر  
عندنا عبد الله بن ابي حنيفة گفت که گفتم شخصی را و من از روز جوان بودم نیست چیزی لازم بر مردان که

فصل

عقب ابو جعفر

ابن قلاب بن عباس

ثقة الكفاة و

عقبه الشافعي بها

عقبه بن

حسين بن

عقبه بن

عقبه بن

عقبه بن

عقبه بن

گویی برین پیاده رفتن است بجانب خانه کعبه و گفت بر من نذر است که پیاده بروم پس گفت مرا مروی آیا غیبت  
است نذر آنکه به هم ترا این خیال خود و اشاره کرد و بخیری که در دست او بود و تو گویی که بر من پیاده رفتن  
ببوی خدایم گفتم آری پس گفتم آن کلمه را من از روز جوان بودم بعد از آن درنگ کردم تا آنکه هوشیار  
شدم پس گفتم نذر آنکه بر تو واجب است پیاده رفتن پس آمد پیش سعید بن مسیب پس سوال کردم از او ازین  
اجرا پس گفت بر تو لازم است پیاده رفتن پس زقم پیاده گفت ملک و همین است حکم نزدیک باب  
نزدان یحضر ابنه او غیر ذلک مسلم یحیی الشریع لم یفعل و هل فی ذلک کفارة وقتی که نذر کند که نذر کند  
بسر خود را یا سوای آن از آن قسم که مباح نکرده است آنرا شرع نکند آن کار را و آیا درین نذر کفارت لازم  
است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه سمعه يقول انت احراه الى عبد الله بن  
عباس فقالت انی نذرت ان اغتسل فی فقال ابن عباس لا تغتسل ابدا و کفری عن یحیی بن  
عبد بن عباس و کیف یكون فی هذا کفارة فقال ابن عباس ان الله قال والذین یظاهرون منکم  
من ساء لهم ثم جعل من الکفارة ما قد دایت آمدن زنی پیش عبد الله بن عباس پس گفت هر آینه من نذر کردم  
که نذر کنم بر سر خود را پس گفت ابن عباس نذر کن بر سر خود را و کفارت ده از سوگند خود پس گفت هر چه میری که نذر کن  
نزدیک ابن عباس و چگونه باشد درین صورت کفارت یعنی این نذر معصیت است پس کفارت جبرال لازم آمد پس  
گفت ابن عباس هر آینه خدا تعالی فرموده است والذین یظاهرون منکم من ساء لهم بعد از آن مشروعه فرمود و فرمود  
از قسم کفارت آنچه دیدی **باب** من نذر قربة و غیر قربة ترك ملا قربة فیبره و کفارة فی ترک  
هر که نذر کرد طاعتی را و غیر طاعتی را ترک کند آنچه نیت طاعتی در آن و کفارت لازم نیست و ترک آن  
**مالک** عن حمید بن قیس و ثور بن ذی الدلیل انهما اخبراه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
واحداهما یزید فی الحدیث علی صاحبین رسول الله صلى الله عليه وسلم رآی رجلا قائما فی الشتم فقال  
ما بال هذا قالوا نذر ان لا یتکلم ولا یجلس و یصوم فقال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم حرره فلیتکلم لیست ظلم و لیجلس و لیتیم صیامه رسول الله صلى الله عليه وسلم و یدموی را استاده  
در آفتاب پس فرمود و معصیت حال این شخص گفتند نذر کرده است که سخن نگوید و وزیر سایه نباشد و نشیند و روزه  
وار و پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر کنید او را که سخن نگوید و وزیر سایه نباشد و نشیند و تمام کند  
روزه خود را قال یحیی قال مالک لم اسمع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امره بکفارة و قد امره



[illegible][illegible][illegible]

بجملہ

بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجوز لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر تسافر یوم وليلة الا مع فری محرم منها رسول الله صلی الله علیه وسلم ورسوله ولا نیست میچونی را که ایان او رده است خدا و روز آخر که سافرت کند و راه کی بخانه و زنگردین حال که همراه باشد صاحب غایت و محرمیت او باب کراهة الوحدة فلا تسفر اب و مکروه بودن نهان رفتن

ورفع مالك عن عبد الرحمن بن حرملة عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده ان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال الزاكي شيطان والواكيان شيطانان والثلاثة ذكاب رسول الله صلى الله  
عليه وسلم غرود يكسر سوار شيطان هت ود وقتر سوار وشيطان الله وشتر سوار ان هذا مالك عن

عبد الرحمن بن حرملة عن سعيد بن المسيب انه كان يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الشیطان یتم بالواحد والاثنين فاذا كانوا ثلثة لم یتم بهم رسول الله صلى الله علیه وسلم فهو خطا  
قصد راسیدن شقت میکند یک شخص و دو شخص پس و قیقه باشد که قصد راسیدن شقت نکند ایشان  
ستر هم گوید معنی قوله الرکب شیطان است که تنهایی و تنهاری و در سفر از فعل شیطان است سرورین امر  
است که شخص واحد مسافر کنی باشد همراه او کسیکه معاونت کند او را در برداشتن بار و در نگاهبانی مال  
و در خدمت و قیقه که کن باشد یا راه باید گردد و گاری کند و به نوبت قیام خدمت یکدیگر نمایند و نماز را جماعت  
نمایند و اگر تنها مسافر و پیروی نباشد باشد که غسل او بدهد و کفن بپوشاند و دفن کند و کلام کسی را وصیت کند  
و مال خود و بکس بار و کلام کسی بر دارد و ترک او را در رساندن بجانب اهل او بجز کند ایشان را بر مردن او  
و کجای کنندن او و تقسیم کرده شود میراث او و همچنین قباحتهایی و فواید جماعت بسیار است و الله

اعلم يا **باب** قطع القلائد والا تاد من أعناق الابل وبريدن قلایکما وزه کمان از گردن  
ختران **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن جواد بن عقیم ان ابا یسیر الانصاری اخبره انه کان

[illegible][illegible]

والصوفى ولا  
بأس على ميت  
الى دهر راح  
وقل لها  
ولا تقل لها  
الاوتار





رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که فرو و آید بترلی پس گوید این کلمات را عود بکلمات الله التام  
 الحزینی می یابم بخنان خدا که کامل اند از شر آنچه آفریده است پس برکنند حال نیست که ضرر نرساند و از این  
 نا آنگه بگوید **باب** اذا قضي حاجته فليجعل الرجوع الى اهله و قتی که او کند حاجت خود را بر این بگوید  
 که شتاب کند رجوع بجانب اهل خانه خود **صالح** عن يحيى بن ابي بكر عن ابي مسلم التمار عن ابي هريره  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشفر قطع من العذاب يمنع احدكم نوماً و طعاماً و  
 شرباً و اذا قضي احدكم نعمته من وجهه فليجعل الى اهله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود  
 باره از عذاب است باز پیدا روی که از شما از خواب خود غش از طعام خود غش و از انامیدن خود غش و شکر نام  
 کند یکی از شما مقصود از این جانب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب اهل خانه خود **كتاب المرقا**  
 رتالین در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهای مردمان باشد از بیان آیات قدرت  
 و عظمت خدا تعالی و بیان ثقل دنیا و فضایل اعمال بر عقوبت اعمال انهم و بیان عذاب قبر و مهول خرد و  
 جنت و نار و بیان فضیلت صبر و مانند آن وحت بر حسن خلق و کومش خلق بد و مانند آن **باب** کل  
 شیء بقدر بر چیز تقدیر الهی است **صالح** عن داود بن سعد عن عمرو بن مسلم عن طاووس ابا  
 انه قال اذ كنت ناساً من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون كل شیء بقدر و قال طاووس  
 و معت عبد الله بن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شیء بقدر حتى الحجر و النیر  
 طاووس گفت یا قوم جماعتی از اصحاب آنحضرت راضی الله علیه و سلم که میگفتند بر چیز تقدیر الهی واقع میشود و  
 بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس بن خنیسم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلى الله  
 علیه و سلم بر چیزی تقدیر الهی است حتی احمق و دانائی مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و  
 آن نیست که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال بندگان خود است نیک باشند آن افعال باید نوشته است  
 آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و بنده را کس و چهار است کسب  
 و اختیار بنده بر مخلوق است تنها پیدا میکند آن را خدا تعالی و تنیده کسب می نماید و چهار میکنند **باب**  
 اصطلاح آدم و موسی القدر در بیان اهتمام حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر  
**صالح** عن ابي الزناد عن الامام عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حاج  
 آدم و موسی حج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذي احيى الناس و اخرجهم من الجنة

قلت

الایمان بالقدر و انما

لازم و هذا من جمل

الایمان بالله تعالی و انما

العباد و هذا من جمل

عیدم و انما من جمل

هذه من جمل

کسب و انما من جمل

مخلوق و انما من جمل

خارج و انما من جمل

[illegible]

مقام المد والفقار والسبب العادي  
مقام الامارة الطن















وفتحی عنہ بالآخری مسیئة فاذا سمع احدکم الاقامة فلا یشع فان اعظمکم اجرا ابعدهم دارا قالوا لم یسا  
 ابا هريرة قال من اجل كثرة الخطی ابو هريرة یكفیت كیکه وضو كبدین یک كند وضو خود را یعنی برایت ارکان  
 واسبان بعد از آن برای قصد كنده بسوی نماز پس بر آید و نماز خود دست تا وقتی كه قصد میکند بسوی نماز و بر آید  
 نوشته میشود برای او یکی از دو گام او یک حسنه و محو کرده میشود و دیگر گام گناهی پس و فیکه میشود و یکی از شما آقا  
 را پس باید كه شتاب نرود پس هر كس كه بیشتر نماز از روی اجبر كسی است كه دو رتست از روی خانه یعنی مسافت  
 خانه او مسجد و درست گفتند بجهت سبب یا ابا هريرة یعنی زیادتی اجبر گفت از جهت زیادتی گام **صالح**

عن سمی حولی ابی بکر بن عبد الرحمن كان یقول من غدا اودع الی المسجد لا یرید عنیه لیتعلم خیرا  
 او لیعلم ثم یبع الی مینبر کان کالجهد فی سبیل الله یجمع غانما ابو بکر بن عبد الرحمن یكفیت هر كه در نصف  
 نخستین روز بروز و بسوی مسجد یا در نصف آخرین روز بروز و بسوی مسجد را و میکند غیر مسجد را آنجا ند علم خیرایم  
 كند آن را بعد از آن باز گرد و بسوی خانه خود باشد مانند مجاهد و راه خدا است تا كه باز گشته باشد غنیمت حاصل کرده  
**باب** مثل الصلوة فی تکفیر الخطایا بیان صفت نماز و تکفیر او گناهان را **صالح** انه بلغ عن عامر

بن سعد بن ابی وقاص عن ابیہ انه قال قال کان رجلا من اخوان فہم لك احد صا قبل صاحبہ یا بعینہ لیلۃ  
 فذکر كك فضیلۃ الا قلہ عند رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم و ما یدریك  
 لیكن الاخر مستیما قالوا بلی یا رسول الله و كان لا یاس به فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم و ما یدریك  
 ما بلغت به صلوة انما مثل الصلوة كمثل بضر عذب عطر باب احدكم یقع ثم فی كل یوم خمس مرات  
 فایترقن ذلك بقی من و ذنبه فانكم لا تدرون ما بلغت به صلوة سعد بن ابی وقاص گفت بود و در مختصر  
 بر او ریکه گرس مردی از ایشان پیش از او و بچیل شب پس ذكر کرده شد فضیلت شخص اول نزد يك آنحضرت  
 صلی الله علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیہ وسلم آیا بود آن شخص دیگر سلمان گفتنداری یا رسول الله  
 سلمان بود و پریم لك نبود و روی پس فرمود رسول الله صلی الله علیہ وسلم و چه چیز مصلحت ساخت شمار استماع  
 كه رسانید را با مقام نماز او بجز این نیست كه صفت نماز مانند صفت نهی شیرین عقیق است پیش در وازه  
 یکی از شما درمی آید و روی هر روزی پنج بار پس چه چیز برای منید كه میگذازد آن عمل كمر از جرک بدن و  
 پس بر آید شما میدانید نهامی را كه رسانید را با مقام نماز وی **باب** اول ما یستغفیه من عمل العبد  
 الصلوة اول چیز كه نظر کرده شود و روی از منبده نماز است **صالح** عن یحیی بن سعید انه قال بلغنی

ان اول ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان حلت منه نظر فيما بقي من عمله وان لم تقبل منه لم ينظر في شيء من عمله يحيى بن عبيد گفت رسیده است بمن اول چیزی که نظر کرده شود در آن از عمل منده نماز است یا اگر کرده شد نماز را از وی نظر کرده خواهد شد و آنچه باقی مانده است از عمل او و اگر کرده شد نماز را از وی نظر کرده نشود و در هر چه چیز از عمل او **باب** خیر اعمالکم الصلوة بهترین عمل شما نماز است **مالك** انه یبلغنا

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا واعملوا خیر اعمالکم الصلوة ولا یحافظ علی التوکل الا بمؤمن گفت الک که خبر رسیده است اورا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود راست نشوید و احاطه بهیم و جود خیر نتوانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و مداومت نمیکند بر وضو و نماز کمال منبر جم گوید رضی الله عنه شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدایتا صرف کند شقاقت وی باشد و اگر در شهوت و غضب و کینه و عوجاج وی باشد و طاعت خدایتا بغیر خلقی که او را بر آن آفریده اند نیست مثلا شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریاست و پادشاهی صرف کند و بال او باشد و شخصی دیگر را بر علم و انجرام آفریده اند اگر علم برای خدا کند کمال است و اگر برای خوف از اعدای باشد و بال او است همچنین ذکا و ولادت و غیر آن در تفصیل آن طولی دارد و ۲۱۱

در روایت دیگر آمده است و اعلموا ان خیر اعمالکم بحاجی و اعلموا **باب** فضل انتظار کردن برای نماز بعد از الصلوة بعد الصلوة فی المسجد بیان فضیلة انتظار کردن برای نماز بعد از نماز **مالك** عن نعیم بن عبد الله الحفیر

انه سمع ابا هريرة يقول اذا صلي احدكم ثم جلس في صلاته لم تزل الملائكة تقبل عليه اللهم اغفر له اللهم اغفر فان قام من صلاته فجلس في المسجد فتنظر الصلوة لم تزل في الصلوة حتى يصلي ابو هريرة گفت و تئیکه نماز گذارد و یکی از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در و دیوار میگردند و خدا یا میامرز او را با رضا یا رحم کن بر وی پس اگر برخواست از جای نماز کردن خود پیش نشست در ناحیه دیگر از مسجد انتظار میکند نماز را همیشه وی در نماز است تا آنکه نماز گذارد و **باب** اجتناب ملائكة الليل والنهار فی صلوة العصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر **مالك** عن

ابی الزناد عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتابعون نيك ملائكة بالليل و ملائكة بالنهار و يتبعون فی صلوة العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا نيك فيسألهم و هو اعلم بهم كيف تركتم عبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون و انما هم وهم يصلون رسول الله صلی الله علیه وسلم

از بی کبر گری آیند در میان شما یک جمع از فرشتگان در شب و کیم و در روز و تمام جمیع میشوند و نماز عصر و نماز فجر  
بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکنند این نماز خدا تعالی و ابو و مادر است  
بجای نماز که هر دو بجزر گذشتند بندگان را پس بگویند که این نماز را در میان شما که نماز یکبار از نماز یکبار است **باب**  
فضل خصال مسایعلق بالصلوة و در بیان فضیلت خصلتی چند از آنچه متعلق اند به نماز **مالك** عن یحیی بن  
ابن یزید عن الحسن بن ابی مسلم السهمانی عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس  
ما فی النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يسيتموا عليه ولا يسيتموا ولا يعلون ما في التهجير  
لا سيقوا اليه ولو يعلون ما في التهمة والعجم لا توما ولو حبسوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا اگر نماز  
مردمان فضیلتی را که در بانگ نماز وصف اول است بعد از آن غیبت کنند آن و مناقشه نمایند در آن و نیابند  
طریق فیصل کردن مناقشه الا آنکه قرعه زنده بر بانگ نماز وصف اول البتة قرعه میروند و اگر میدانند فضلی که  
در وقت زوال است یعنی در هنگام گرمی رختن برای نماز ظهر بر آئینه شبانی میگردند پس بگویند اگر باند فضلیک و حضور  
نماز غشا و نماز صبح است هر گاه نمی آمدند آنها را و اگر بطریق جواب اند یعنی راه رختن بر دوست و روزافرا باشد  
**باب** فضل سورة الفاتحة و در بیان فضیلت سورة فاتحة **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن يعقوب بن ابي سعيد عن  
حامد بن كزيع عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من لم يقرأ بها فمات من صلاته لم يقرأ فوضع رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يده على صدره وهو يقول ان يحرم من هذا المسجد فقال لا في الايمان لا يخرج من المسجد حتى تعلم سورة ما انزل الله  
في الانجيل ولا في القرآن مثلها قال ابى فجعلت ابطنى في المشى رجاء ذلك ثم قلت يا رسول الله السورة  
التي وعدتني بها فقال كيف تقرأ اذا افتحت الصلوة قال وقروا عليه الحمد وكتب العلماء من حوايت  
على آخرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه السورة وهي السبع المثاني والقرآن العظيم  
الذي اعطيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكره ابى بن كعب راحا حال آنکه نماز میگذارد و پس و قییکه فافهم شد  
از نماز و در سجده افتاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نهاده آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست خود را در دست او و اما  
آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود که بر آید از دروازه مسجد پس فرمود بر آئینه من امید وارم که نه بر سر  
از سجده تا آنکه بیاویزی سورتی که فرو نیامده است و رزقیت و نه در انجیل و نه در قرآن مانند آن گفت ابی  
پس شروع کردم که است که میگردم و رزق خود را امید انجا از آن وعده بعد از آن گفتم یا رسول الله سوره  
که وعده دادی مرا آن کدام است فرمود بگویند بخوانی و قییکه شروع میکنی نماز را گفت پس خوانم پیش

له قلت

ان يسيتموا

يعقوب بن ابي سعيد

الشيخ ابو عبد الله

في الحاجة

لعلق التمسك

٢١٢

ابو اسحق

ابن ابي



قلت یقیناً  
بشید الامیر  
یعنی الخاقانی  
فوت ای حضرت  
انزلت حضرت

۲۱۳

قلت  
تجادل ای تجادل  
الملك في القلعة في  
التي اندفع منه  
العذاب  
انما كان في القلعة  
اي في القلعة  
على نفسه ومعه  
التي والى القلعة  
نزلت

وَجِئْتُ فَمَسَا لَتَمُوَا ذَا يَرْسُولَ اللَّهِ قَالَ الْخَبْرَةُ قَالَ ابهريرة فادرت ان اذهب الى الرجل فاستبرئتم فوكت  
ان يقولوا العدا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فانزلت العدا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ثم ذهب الى الرجل فوجدته قد ذهب ابو هريرة گفت آدم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشنید آنحضرت  
صلى الله عليه وسلم شخصی را که میخواهد قل مو الله احد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب شد پس سوال  
کردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت چه چیز واجب شد با رسول الله فرمود بشت دهب شد گفت ابو هريرة  
پس قصد کردم که بروم بسوی آن شخص پس ثبات دهم او را بعد از ان رسیدم که فوت شود و طعام بپاشت همراه  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اختیار کردم طعام بپاشت را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان رتم بود  
آنمرو پس رتم او را که رفته بود و باب فضل تبارك الذي بيده الملك وريان فضيلت ماله ماله  
عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن عن عوف انه اخبره ان قل هو الله احد قيل ثلث القرآن وانزل الله  
الذي بيده الملك تجادل عن صاحبها حميد بن عبد الرحمن گفت قل هو الله احد بارئ و سيدوم حمد قرآن را  
و رزاق و تبارك الذي بيده الملك خصوصت میکند از طرف خواننده خود یعنی شهادت میکند بر حق و بر اهل حق  
و در تبارك و تعالی و در باب فضل انما فضلك و ريان فضيلت ماله ماله عن زيد بن  
عن ابيان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسير في بعض أسفاره و هم من الخطاب يسير و بعد ليلاه  
عن من نفي فلم يجبه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم سأل فلم يجبه ثم سأل فلم يجبه فقال عز وجل  
ملك عزة ترزت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث حركات كل ذلك لا يجيبك قال عمر بن الخطاب  
يعني حتى اذا كنت أمام الناس فخشيت ان ينزل في القرآن قال فان شئت ان سمعت ما صابروا  
قال قلت لقد خشيت ان يكون نزل في قرآن قال فخشيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلط عليه  
فقال لقد انزلت علي في هذه الليلة سورة هي أحب الي من طالعت عليه الشمس ثم قرأ انما فضلك بمبتلى  
رسول الله صلى الله عليه وسلم سير سكر و بعض فرار خود و عمر بن الخطاب نیز سير سكر و همراه آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم در وقت شب پس سوال کرد و عمر بن الخطاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از چیزی پس جواب داد او  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان از سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس جواب داد او را بعد  
از ان از سوال کرد و عمر بن الخطاب او را پس گفت عمر بن خطاب که کند ترا ما در تو ای عمر فتویش و او ای آنحضرت را صلی الله  
عليه وسلم سب بار و هر بار جواب میداد ترا گفت عمر بن خطاب بنده شتر خود را آگاه کردم پیش من مردمان و شتر  
را و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم گفت که و انتقلت بك لوالدينك الميراث و من ساكنة عالم النعمان بشي خيرا و ذكرت المعظم المثلث

که نازل شود و رباب بن ایمن از قرآن پس وزن کرد و گفت که شنیدم که آواز دهنده را که آواز میداد و مرا گفتیم که  
ترسم که نازل شده باشد و رباب بن ایمن پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سلام گفت بروی پس فرمود  
هر آینه فرود آمده برین شب سورتی هر آینه آن سوره دوست ترست نزدیک من از هر چه روشن شده است بر  
آفتاب بعد از آن خواند آنحضرت **باب فضل ذکر الله تعالی نفیلت ذکر خدا تبارک**  
عن زیاد بن ابی ذیاد قال قال ابوالدرداء الا اخبرکم بخصی اهلکم وارفها فی درجائکم واذکاها عند  
ملیککم وخصیکم من عطاء الذهب والودق وخصیکم من ان تلقوا عدوکم فخصروا احنا فم وخصروا  
اغناکم قالوا بلی قال ذکر الله وقال زیاد بن ابی ذیاد قال ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم  
من عمل اجدی له من عذاب الله من ذکر الله گفت ابوالدرداء آیا خبر ندیم شما بهترین عملها شما و بدترین  
ترین اعمال شما و درجات شما را و پاکیزه ترین عملهای شما نزدیک باد و شاه شما آنچه بهتر است شمارا از دوا و ن  
و نقره بهتر است شمارا از آنکه ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما بنزد گردن ایشان را و ایشان بنزد گردن شما  
را حاضران گفتند آری خبر ده ما را گفت آن ذکر خدست و گفت زیاد بن ابی ذیاد که گفت معاذ بن جبل عمل  
کرده است فرزند آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد او را از عذاب خدا تعالی زیاده تر از ذکر خدا تبارک **باب**  
**الباقیات الصالحات** بیان باقیات صالحات قال الله تعالی و الباقیات الصالحات خیر من ذلک فواب  
و خیرا مملکا و هو خدا تعالی جنات پاینده شایسته بهتر از نزدیک خدا از جهت ثواب و خوب تر از آن جهت امید  
داشتن **صالح** عن حمارة بن صیاد عن سعید بن المسیب انه سمع عمر یقول فی الباقیات الصالحات  
انها قول العبد الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله ..... و لا حول و لا قو الا بالله حمارة بن صیاد  
شنیدم سعید بن المسیب را که میگفت در باب باقیات صالحات هر آینه آنها بهتر است از این کلمات را الله اکبر  
و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله ..... و لا حول و لا قو الا بالله **باب فضل الحمد لله تعالی**  
نفیلت گفتن کلمه الحمد **صالح** عن نعیم بن عبد الله الصبر عن علی بن یحیی الزرقانی عن ابی نعیم  
بن رافع الزرقانی انه قال کنا یوما فیصلی و دام رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما دفع رسول الله  
صلی الله علیه و سلم راسه من رکعته و قال سمع الله لمن حمده قال رجل و دامه و لنا و لك الحمد حمد  
کثیرا طیباً مبارکاً قافیة فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من التکملم رکعاً قال الرجل انا  
یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد رأیت یسعة و ثلثین ملکاً یسبحون ذواهاجهم

گفتند که از جعفر بن رافع گفت نازیکند از دیم اردوی پس پشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس وقتی که  
بر پشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الله من حمده گفت مردی که پشت  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود بر بالای الحمدی آخره ای بر در و گار ماترست تا پیش آفتاب نشی که بسیار است  
و با کبره و برکت نهاده شده و ران پس و قنیکه بازگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ناز فرمود که بود این  
سخن گوینده اکنون گفت آفر و نعم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر آینه دیدم سی و سه  
فرشته را نشانی میکردند این کلمات تا کدام یک از اینها نویسد از نخستین همه **باب فضائل الدعاء و در بیان**  
**فضائل دعا** قال الله تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا این دعا کنید بجناب من تا قبول کنم  
و عاشا را **مالك** عن زید بن اسلم انکما يقول ما من حاج يدعو الا کان بين احدی ثلث ائمة  
سيفجاب له و اما ان یکفر عنه و اما ان یکفر عنه زیر بن اسلم میگفت نیست هیچ دعا کننده که دعا میکند مگر که  
حال او یکی از این سه خصلت یا اینست که قبول کرده شود دعا و یا ذخیره نهاده شود برای او یا زائل کرده شود  
و یا گناهان او یا **باب العزم فی المسئلة و بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال مالك** عن  
ان زاده عن الاحمید عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یقبل احدکم اذا دعا اللهم اخفض  
ان شئت اللهم حتی از شئت لیغفر المسئلة فانه لا منکره که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود باینکه  
گویم یکی از شما و قنیکه دعا کند یا خدا یا یا مرا زمر اگر خواهی یا خدا یا رحم کن مرا اگر خواهی باینکه مقصد تمام کند  
سایس هر آینه محکس چه کننده نیست خدا را **باب** که ائمه الاستیجال فی الدعاء و در بیان کرده بودن  
نشاب طبری در دعا **مالك** عن ابن شهاب عن ابی عبیدة مولى بن اذر عن ابی هريرة ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم قال یجاب لاحدکم ما لم یحفل فقول قد دعوت فلم یستجب لی رسول الله صلی الله  
علیه و سلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای کسی از شما و قنیکه شاب طبری نه کرده است میگویم هر آینه دعا  
کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب السنن ان لا یجوز فی الدعاء ولا یحافظ به سنون است**  
و رد عا که نند خوانده نشود و بیت خوانده نشود از **مالك** عن هشام بن عروة عن ابی هريرة قال انما  
انزلت هذه الاية ولا تجهر بصلوک ولا تقاوت بها و این بین ذلك سبیل فی الدعاء عروه گفت آزل  
شد این آیه و لا تجهر بصلوک الایة و در **باب** دعا منی آیه اینست من دعوت من دعوت من دعوت من دعوت  
از او بجوی من این و ان را بی منی توسط در میان هر و انجا **باب** کلمات مبارکات دعوت من



دعاء النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه کلمات بابرکاتی که روایت کرده خدا را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب او **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول فیقول اللهم فانی الاصابه وجعل اللیل سکننا والشمس والقمر حسابا انقض عنی الدین واغننی من الفقر وامتنع بسمعی وبصری وقوتی فی سبیلک رسول الله صلی الله علیه وسلم دعاء میکرو پس میگفت اللهم فانی الاصابه الخ یعنی ای بارخدا ایای شکافنده صبح ای گرداننده شب را وقت آرام وای گرداننده آفتاب و ماه را روزه بحساب غمخوارا کن از من قرض مرا و بی نیاز کن مرا از فقر و بهره مند کن مرا بشوای من و بیایا من وقوت من در راه خود **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو فیقول اللهم انی اسئلك فقل الخیرات وتوکل المنکرات وحب الساکین واذا اددت فی الناس فتنه فاقضنی الیک غیر مفتون رسول الله صلی الله علیه وسلم دعاء میکرو میگفت بارخدا یا هر آنکه من سوال میکنم ترا کردن کارهای نیک و ترک نمودن کارهای ناپسند و تقویه اراده کنی در میان مردمان فتنه را پس قبض کن مرا بسوی خود غیر فتنه **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنی من ائمة المتقین عبد الله بن عمر و دعا گفت ای بارخدا اگر و ان مرا از جمله بنویان جمعی پرنیزگاران **مالک** انه بلغه ان بالذی دعا کان یقوم من خوف اللیل فیقول نأمت العیون وعادت النجوم وانت الکی القیوم ابو الدرداء برنجاست در میان شب پس میگفت بخواب رفته چشمها و فرو رفته ستارها و تو زنده برپا دازره و تدبیر کننده عالم **باب فضل الثلث الاخر من اللیل** در بیان فضایل سیوم حصه از آخر شب **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله الاغدر عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یقول ربنا تبارک وتعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجب له ومن یدعونی فاعطیه ومن یتقون فی غفر له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و او پذیرد و دعا یا هر شبی بسوی آسمان دنیا نزد یک و قیامه باقی میماند سیوم حصه از آخر شب پس میفرماید کیت که دعا کند بخوابد پس قبول کنم دعا را و او کیت که سوال کند از من پس بدم او را و کیت که طلب کند مرزش گناهان کند از مرز پس بایمزشم گناهان او را **باب تدبیر الغفام باللیل مالک** عن یحیی بن سعید عن ابن شهاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام من اللیل فظفر فی آقی السماء فقال ماذا فثم الله اللیل من الغزای وماذا وقع من الفتن کم من کاسیت فی الدنیا عادیة یوم القیمة ایقله صواب الحج رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible]

علیه وسلم بر جاست و بعضی اوقات شب پس نظر کرد که بر آن آسمان پس فرمود چه قدر گناوه است خدا تعالی شب  
نظر آنها وجه قدر واقع شده است و زمین از قضا بسیار میباشد زن لباس پوشیده و رویا برهنه و در روز  
قیامت بیدار کنید زنان ساکنان حجر امتحان کنید احادیث و آیات متطابره که حقیقتی باشد و صفت تعالی  
زمان و زانیات تخصیص فرموده است بعضی از مندرج بعضی وقایع و اینقدر از ضروریات است که بتواتر تمام  
و نیز از ضروریات ثابت است که وقت آخر شب عمده اوقاتی است که بندگان در آن وقت بپروردگار نزدیک  
میشوند و نزول رحمت الله در آن وقت بیشتر از دیگر اوقات ظهور میکند و قبول طاعات و اجابت دعوات و  
تقدیر حوادث و آنوقت اکثر از اوقات دیگر و اتم میشود و درین حدیث دلیل است بر آنکه معانی مصور میشوند  
در عالمی فوق عالم اسوت و نازل میشوند بر ارض قبل از وجود محسوس که نه پس فتح خرازین و نزول من که بعد از رحلت  
آنحضرت صلعم و اقامت وقت نزول بر آنحضرت متکشف گشت و الله اعلم **باب** فصل صلوة اللیل و در بیان  
فضیلت آن **باب** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال يعقود الشيطان على قافية راس أحدكم اذا هو نام نلت عقد يضرب مكان كل عقدة عليك ليل

طويل فارقده فان استيقظ فذكر الله انحلت عقدة فان توضا انحلت عقدة فان صلى انحلت عقدة

فاجعہ نستیطا طیب النفس والا اصبح خبیث النفس کسلان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و نیز در شیطان بر آخر سری کی از شما و فتنه بخواب میرود و سرگردم میکند بجای هرگز این کلمه را علیک یل طویل فارقد یعنی باقی مانده است بر تو شب در از این خواب رو بس اگر بیدار شو پس یاد کند خدا را کثرت کرده و دیگر اگر وضو کند نشاده کرده و دیگر پس اگر نماز گذارد نشاده کرده و دیگر پس صبح کند با نشاط و خوش

اول و اگر چنین کنند برین دل و کلمند شده **باب** الشهداء سبعة سوى القتل في سبيل الله

شہیدانِ محبت کس اندر سوائے دروازہ خدایا مالک باسنادہ فی قصہ عبادۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم

عبد الله بن ثابت وصيحه النسوة عليه قالت ابنته والله ان كنت لارجوان تكون سهيذا فانك قد

كنت قصيت جهادك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قد اوقع اجره على قدر قيمته و

سوى القضاة وسيد الله المخلص شهيد والقزفة شهيد وصاحب ذات الحجاب شهيد والمطبخ شهيد والمهرق شهيد

والذي عرفت تحت الحدم شهيد والمرءة توفيت بجميع شهيداً عرفت وضرعها اندن نيات قسم محمد اکرم

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |    |     |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| 1 | 2 | 3 | 4 | 5 | 6 | 7 | 8 | 9 | 10 | 11 | 12 | 13 | 14 | 15 | 16 | 17 | 18 | 19 | 20 | 21 | 22 | 23 | 24 | 25 | 26 | 27 | 28 | 29 | 30 | 31 | 32 | 33 | 34 | 35 | 36 | 37 | 38 | 39 | 40 | 41 | 42 | 43 | 44 | 45 | 46 | 47 | 48 | 49 | 50 | 51 | 52 | 53 | 54 | 55 | 56 | 57 | 58 | 59 | 60 | 61 | 62 | 63 | 64 | 65 | 66 | 67 | 68 | 69 | 70 | 71 | 72 | 73 | 74 | 75 | 76 | 77 | 78 | 79 | 80 | 81 | 82 | 83 | 84 | 85 | 86 | 87 | 88 | 89 | 90 | 91 | 92 | 93 | 94 | 95 | 96 | 97 | 98 | 99 | 100 |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|

[illegible]

امید میشدیم که باشی تو شهید پس هر آنکه تو میکردی سامان جهان را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 هر آنکه خدا ایستاد ثابت و شست اجزا و را بقدر نیت او و چه جز را پیش از اینها ده گفتند قتل در راه خدا ایستاد پس  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان مغت اندر سوا می قتل در راه خدا ایستاد مرده بطاعتون شهید است <sup>و فرمود</sup>  
 و مرده بسبب سوختن شهید است و صاحب مرض ذات الحنجرت شهید است و مرده بر مرض شکم شهید است و کسیکه  
 بمیرد و زیاده را قناده شده شهید است و زنی که بمیرد بسبب حمل شهید است **باب المصاب تکفل الله**  
 مصیبتها زائل میکند گنامان را **مالک** عن یزید بن خصیفه عن عمرو بن الزبیر انه قال سمعت ذر  
 النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصیب المؤمن من مصیبت حتى  
 الشوكة الا کفر من خطایه لا یدری یزید ایها قال عوده رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 نمیرد بسلامان هیچ مصیبتی آگه نمیرد او را غاری مگر آنکه عوض آن داده میشود یا گفت زائل کرده میشود گنامان او  
 نمیداند یزید که راوی این حدیث است که که امی کلمه ازین دو کلمه گفت عروه **مالک** عن محمد بن عبد  
 الله بن ابی صعصعة انه قال سمعت ابی الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هريرة یقول قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصیب عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدا  
 تعالی اراده کند و رحق او خیر مصیبت میرساند او را **مالک** انه بلغه عن ابی الحباب سعید بن یسار  
 عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما یرزق المؤمن یصاب فی دله و حاتم حتى یلیق الله  
 و لیس له خطیئة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است سلمان که مصیبت رسانیده میشود او را  
 در فرزندان او و نزدیکان او تا آنکه ملاقات کند با خدا ایستاد و نیت او را هیچ گناهی **مالک** عن سمیة  
 ابی بکر عن ابی صلم السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهدا خمسة المطعون  
 و المبطون و الغرق و صاحب الهدم و الشهيد فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان  
 پنج فرقی اندر مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غرق شدن و صاحب افتاد و دیوار  
 و شهید در راه خدا ایستاد **باب ثواب المريض اذا احتسب جرحه فی مرضه و بیان ثواب بیمار و تنیکه**  
 الجلب اجر کند بصبر و شکر گوید و در بیماری خود **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارک و تعالی الیه ملکین فقال انظر ماذا یقول  
 لعودیه فان هما ذابا حی حمدا لله و اتفی علیه و رفع ذلك الی الله و هو اعلم فیقول لعبده علی ان التوفیق

قلت فقصه  
بالنصب جوابا  
للفقحة القسم  
بفتح المثناة وكسر  
الحاء المهملة و  
تشديد اللام  
ما يخل بما القسم  
وهو العين والواو  
٢٠٢  
بالقسم قوله تعالى  
وان منكم الا وادها  
وتجلى الجوار  
على الصراط  
التكليم  
السنن واللام

ان ادخل الجنة وان انا شفيعته ان ابدل له كما اخيرا من لحمه ودمه اخر من دمه وان اكره عن  
سياتته ..... رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقيقه يمارش وبنده منفرستد بسوی او خدايتا دو  
فرشته را پس نيفرايد بپنيد چه چيز ميگويد بپري کشندگان را پس اگروي وقيقه يمار پريندگان آرمش او  
خدا گفت خدايتعالی را و ثنا گفت بروی برداشته شد اين بقوله بسوی خدايتعالی و او دانا تر هست پس ميگويد  
و عده هست بنده مرا بر زمينه من که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شفا دهم او را و خوشتر  
دهم او را گوشتي بهتر از گوشت او و خوني بهتر از خون او و زائيل کم از دوی گنا مان او را **مالك** عن يحيى  
بن سعيد ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له دجل حينئذ الموت  
ولم يتبل بمرض فقال رسول الله عليه وسلم ويحك وما يدريك لموان الله ابتلاه بمرض يكرهه من  
سياتته مردی رسيد با موت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مردی حالت خوشست او را  
بمرد حال آنکه گرفتار تشديد بپاری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وای باد بر تو چه چيز مطلق کرد ترا اگر  
خدايتا مبتلا ميگرد او را بر مرضي زائيل ميگرد و بسبب آن عرض بعض گنا مان او را **باب** ثواب من مات  
له اولاد اذا احتسبهم در بيان ثواب کسی که مرد او را فرزندان و قيقه طلب اجر کند بصبر بر ايشان  
**مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيقسمه النار الا حلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش مگر برای طلال کردن **مالك**  
عن محمد بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي الضمير السلمي ان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحسبهم الا كانه له خنزير من النار  
فقلت امرأة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اذنان قال او اثنان رسول الله  
صلى الله عليه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کنيد بصبر بر ايشان مگر  
باشند اين فرزندان سيري برای او از آتش و دوزخ پس گفت زنی که نشسته بود زديک آنحضرت صلى الله  
عليه وسلم يا رسول الله اگر ميرند دوتن فرمود يا دوتن **باب** كَيْتِي يَا فَعْتِيْن مَاتَ لَدَيْكَ اَوْ فَاكَتَ  
مِنْ يَدَيْكَ في بيان سخن نغم دهنده برای کسی که مرد او را ميتي يا کم شد از دست او بخيزي **مالك** عن  
يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال هلكت امرأة لي فانا في محمد بن كعب القرظي يعزني بها

فقال انه كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم عابد مجتهد وكانت له امرأة وكان له حجابا ولها حجابات فماتت  
فوجد عليها وجدا شديدا ولقي عليها أسفا حتى خلى في بيت وعلق على نفسه الباب واخشب من الناس  
فلم يكن يدخل عليه احدا وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي حاجة استفتي فيها ليس حجة  
فيها الا مشافهة فذهب الناس ولزمت بابه وقالت مالي منه بد فقال له تايلي ان ههنا امرأة  
ارادت ان تستفتيك وقالت ان اردت المشافهة وقد ذهب الناس هي لا تقارق الباب  
فقال انذروا لها فدخلت عليه فقالت اني جئتك استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت  
من جارية لي حليا فكننت اللبس واخبرته وما نأنا منهم ارسلا الي فيدا فأتته اليهم فقال نعم والله فقل  
انه قد مكث عنك زمانا فقال ذلك الحق لولا انك اياه اليهم حين عادوك في زمانا فقلت اي يحملك الله  
فما سفت علي ما اعادك الله ثم اخذ منك وهو اخق به منك فانصبر ما كان فيه ونفع الله نعوها  
قاسم بن محمد گفت مردی از ان من پسر من محمد بن كعب قرطی تغریه میکرد مراد باب آن زن را  
گفت هرآنکه سخن نیست که بود و زنی اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کننده و بود او را زنی و  
بود شیفته آن زن و دوست داوره او پس هر روز آن زن غمگین شد بروی بغم ندید و یافت بروی می تا  
آنکه تنها شد در خانه و بخت برخود و روزه و دیر کرده شد از مردان پس داخل نشد بروی محکم هر آنکه  
زنی شنید این ماجرا پس او پس گفت هرآنکه مرا بوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم  
کرد از وی و در آن حاجت کفایت نمیکند مرا و آن صورت کرد و بر سخن گفتن با او پس شنید مردان  
از دور و روزه عابد و زنی از زن و لازم گرفت در روزه او را و گفت نیست مرا از طلاقات ادمیم چاره  
پس گفت پیش آن عابد گویند که بر دور و روزه زنی است اراده کرده است که طلب فتوی کند از تو و گفت میخواهم  
نگردد سخن گفتن با او پس شنید مردان و او جدا نشد و از دور و روزه پس گفت عابد و ستوری میداد و او پس  
داخل شد بروی پس گفت هرآنکه ادم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت حاجت است آن کار  
گفت هرآنکه عاریت گرفتم از زنی که همایه نیست زیوری را پس میپوشیدم آنرا و عاریت میدادم آن را  
زمانی بعد از آن آن مردان ادم فرستادند پیش من در باب آن زیور را یا رو کنم آنرا بوی ایشان گفت آری  
بعد اقسام پس گفت هرآنکه آن زیور و رنگ کرده بود و نزدیک من زمانی پس گفت عابد این و رنگ کردن  
زیور و رنگ و اولی تر میکند و تو آن زیور را ایشان و فیکه عاریت دادند ترا زانی پس گفت آن زن

قلت

ما ذكرته من العادة

انما هو من جهة

٢٢١

في رد المحتار

في مجموع الكذب

كان قولك زيدا

اسد اذا ادرك

انه يتجاء ليس

بكذب و اذا ادرك  
انه يحكي ان الموقوف  
فذلك كذب

[illegible]

عليه سلم ذكر بعض عباد بني اسرائيل عبد الله ثمانين عاما او الف شهر لم يمس الله طرفة عين فوجد الصالحين ذلك فنزلت ليلة القدر ١٣

بسم الله الرحمن الرحيم  
 انا محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب  
 اذات الله تعالى  
 وحفظه  
 اياهما في الدنيا والآخرة  
 غفر الله له ولوالديه

قال من تصدق بعدد قمر من كسب حبيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كف الرحمن يترسها  
 له كما يري احدكم فلقه او فصيله حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه تصدق  
 كند صدقه از كسب پاك و قبول نيكند خدايتا گر پاك را جز اين نيم باشد كه مي نهد آن صدقه را در دست  
 خدايتا پرورش مي دهد آن را براي آن صدقه و هنده چنانكه پرورش مي دهد مي از شما بچسب خود را يا بچسب  
 خود را آنگاه ميشود آن صدقه مانند كوه **باب** للسائل حق وان جاء على فرس سوال كننده را حقست  
 اگر چه بيايد بر سب **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعطوا السائل  
 وان جاء على فرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و بپي سوال كننده را اگر چه بيايد بر سب **باب**  
 الصدق بالشيء القليل يا ان صدق بغير اندك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عمر بن معاذ الانه سئل  
 الانصاري عن جدته انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا سماء المؤمنات لا تحقروا  
 احديكن لجاراتها ولو كرام سنة محرق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حقير نرايكي از شما زني را كه مشا  
 و ست يعني بترك ميره و اگر چه بزرگتر شده بدي كند **مالك** عن زيد بن اسلم عن بن جبير ثم الحارث  
 عن جدته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ردوا المسكين ولو بطنف محرق رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فرمود باز گردانيد مسكين را اگر چه بترسيم سوخته باشد **مالك** قال بلغني ان مسكينا استطمع عايشه  
 ام المؤمنين و بين يديها غيب فقالت لا تسان خذ حبة فاعطه اياه فجعل ينظر اليها ويحجب فقالت  
 عايشه اتعجب كم ترى في هذا الحبة من متقال ذرة **مالك** گفت كه خبر سيد مرا بر آنست سئني طلب طعام  
 كرد از حضرت عايشه و پيش او بود و انگور پس فرمود آدمي را بگير كه يانه پس بده آن را بان مسكين پس پديدار  
 بجانب حضرت عايشه و بگير و پس فرمود عايشه تعجب ميكني چه قدر مي نني و دين جبه از هم سنگ ذره **باب**  
 حق الاقارب و بيان حق اقارب **مالك** باسناده في قصته في المحنة حين تصدق بيروحمه قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اري ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة اهل يا رسول الله  
 قسمها ابو طلحة في اقاربه و بنو عمه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو طلحة را وقتي كه قصد كرد بود كه  
 تصدق كند و راه خدا بمر جا بر آنست من صلحت مي نيم كه قسمت كني آنرا درميان اهل قرابت خود و گفت  
 ابو طلحة چنين كنم يا رسول الله پس قسمت كرد آنرا ابو طلحة درميان نزديكيان خود و اولاد و غم خود **مالك**  
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى معصمة عن سليمان بن ميسرة انه قال دخل رسول الله

و ضم الاول بذات  
 الحافضا و فصيله  
 هودك السائقة  
 من قلت  
 هو على معصية  
 المدرة و استجاب  
 فضل حاجات  
 المسلمين

۲۲۳

من قلت  
 لا تحقرن احدكم لغيره  
 ان تعصى الله  
 جارتها شيئا  
 ولو جسد  
 شاه محرق الكرام  
 جرد كرام



صلی اللہ علیہ وسلم بیت میمونہ بنت الحارث فاذا اصباح فیہا یمن ومعد عبد اللہ بن عباس ومحمد بن الولید فقال من این لکم هذا فقالت اهدتہ لی اختی ہزلیۃ بنت الحارث فقال لعبد اللہ بن عباس ومحمد بن الولید کلا فقالا اولاً تا کل انت یا رسول اللہ فقال انی تحضر فی من اللہ حاضراً فقالت میمونہ استسقیک یا رسول اللہ من لہ عندنا فقال نعم فلما شرب قال من این لکم هذا فقالت اهدتہ لی اختی ہزلیۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادایتک جادیتک التي استأخرت فی ختمہا اعطینہا اختک وصلى بها وحملک تنجی علیہا فانه خیر لک واعمل عند رسول اللہ وراۃ میمونہ بنت حارث کہ کی از ازوج آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگاہ آنجا سو سوار است و رانوسما بیضہ است ومہمرا آنحضرت عبد اللہ بن عباس ومحمد بن الولید بود پس فرمود از کجا آمدن این طعام گفت میمونہ ہدیہ فرستادہ بن خواہر من ہر لیلہ دختر حارث پس فرمود عبد اللہ بن عباس ومحمد بن الولید را شما بخورید اینان گشتند تو نیمخوری یا رسول اللہ؟ گشتند حاضر میشو و نزدیک من از جانب خدا می آید حاضر شوند و میگویند آیا نوشانیم ترا یا رسول اللہ از شیری کہ نزدیک ما است پس فرمود آری پس قتیکہ نوشید فرمود از کجا است شما را این شیر پس گفت میمونہ ہدیہ فرستادہ برای من خواہر من ہر لیلہ پس فرمود رسول اللہ میمونہ را آیا دیدی تو آن شیر خود را کہ طلب شورت کردی از من در آزاد کردن او بدہ اورا بخور خود و وصل کن بانقرات خود را آنحضرت کند اورا ہر آئینہ این چیز بہتر است ترا **باب فضل کفالة الیتیم** فضیلت خبر داری کردن **مالك** عن صفوان بن سليم انه بلغ ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا وکافل الیتیم لہ او لغيرہ فی الجنة کھاتین اذا اتقی واستاد باصبعہ الوسطی والتي علی الابهام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من و خبر داری کنندہ و تربیت نمایندہ یتیم و آن یتیم از آن او باشد یا از غیر او و بہشت مانند این دو انگشت باشیم و قتیکہ بر نیزگاری نماید و اشارہ فرمود با انگشت وسطی و انگشتی کہ متصل بہام است **باب** لا یأخذ الصدقة الا باضطراد کیر و صدقہ الا باضطرار **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن عیمرہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال والذي نفسی بیدہ لان یأخذ احدکم جبلة یتطلب علی لہم خیر من ان یأتی رجلاً اعطاه اللہ من فضلہ فیسأله اعطاه او منعه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود قسم بذاتی کہ نفس من دوست و دوست آنکہ گیر و کی از شمار یسان خود را پس ہیرم کند بہ بخت خود بہتر است از آنکہ باید و پیش مردی کہ دادہ است اورا خدا تعالی از فضل خود دینی تو اگر ی پس سوال کند از وی

میدهد و بگوید ایضا و یا غنی **مالک** عن نافع عبد الله بن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو  
على المنبر وهو يذكر الصدقة والتعفف عن المسئلة اليد العليا خير من اليد السفلى واليد العليا هي  
المنفعة والسفلى هي المسئلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بفرمود  
و او ذکر میکرد صدقه را و خود را باز داشتن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا  
کننده است و دست زیرین سوال کننده است **مالک** عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال ليس للمساكين هذا الطواف الذي يطوف على الناس فتروا الفقراء والمعتصمين  
والمعتصمين في لوائح المساكين بل رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن الناس له فتعففوا  
ولا يقوم فيسأل الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودست مسکین حقیقی طواف کنند که بر میگردد بر رویان  
پس از میگردد و اندازد و یک قدم و یک خرد و خوا گفتند پس کیست مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی یابد  
مال را که برای احتیاج گرداند و از او مظلوم نمیشوند مردمان بروی تا صدقه داده شود و او را بینی خیزد و تا مال نکند از مردمان  
**مالک** عن زيد بن اسلم عن أبيه قال قال عبد الله بن لاریم أذلقني علي بن عبد الله المطالي استعملوا عليه أمير  
المومنين فقلت نعم فكل من الصدقة فقال عبد الله بن لاریم اتعجب ان رجلا يادنا في يوم حار فكل ما  
تحت اذنه و وضعه ثم اعطاه فشر به قال فحدثت و قلت يغفر الله لك انقول و امثل هذا فقال عبد  
الله بن لاریم انما الصدقة ان تسلم الناس بغيا و ما عنهم فقلت عبد الله بن لاریم اسلم را کالات کن مرا شتری  
و شتر را سبک روا طلب کنم از امیر المومنین که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفت  
عبد الله بن لاریم ایادوست میدارد که مردی فربه در روز گرم بنویسد برای تو آنچه زیر از او است و میان  
ران و وعانه را بعد از آن بده ترا پس بنوشی آنرا گفت پس خشم گرفتم و گفتم خدا یا مرا زود ترا یا میگوید مرا آن  
این سخن پس گفت عبد الله بن لاریم جز این نیست که صدقه و سهم مردمان است بشوند آنرا از خویش **باب**  
ما نقصت صدقة من مال ناقص کرد صدقه مال را **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول  
ما نقصت صدقة من مال وما زاد الله عبدا بغيا و ما تواضع عبدا لله الا دفعه الله قال مالک  
لا ادري أين يقع هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالک شنید عطاء بن عبد الرحمن را که میگفت  
ناقص کردیم صدقه مال را و زاده نمیدهد خدا تعالی بنده را بسبب عفو که عزت را و تواضع نکردیم بنده را  
خدا را که بر میدارد و خدا تعالی مالک گفت نمیدانم که این حدیث بر دهنده میشود و نبی نیست کرده میشود





گفت سخن جان است که گفته بودم **باب ثواب الجهاد** فی شهر رمضان و در بیان ثواب عمره و رمضان  
 عن یحییٰ بن ابی کزانه سمع ابابکر بن عبد الرحمن یقول جاهدت اخواتی فی رمضان و سلم علیہ و سلم قال  
 انی کنت تبجھرت فی الحج فاعترض لی فقال لهاد رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتمر فی فی رمضان فاون عمره  
 فیه کثیرة اذن فی منی انصرت صلی الله علیه و سلم بکنت برائت من یان کرده بودم برای حج پس عارضی پیش  
 آمد مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم او را که عمره کن در رمضان پس برائت عمره در رمضان و انما حج  
**باب فضل الجهاد فی سبیل الله و بیان فضیلت جهاد و راه خدا** **ما لک** عن ابی الزناد عن  
 الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل العنایت  
 القائم الدائم الذی لا یقتر من خلوة ولا صیام حتی یرجع رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود منعت جهاد  
 کننده در راه خدا ایستای مانند صفت روزه داری و نماز شب گذارنده هست عمل و امان کننده اندر می شود از  
 نماز و از روزه تا آنکه باز گردد **ما لک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم قال تکفل الله من جاهد فی سبیله لا یجرح من حیة الا للجهاد فی سبیله و تصدق طایفة  
 ان یدخله الجنة او یرده الی مسکنه الذی خرج منه ما قال من اخرج او غنیمة رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود ضامن شد خدا ایستای کسی را که جهاد کرده است در راه او بر نمی آرد او را از خانه او اگر جهاد در راه خدا  
 و باورد او را شتن و عدا بی او که داخل کند او را بهشت یا باز آرد او را از خانه او که بر آید او را از آن با وجود آنچه  
 حاصل کرد از اجر یا نصیبت **باب فضل الجهاد فی الجرح** بیان فضیلت جهاد در **ما لک** عن یحییٰ  
 بن عبد الله بن ابی لمعة عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذهب الی قتال  
 یدخل علی ائمه حوام بنت ملحان فطعمه و کانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل علیها رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فاطعمته و جلست فطعمه و راسه فنام رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم استيقظ  
 و هو یضحک قالت فقلت ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عزموا علی غزاة فی سبیل الله فیکون  
 فیهم هذا الجهر ملکوا کثیرة و مثل الملوك علی الایسترة یشک استیق قالت فقلت یا رسول الله ادع الله  
 ان یجعل فیهم قد عالما ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ و هو یضحک قالت فقلت یا رسول الله  
 ما یضحکک قال ناس من امتی عزموا علی غزاة فی سبیل الله فیکون فیهم هذا الجهر ملکوا کثیرة و  
 مثل الملوك علی الایسترة کمال قال فی الایسترة قال فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعل فیهم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و

قال انش من الاولين قال لو كنت الجحر في زمان معاوية بن ابي سفيان قصر عشت داتها حين خرجت  
من الجحر فقلت لو رسول الله صلى الله عليه وسلم معنا واكمه وفتيكه ميرت بسوى قبا واصل مشد برام حرام شست  
لحان پس طعام حاضر ميكردن وپس انحضرت صلى الله عليه وسلم و بود ام حرام در نگاه عباد بن كثر و اصل شد بروى  
الله صلى الله عليه وسلم روزى پس طعام خوراند انحضرت را صلى الله عليه وسلم و شست پيش مسجد از سر بارك  
انحضرت صلى الله عليه وسلم پس بخواب رفت انحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان بيدار شد حال اكلمه بخند گرفته  
ام حرام پس گفتم چيز در خنده مى ارد و ترايا رسول الله فرمود جماعه از امت من نموده شدند بمن و حاليكه  
باشند و در راه خدايتعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال اكلمه با دشان ان باشند شسته برخنها يا گفت مانند  
با دشان ان شسته برخنها شك ميكند سخن كه كه لم كلمه فرمود پس گفتم يا رسول الله دعا كن بجناب خدايتا كه سوار  
كنند مرا از جمله ايشان پس دعا كرد براى وى بعد از ان نهاد سر بارك خود را پس بخواب رفت بعد از ان بيدار  
شد خنده كنان گفت ام حرام پس گفتم يا رسول الله چيز در خنده مى ارد و ترا گفت جماعه از امت من نموده  
شدن بمن و حاليكه غازى باشند در راه خدايتعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال اكلمه با دشان ان باشند شسته  
برختن ما يا گفت مانند با دشان ان شسته برخنها چنانكه فرموده بود و در مرتبه اولي پس گفتم يا رسول الله دعا كن  
بجناب خدايتا كه كنند مرا از جمله ايشان فرمود و از جمله نختنيان گفت ان پس سوار شد و دريا در زمان  
معاويه پس انكند شد از جانور سوارى خود و فتيكه را مازنيان دريا پس بر باب فضل الشهادة  
في سبيل الله بيان فضيلة شهادة و در راه خدايتا مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي صالح السمان عن  
ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو لان استقى على امتي لاجبت ان لا يتخلف من  
سيرة نوح في سبيل الله ولكن لا احد ما احلهم عليه ولا يجدون ما يهلون عليه فخرج حون و شق  
عليهم ان يتخلفوا بعدك فخرجت ابي انايل في سبيل الله فاقبلتم احيى فاقبلتم احيى فاقبلتم احيى فاقبلتم احيى فاقبلتم احيى  
الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بنودى خوف اكلمه شقت اكلمه بر امت خود دوست داشتنيك تا نم سیر  
بشتم هم نكردى كه برون مى آيد در راه خدايتالى و لكن نميایم آنچه سوار كنم ايتا زاربان و نمي يانيد چرك  
سوار شوند بران تا بركند و شاق شود بر ايشان كه باز مانند از رفاقت من پس دوست داشتم كه چنينك  
ميكردم و در راه خدايتالى پس شسته شوم باز زنده كرده شوم من پس كشته شوم باز زنده كرده شود مرا پس  
كشته شوم مالك عن ابي الزناد عن الامام جعفر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

لَقُلْتُ  
اِنَّكَ لَمَّا جِئْتَ  
بِجُوهٍ مَّأْسَاةٍ

قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَدِدْتُ اَنْ اِقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاَقْتُلَ نَفْسًا اَوْ يُقَاتِلَ نَفْسًا اَوْ يَمُوتَ  
ابوهريرة يقول ثلثا اشهدك بالله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست دوست هرگز نه آرزو کردم که من کارزار کنم در راه خدا تعالی بر  
کشته شوم بعد از آن زنده کرده شود مرا یک هفته شوم باز زنده کرده شود مرا یک هفته شوم ابوهریره گفت  
سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود **مالك** عن ابي الزناد عن  
الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يفتك الله يوم القيمة الى رجلين  
يقتل احدهما الاخر كلاهما يدخل الجنة يقال هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيقال  
فيقتله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و بخند خدا تعالی التفات کرده بوی و شخص میکند که از ایشان  
آن دیگر را مردود داخل شوند و در پشت کارزار میکنند این یک در راه خدا یک هفته میشود بعد از آن رجوع محبت  
میفرماید خدا تعالی بر آن کشته بر کارزار میکند در راه خدا بر شهید میشود **مالك** عن ابي الزناد  
عن الاعمش عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يكلم احد  
في سبيل الله والله اعلم بمن يكلم في سبيله الا جاء يوم القيمة ووجهه يعب عما للون لون  
دم والريح يستك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست دوست زخمی  
کرده میشود محسوس در راه خدا آیتها و خدا تعالی و از دست کسی که زخمی کرده میشود در راه خدا اگر کسی او را زخم  
نیامد مال که زخم او را و انت بخون رنگ مانند رنگ خونت و بوی مانند بوی مشک **مالك**  
عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعب في الجهاد و ذكر الجنة و دخل من الانف  
ياكل تمرات في يده فقال اني لم يعل الدنيا ان جلست حتى افزع منها من فوجي ما في يده فحل بسيفه  
فقاتل حتى قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم غبت فرمود و در راه خدا و با دو ایتان در دست  
و مردی از انصار بخورد خرا چند که در دست او بود پس گفت هر آنکه من جرییم بر دنیا اگر نشنیم تا و شنیم  
تا رخ شوم از این خرا پس منیخت آنچه در دست او بود پس حمله کرد و بشیر خود پس کارزار کرد تا آنکه  
کشته شد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل قال العز و غزو ان فخر في الكوفة  
و يأس فيه الشريك و طالع فيه ذوالا هم و يمتنع فيه النساء فذلك الغز و خير كله و غزوا  
ينفرو في الكوفة و لا يأس فيه الشريك و لا طالع فيه ذوالا هم و لا يمتنع فيه النساء فذلك الغز و خير كله و غزوا

عن ابي هريرة



غزائست که خرج کرده میشود در آن سال که بخونجوی محبت و مهر بنویسند و با شریک و فراموش و اگر کرده میشود صاحب امر را  
و احترام کرده میشود و از فساد این غزائست همه آن و قسم دیگر از غزائست که خرج کرده میشود در آن تمام نصیر  
بخونجوی محبت و مهر بنویسند و با شریک و فراموش و اگر کرده میشود صاحب امر را در آن و احترام کرده میشود و از فساد و  
بسیار این غزائست که نمیکند صاحب آن غزائست که نفع و زیاده را بر سر و با شریک و فراموش و اگر کرده میشود صاحب امر را  
بسیار این غزائست که نمیکند صاحب آن غزائست که نفع و زیاده را بر سر و با شریک و فراموش و اگر کرده میشود صاحب امر را  
عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیہ انہ قال جاء  
رجل الی رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال یا رسول الله ان قلت فی سبیل الله منابر اخصب منابر  
عمرمک برکف الله عفی خطایای فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم نعم فلما اذبر الرجل ناداه رسول  
الله صلی الله علیہ وسلم أو احر به فتوحی له فقال له رسول الله صلی الله علیہ وسلم کیف قلت فاعاد  
علیه قوله فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم نعم الا الدین کذلک قال لی جبریل آدم روی کتبا  
انحضرت صلی الله علیہ وسلم بر گفت یا رسول الله اگر گشته نوم و راه خدا حال آنکه نمیکند و با شریک و فراموش  
کنده اجر روی آورده میباشم بر جنگ نهشت داده جنگ آیا ای کند خدا تعالی از این گنا مان مرا بر فرمود  
رسول الله صلی الله علیہ وسلم آری بر فتنه نهشت کرده روان شد و از داد او را انحضرت صلی الله علیہ  
وسلم یا حکم فرمود بخواندن او بر و از داده شد حکم انحضرت صلی الله علیہ وسلم او را بر فرمود و انحضرت صلی الله علیہ وسلم  
بگو گفتی بر دیگر غرض و سخن خود را بر فرمود رسول الله صلی الله علیہ وسلم زایل کند خدا تعالی گنا از اگر فرض را بر این حقوق  
العباد و همچنین گفت مراجع بریل **باب** وجوب الاحتصام بالکتاب والسنه و در بیان وجوب جنگ  
و در کتاب و سنت **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ترکتم فیکم العرب  
من تفضلوا ما تمسکم بهما کتاب الله و سنته فبینه رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود گذاشته ام در میان  
شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه جنگ در زمین بدان کتاب خدا تعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیہ وسلم  
**باب** فضل من دعا الی هکذا میان فضیلت شخصی که دعوت میکند بجانب هدایت **مالك** انه بلغه  
ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ما من داع یدعو الی هکذا الا کان له مثل اجر من تبعه لا  
ینقص ذلك من اجرهم شیئا و ما من داع یدعو الی ضلالة الا کان علیه مثل او ذامم لا ینقص  
ذلك من او ذامم شیئا رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود است بیم دعوت کننده که بخوابد بسوی هدایت

مگر که باشد اورا مانند اجر کسی... که سیر می او کند و کم میکنند از اجر را ایشان چیزی نیست هیچ جز آنکه بخواند  
سوی گمراهی مگر که باشد روی مانند گناهمان این از اجتناب گناهمان بی روان او واقف نمیکند از گناهمان ایشان چیزی  
**باب التلطف فی الامر بالمعروف و در امر معروف مالک** انه بلغه ان طلحة  
لعمر بن عبد العزيز كتب اليه يذكر ان رجلا منع ذكوة ماله فكتب اليه يحثون دفعه ولا تأخذ منه ذكوة  
مع المسلمين قال فيبلغ ذلك الرسل فامتد عليه فأدى بعد ذلك ذكوة ماله فكتب حامل عمر عليه  
يد كوله ذلك فكتب اليه عمران خذ هاتين عالمي ازان عمر بن طغيز زمامه نوشت بسوی او ذکر میکرد که هر چه  
نمیدهد زکوة مال خود را پس نوشت بجا اب او عمر بن عبد العزيز که گذار او را دیگر از دی زکوة همراه سلمان  
گفت رسید این خبر آن شخص را پس نوار شد روی پس داد بعد از آن زکوة مال خویش پس نوشت حامل عمر  
او ذکر میکرد برای او این اجر را پس نوشت عمر بن طغیز بسوی عامل آنکه بگیرد و آزار از وی **باب عذاب**  
**العامة بعمل الخاصة اذا قصروا في النعم عن المنكر و بیان عذاب عام سبب عمل خاصان و قیقه تعصیه کنند**  
نه از منکر **مالک** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت يا رسول الله انك وفينا  
الصلحون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم اذا كنتم تحببت ام سلمة زوجة آنحضرت صلی الله علیه و  
سلم التماس نمود که بر رسول خدا ای ملاک شویم ما حال آنکه در میان ما نیکو کاران چندین فرمود آنحضرت صلی  
علیه وسلم آری و قیقه پیدا شود بسیار شستی **مالک** عن اسمعيل بن حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز  
يقول كان يقال ان الله تبارك وتعالى لا يعذب العامة بذنب الخاصة ولكن اذا اعتزل المنكر حياء  
استحقوا العقوبة كلهم عمر بن عبد العزيز گفت که گفته میشد و زنان چنین که عذاب نمیکند خدا بیما عامه را به  
گناه خاصه لیکن و قیقه کرده شود کار بد علانیته سخت عقوبت شوند همه ایشان **باب فضل الاعتزال عن الناس**  
اذا اخاف منهم فتنبها فان قيلت گوشه گیری از مردمان و قیقه خوف نشدن از ایشان معلوم کند **مالک**  
عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي معصعة عن أبيه عن أبي سعيد الخدري انه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بك ان يكون خير مال المسلم غنم تتبعوها شعف الجبال ومواقع القطر  
يعود يمينهن الفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و نزدیک است که باشند بهترین مال مسلمانان رسته گران  
بی رود و سبب آن لبندی که هم را و جای افتادن قطر را میگردد و بدین خود انداخته **مالک** عن عبد  
الله بن عبد الرحمن بن عمر الاضاحي عن حماد بن يسا انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

۱۰ قلت  
تفصیلاً کلی  
اعلام ۱۰

الا أخبركم بخير الناس منزلاً يصل الخبز بعنان فوسى بجاهد في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلاً  
بعده رجل معتزل في خميسة يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويعبد الله وحده ولا يشرك بمشيئته  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود يا خبرنم شمارا بهترين مردان از روی منزله مرو كه بدست گرفته  
لكم سب خود را اجبا و ميكنند در راه خدا يا خبرنم شمارا بهترين مردان از روی منزله بعد از اين يعني  
بعد از آن مجاهد و سبت كه گوشه گرفته است در میان ربه بر پا مي دارد و نماز را و ميدهد زكوة را و عبادت  
ميكنند خدا تنها را و شر يك نفر نميكنند با او كسي را **باب** ترك ما يشغل عن ذكر الله و ترك مجري  
كه مشغول ميكنند از ايد خدا و ايتام **مالك** با سنده اهدى ابو جهنم بن حذيفة لوسول الله خميسة  
شتر و ايتام علم فتشده فيها الصلوة فلما انصرف قال يعني لعائشة ددني هذه الخميسة الى ابي جهنم  
فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكاد يفتني بريد فرستاد ابو جهنم براي آنحضرت صلى الله عليه وسلم كي چاره  
از خود ايزا علم بود پس حاضر شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن خميصه بنماز پس وقتيكه از نماز گفت  
يعني حضرت عائشة را باز گردان اين خميصه را بسوي ابو جهنم پس هر آينه من نگاه كردم بسوي علم آن در نماز  
پس نزديك بود كه مشغول گردانم را **مالك** من عبد الله بن ابي بكان رجلاً من الانصار كان يصلي  
في حائط له بالقيظ و كان من اودية المدينة في زمان التمر والفضل قد ذللت فهي مطوقة بنورها فظفر  
اليها فاعجب ما راى من نمرها ثم دجج الى صلوته فاذا هو لا يدري كم صلى فقال لقد اصابتني في مالي  
هذا فتنة جاء عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذكر له ذلك وقال هو صدقة فاجله في سبيل  
الخير فباع عثمان بن عفان بخمسين الفاضل في ذلك المال الخمسين مروى از انصار نماز ميكنند و در وقت  
از آن خود در وادي قف كه وادي است از واديهار مدینه در زمان خرا حال آنكه خرايانان بسبب بسياري  
خوشه سافر و كرده بودند پس آن خرايانان طوق پوشانیده شده بودند بسوي ابي نظر كرد و آن مردانهارى را  
آن خرايانان پس خوشوقت ساخت او را آنچه و ايزا حال خرايانان بعد از آن بازگشت بسوي  
نماز خود پس نگاه وى نميداشت كه چه قدر نماز گذارده است پس گفت و ردل خود هر آينه وسيد مرا بسبب  
مال من قننه پس آمدن حضرت عثمان و وى از روز خليفه بود پس ذكر كرد بشرا و اين اجرا و گفت آن  
بوستان صدقه است پس نه او را در راه خير پس فروخت آنرا حضرت عثمان به بخابه هزارين ناميده شد  
آن بوستان بخمسين **باب** سبعة ظلم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فمت كس انك در مى بر

۳۳۳

۱۰ قلت  
تفصیلاً  
ادعوى معلوم ۱۰

خدايتعالی ایشان در سایه خود و زکیت سایه الاسایه او تعالی مالک عن حبیب بن عبد الرحمن  
 الانصاری عن حفص بن عاصم عن ابی سعید الخدری او عن ابی هريره انه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم سَبْعَةٌ يَطْلُمُ اللهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ اِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابٌ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ  
 الله وَدَجَلَ قَلْبُهُ مَعْلُوقٌ بِالْمَسْجِدِ اِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُوذَ بِالْيَمِينِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللهِ اجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ  
 وَتَعَزَّوْا وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خَالِيًا مِنْ قَلْبِهِ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَرَجُلٌ دَعَتْهُ ذَاتُ حَسَبٍ جَمَالٍ فَقَالَ  
 اخُافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَخَفَا هَاجَتُهُ لَا تَعْلَمُ بِهَا كَمَا تَشْفِقُ بِمِثْرِ رَسُولِ  
 السَّوْدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَغْتَبَنٌ مُتَشَكِّكٌ دَرَمِيٌّ رُوِيَ عَنْ خَدَائِعِ تَعَالَى اِيَّاهاُ زَاوِيَهُ خُورُوزِيهِ كَيْفَ سَأَلْتِ  
 اَكْرَسَايَةَ اَبَاوِشَاهُ وَاَدْرَكُ جَوَانِي كَيْفَ بَدَا شَدَّ هَيْتِ دِهَادَتِ خَدَائِعِ تَعَالَى وَمَرَدِيهِ دَلَّ اَبَا زَلْتِي هَيْتِ بِحَدِّ قَتْلِكُمُ  
 بِرَمِي اَيِّدِ از سَجْدَةِ اَكْمَهْ بَا زَكُو دِيوِي اَوْدَانِ وَخَفْصِ كَيْفَ كَرْدِ شَتِي كَرْدِ زِدِ رَاهِ خُدَايِمُ شَدَّ بَرْدِ دُرْدِ  
 وَتَفَرَّقِ شَدَّ بَرْدِ شَتِي وَمَرَدِيهِ يَا دُرْدِ خَدَائِعِ تَعَالَى رَا تَهَا از دَلِ خُودِ بَسِ جَابِي شَدَّ وَخَشَمِ اَوْدِ مَرَدِيهِ خَوَانِدِ  
 اَوْرَا زِي صَاحِبِ غَرَّتِ وَاَلِ بَرِ كَفْتِ هَرَا كَمَنُ مِنْ مِثْرِ سَمِ از خَدَائِعِ تَعَالَى بِرُورِ دُكَارِ عَالَمِهَا وَمَرَدِيهِ دَر رَاهِ  
 خَدَائِعِ صَدَقَةِ اَوْدِ بَسِ نِهَانِ كَرْدِ اَزْزَا اَكْمَهْ نِيدَانِدِ دَسْتِ جِيَا دَا بَجِي مِيدِدِ دَسْتِ رِهْتِ اَوْبَابِ ۲۳۴۲  
 عَقُوبَةُ خَفَايَا مِنْ اَلَا تَمُ دَرِيَانِ عَذَابِ خَصَلَتِهَا اَزْ كَنَاهِ مَالِكُ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ اَنَّهُ بَلَغَهُ عَنْ عَبْدِ  
 الله بْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ قَالَ مَا ظَهَرَ الْغُلُولُ فِي قَوْمٍ قَطُّ اَلَا اَلْقِيَتْ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّحْبُ وَكَانَتْ فِي الزَّانِقِ قَوْمٍ  
 قَطُّ اَلَا كُنُزُهُمْ الْمَوْتُ وَلا تَقْعُ قَوْمٌ الْمَكْيَالُ وَالْمِيزَانُ اَلَا قَطَّعَ عَنْهُمْ الرِّزْقَ وَلا حَكَمَ قَوْمٌ بَغْيِ الرِّقْ  
 اَلَا فَتَنِي فِيهِمُ الدَّمُ وَلا خَيْرَ قَوْمٍ بِالْعَهْدِ اَلَا سَلَطَ عَلَيْهِمُ الْعَدُوُّ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبَّاسٍ كَفَتْ ظَاهِرُنْشَهُ اَسْتِ  
 غُلُولِ دَرِ بِيَمِ قَوْمِي بَرَكَزْ كَرَا كَمَهْ اَنْدَا خْتِ هَيْتِ خَدَائِعِ تَعَالَى دَر دَلِ اِيْثَانِ تَرْسِ بِيَمِ وَظَاهِرُنْشَهُ هَيْتِ زَاوَرِ قَوْمِ  
 بِهِيْكَاهِ مَكْرِ بِيَارِ وَاقِعِ شَدَّ دَر اِيْثَانِ مَوْتِ وَاقْعُ نَهْ كَرْدِ بِيَمِ قَوْمِي بِمَآئِدِ وَتَرَا زِ وَاَكْمَهْ اَز دَشْتِ اَز اِيْثَانِ  
 خَدَائِعِ تَعَالَى رَزَقِ رَا وَحَكْمِ نَهْ كَرْدِ بِيَمِ قَوْمِي بَغْيِ حَقِ مَكْرُ ظَاهِرُ شَدَّ وُورِ اِيْثَانِ خُونِ اَحَقِ وَنَهْ شَكْتِ هَيْتِ بِيَمِ  
 قَوْمِي عَهْدِ رَا كَمِ مَكْنِدِ خَدَائِعِ تَعَالَى بَر اِيْثَانِ وَشَمِ بَا بَابِ فَضْلِ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللهِ وَرَبِّانِ فَضِيلَةِ  
 بَايَمِ دُوشْتِي دَا زَنْدِ كَانِ بَرَايِ خَدَائِعِ تَعَالَى مَالِكُ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَعْمَرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ  
 سَعِيدُ بْنُ سَيَّادٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللهَ يُبَادِلُكَ وَتَعَالَى  
 يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّ الْمُتَحَابِّينَ لِيَلْبَسُوْا لِيَوْمِ الْيَوْمِ اَللَّهُمَّ فِي ظِلِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَسُوْلُ السَّوْدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۲۲۵

فاذا انقض الله العبد قال مالك لا احسب الا الله قال في البعض من ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قتيكه دوست ميدارد خدايتعالی بنده را ميگويد جبريل را يا جبريل مرا نده دست و نهم طلاق من رايست تو دوست گير او را پس دست ميگيرد او را جبريل بعد از آن نما ميگيرد جبريل در اهل آسمان كه مرا نده خدا تعالی و دوست دهنده است فلان را پس دست داريد او را پس دست دارند او را اهل آسمان بعد از آن نهادم ميشود براي او قبول و رزمن و قتيكه ناخوش دارد و خدايتعالی بنده را گفت مالك نديدانم آنحضرت صلى الله عليه وسلم گر كه فرموده است در باب نفوس آنچه ذكر كردند در باب حب مالك عن عمه ابى سهيل بن مالك عن ابى عن كعب الاحبار رايته قال اذا احببتكم ان تعلموا اما للهد عند دبر فانظروا ما يتبعه من حسن التناء كعب احبار گفت و قتيكه بخوابيد كه بدانيد كه چه مرتبه است بنده را از ويك برورد و گاه خود پس برينيد كه چه جزايي و وي آيد از نماي مردمان كتاب فضل اجل الستة العلماء بيان فضيلت يميني با علماء مالك انه بلغه ان لقمان الحكيم اوصى ابنه فقال يا بني حالي العلماء و راجعتهم و ركنيتك فان الله يحيي القلوب بنور الحكمة كما يحيي الارض الميتة يعا بل لقمان حكيم و ميت كرد و پسر خود را برگشت اي پسر من يميني كن يا عالمان و مرصحت كن با نشان بدو را زوي خود پس مرا نده خدايتعالی زنده ميسازد و لها را بنور طم بنما كه زنده ميسازد زمين مرده را به باران بزرگ مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابى طلحة عن ابى حمزة مولى عقيل بن ابي طالب عن ابى واقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سينا هو جالس في المسجد والناس معه اذا قيل فقول ثلثة فاقبل اثنتان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم و ذهب واحد فلما وقع على رسول الله صلى الله عليه وسلم سلما فاما احدهما فواى فوجت في الحلقة فجلس فيها و اما الاخر فجلس خلفهم و اما الثالث فادبر و اهرب فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا احبوا عن النفر الثلثة اما احدهم فآوى الى الله فآواه الله و اما الاخر فاستعصى فاستعصى الله منه و اما الثالث فاعرض فاعرض الله عنه ابو واقد ليني گفت در آن هنگام كه رسول الله صلى الله عليه وسلم نشسته بود در سجده مردمان با او بودند نگاه روي او در دهنه كس پس آمدند و كس رفت يك كس پس و قتيكه نهادند و كس نزد يك آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام گفتند اينك از نشان فرموديد و طلقه پيش نشست و در آن فرج و اما آن ديگر پيش نشست پس پشت اينان و اما آن سيموم پس پشت داد و روان منده پس و قتيكه فاجو شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از سخن خود فرمود يا خبر ندانم شمار از مال اين سه كس را يكي از نشان جاي گرفت

قلنت  
الربان المطر عظيم  
القطر

٢٣٤  
قلنت

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

قلنت فآواه الله يعني ازل

ن

بسمی خدا بر جای داد او را خدا و اما آن دوم پس جیاکر و از خدا پس جیاکر و خدا نیالی از روی و اما آن و دیگر هر که  
 اعراض کرد خدا نیالی از روی یعنی ختم گرفت خدا نیالی بر روی و بی نصیب ساخت او را از زیر **باب** الترضیب  
 فی الملقی الحسن و در غیبت و او را خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال اخذنا او عنانی به رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم حين وضعت رجلي في القنطرة قال لي احسن خلقك للناس معاذ بن جبل  
 معاذ بن جبل گفت اخبرني كيف وصيت فرمود بان رسول الله عليه وسلم وقتی که نهادم پای خود را در رکاب شتر  
 بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردان ای معاذ بن جبل **مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال  
 بلغني ان المولى بك بحسن خلقه و حبه القائم بالليل الظاهري بالهواجر يحيى بن سعيد گفت که خبر رسید  
 یعنی شریف برانته مردوری یا بدست نیک خلق خود درجه یک که نیاز شب متاوه باشد و شبیه بروزه نشسته  
 باشد و نیز روز **مالک** انه بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت لانيتم حسن  
 الاطلاق فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اخلاق **باب** فضل العهد  
 و التوبة بیان فضیلت میان روی در وجه معاش و بر واری **مالک** انه بلغني عن عبد الله بن عباس انه  
 كان يقول القصد والتوبة وحسن السمات جزء من خمسة وعشرين جزء من النبوة عبد الله بن عباس  
 میگفت میان روی در امر معاش و بر واری و خوشنوی حسنه است از بیست و پنج حصه توبه **باب** مداواة  
 الناس و رصفت مداراة کردن با مردان **مالک** انه بلغني عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم  
 انها قالت استاذن رجل على النبي صلى الله عليه وسلم قالت عائشة وانا معه في البيت فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم جس ابن العشير ثم اذن له قالت عائشة فلم استجب ارسعه فخطت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم معه فلما خرج الرجل قلت يا رسول الله قلت فيه ما قلت ثم لم  
 تنسب اني خطبت معه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من شر الناس من اتفاه الناس  
 لشيء ثم ان حضرت عائشة مرويت که دستور می طلب کرد شخصی از حضرت صلی الله علیه وسلم و من ان حضرت  
 بودم در خانه پس ان حضرت فرمود بر قبيله است این شخص بعد از آن دستور می داد او را گفت حضرت عایشه  
 پس رنگ نه کردم از آنکه شنیدم بسم کردن ان حضرت صلی الله علیه وسلم با او پس فیکه بر آمد آخر در خانه  
 انتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن و رنگ نه کردی از آنکه بسم کردی با او پس فرمود  
 ان حضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه بدترین مردان کسی است که برهنه کند مردان از ملاقات از جهت

قلت

الحسن الحسن الحسن  
 كثرة منها الحسن  
 في الزمان والحسن  
 الاصل منه الجود  
 العفو عن ظلم الناس

قلت

قلت

قلت

قلت

قلت



الحمد لله  
قلت  
قوله ما لا يعنيه  
اي ميغنيه

برخوی او باب فضل ترك الرجل ما لا يعنيه و فضيلت ترك كردن مرد چیزی را که در کار نیست او را  
مالك عن ابن شهاب عن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه و  
قال من حسن اسلام المؤمن تركه ما لا يعنيه رسول الله صلى الله عليه و لم يفرموا اذ كمالوا و احسن ما  
است ترك كردن آدمی آنچه در کار نیست او را باب الاقبال على الصغاف و احسن ثم يديهم  
و ريان فضيلت متوجه شدن بر حال ضعیفان و حسن خبرواری کردن با ایشان مالك عن هشام  
بن عروة عن ابيه انه قال انزلت عيسى و قولي في عبد الله بن ام مكتوم جاء الى رسول الله صلى الله  
عليه و سلم فجعل يقول يا محمد استأذنني و عند النبي صلى الله عليه و سلم جعل من عظام المشركين  
جعل النبي صلى الله عليه و سلم يقول يا بافلان هل ترى عياقوا  
باسا فيقول لا و لا و لا و ما ادرى بما تقول باسا فانزلت عيسى و قولي ان جاءه الاكهي عروته  
که فرود آورده شد عیسی و قولي و باب عبد الله بن ام مكتوم آدمی بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس  
شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنوقت مروی  
بود از عظامی مشرکین پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از وی و متوجه بود بر آن و دیگر که از روستا  
مشرکین بود و میفرمود ای فلان آیا منی بخیر میگویم عیسی پس میگفت او منی قسم بخورم که منی بنیم  
بخیر میگویم عیسی پس فرود آورده شد عیسی و قولي ان جاره الامی باب في كل ذات كبد  
و طبخة الجور احسان با هر جانوری که بگریزد و ارد و اب است مالك عن سمیعی مولى ابی بکر عن ابي  
سلمة السكاني عن ابيه روى ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال بينا رجل يمشي بطريق اذا اشتد  
عليه العطش فوجد بئرا فنزل فيها فشرب فخرج فاذا كلب يلهث يا كل التري من العطش فقال انزل  
فقد بلغ هذا الكلب مثل الذي بلغ حتى فنزل المقيت فلكا خفقه ثم امسكه بفيه حتى رقى فسقى  
الكلب فشكر الله له فغفر له فقالوا يا رسول الله ان لنا في البهائم الاجر فقال رسول الله صلى الله  
عليه و سلم في كل ذات كبد و طبخة اجر رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود در آن هنگام که گریخت  
و در راهی نگاه داشت رسید او را تشنگی پس یافت جایی پس فرود آمد در آن جابه پس آب خورد و پس برآمد  
و دید آنجا گوسفندی را که زبان بری آورد و از دامن خود و بخورد خاک نمناک را بسبب تشنگی پس گفت آنم و بر آن  
رسیده است این گوسفند از تشنگی مانند آنچه رسیده بود من پس فرود آمد و در جابه پس پر کرد و موزه خود را بپوشانید

نگهداشت آنرا بدان خود آنگه برآمد پس آب نوشانید گ را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل پس پادشاه  
 او را بگفتند یار رسول الله آیا ما را در جانوران فرو می ست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یضم  
 که بجز تر دارد و آب است یا **باب فضل الحیاء بیان فضیلت حیا مالک** عن ابن شهاب عن  
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمار عن رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی رجل وهو یحط  
 آحاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم دَعُرْ فَاِنَّ الحیاءَ مِنْ اَیْمَانِ رَسُوْلِ اللهِ  
 علیه و سلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آفرینید میگفت برادر خود را در آب حیا پس فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم گذار او را بر آئینه حیا از ایمانست **مالک** عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزد  
 عن زید بن طلحة بن دکانة یروعه الی النبی صلی الله علیه و سلم کُلُّ دَیْنٍ خُلِقَ وَخُلِقَ الْاِسْلَامُ لِلْحَیَاءِ  
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر دینی را خلق است و خلق دین اسلام حیا است **باب فضل**  
**کلم الغیظ فضیلت فرو خوردن شتم مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن یزید  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیس الشَّهَادَةُ بِالصَّغَرَةِ اِنَّمَا الشَّهَادَةُ الَّذِیْ یَمْلِكُ نَفْسَهُ  
 عند الغضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پهلوان بیت آنکه کشتی گرفتن میطلاند مردم را خبر  
 نیت که پهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود نزو دیکشتم **مالک** عن ابن شهاب عن  
 حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلاً أتى الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یارسول  
 الله عَلَّیْهِ کَلِمَاتٌ اَعِیْتُسْ مِنْهُ وَلاَ تُکَلِّمُ عَلَیْ فَاَسْتَفِی فقال رسول الله لا تغضب هر آینه مردی را  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم برگفت یار رسول الله تعلیم کن مرا خجسته که گذران کنم چسب آن  
 و بسیار فرار بر من که انگاه و اموشن خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم خشم بگیر **باب**  
**ذم الشَّصَاءِ وَالحَقْدِ** **باب ذمت کینه مالک** عن سهیل بن ابی مسلم السماء عن ابی بکر  
 ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال تَقَعُّ ابوابُ الْجَنَّةِ یَوْمَ الْاِثْنِیْنِ وَالحَفِیْنِ  
 لکل عبد مسلم لا یشک بالله شیئاً الا دَجَلَ کانت بینہ و بین اخیه شَحَاءٌ فِیْهَا اَنْظُرُوا هَذِیْنِ  
 حتی یصططحا اَنْظُرُوا هَذِیْنِ حتی یصططحا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کناده کرده و بنمود در و از  
 بهشت روز دوشنبه و روز پنجشنبه امر زید و بنوده مسلمان را که شریک قرار نیندازند باخبر را که مردی  
 که بود و در میان او و در میان برادر او کینه پس گفته میشود بنی ملائکه را که مهلت میدادین و شخص ملائکه





















گفت حضرت عایشه وهر آنکه دیدم آنحضرت را صلعم که فرو روی آدم بروی وحی در روزی سخت سرد  
 پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه جمیع مبارکات جاری میشد بر حق **باب**  
 هذی النبی صلی الله علیه وسلم در بیان خصلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب  
 عن عروة بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت لحذیر رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم فی امرین قط الا اخذتینهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان ابعدا للناس منه وما  
 انتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه الا ان تصکت حرمة الله فینتقم الله بها حضرت  
 عایشه فرمود اختیار داده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو کار همچو گاه اختیار میفرمود آسان  
 ترین هر دو را و قتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو تریز  
 مردمان بودی از وی و انتقام کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای نفس خود و قتیکه بر خسته شود  
 حرمی از آن خدا تعالی انتقام میکشید برای خدا تعالی بسبب آنحضرت **مالک** باسناده کان رسول  
 الله علیه وسلم یعود المساکین و یسأل عنهم رسول الله صلی الله علیه وسلم یارب ربی میفرمود و مکنار  
 و سوال مینمود از حال ایشان **مالک** باسناده ان حیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الطعام صنع له قال انس قد هبت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الى ذلك الطعام فحرب  
 بالیخیز من شعیر وحر قافیه دبا و در زی خواند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم لبوئی که ساخته بود  
 برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت انس رقم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوی آنطعام پس  
 نزدیک گردانید بوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گمانی از جو و شور بای که در وی کدو بود و **مالک**  
 باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذي نفسی بید لو افاؤ الله علیکم مثل ستم نساء  
 نعم القسمة علیکم ثم لا یجد فیخیلا ولا جباناً ولا کذاباً رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود  
 قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست اگر عاید گرداند خدا ستم بر شما نمند و رختها میخیلا و تنها  
 چهار پای از هر آنکه قسمت میکنم آن را بر شما بعد از ان می یامیدم راخیل و نه بزدل و نه دروغگو **مالک**  
 ان بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من نبی الا وقد دخی غمما قبل و انت یا  
 رسول الله قال وانا صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودیت پیغمبر یا  
 که جرانیده هست ربه گوشت از آنکه نشد و تو هم با رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و من نیز خیزیده ام

قلت المتنك  
 تحقیق المتنك واصله  
 ۲۴۹



ایضا نقل  
قوله صلى الله عليه  
عليه

خواهد بود و جنگ و جدل تا روز قیامت **باب** شفاعت النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات  
من امته و بیان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مر و از امت او مالک عن  
علقه بن ابی علقمه عن امهاتها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیل فلکس نیا به ثم خرج قالت فاموت جادیتی بریره  
شیعه فابعثته حتى جاء البقیع فوقف فی اذناه ما شاء الله ان یقف ثم انصرف فسبقت  
بریره فاحببته فلم اذکوله شیئا حتى اشیع ثم ذکرت ذلك له فقال انی بعثت الی اهل البقیع  
لاصلی علیهم حضرت عائشه فرمود برخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس بنشینید جاها را خود  
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم رود پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم به بقیع پس ایستاد و در جانب متصل مدینه از بقیع تا وقتی که خدا تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد  
از آن بازگشت پس بیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا این گفتم که مردم نیز  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چندی تا آنکه در وقت صبحه در آمد بعد از آن گفتم آن ماجرا پیش او صلعم  
پس فرمود هر آنکه من فرستاده شدم بسوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما آکوم الله  
نبیه صلی الله علیه وسلم زیاده الماء والطعام بسبب در بیان اکرام خدا تعالی به پیغمبر خود صلی  
الله علیه وسلم بافرایش آب و طعام بسبب او مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه عن  
انس بن مالک انه قال رایث رسول الله صلعم و كانت صلوة العصر فالتمس الناس وضوء  
فلم یجدوه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء فی انا فوضع رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فی الاناء یدیه ثم امر الناس یتوضئون قال انس فرایت الماء شیخ من تحت اصابعه فقیما  
الناس حتی توضؤوا عند آخرهم انس گفت و یدم رسول الله صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز  
عصر رسیده بود پس طلب کرد مردم روان آب وضو را پس نیاقتند آنرا پس آوردند و شد پیش آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم آب وضو را آوردی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آذ و دست مبارک  
خود را بعد از آن فرمود و مردمان را که وضو کنند ازین آب گفت انس پس دیدم که روان می شود آب از زیر  
انگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردم روان تا که وضو کردم تا آخر ایشان



صالح عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة کلام  
 سلیم لقد سمعت صوت رسول الله صلعم ضعیفا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شیء فقال  
 نعم فاخرجت اقراصا من شعیرة اخذت خمارا لها ثم لقت الخبز بعضه بعض ثم دسنت تحت  
 یدى ودثنتی ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قد هبت به فوجدت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا فی المسجد ومعه الناس فقمت علیهم فقال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم ادسلك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم لمن معه قوموا قال فانطلق وانطلقت بین یدیهم حتی جئت ابا طلحة فاخبرته  
 فقال ابو طلحة یا ام سلیم قد جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس ولیس عندنا من الطعام  
 ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتی لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو طلحة معه حتی دخلا رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 هلی یا ام سلیم ما عندك فانت بذلك الخبز فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمت و  
 عصرت علیهم سلیم علة لها فادمنرتهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله ان  
 يقول ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم  
 فاكلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتی شبعوا ثم  
 خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة حتی اكل  
 القوم کلهم و شبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا گفت انس که گفت ابو طلحة بزن خود ام  
 سلیم را کشته شنیدم آواز آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضعیف شده و شناسم و برین آواز آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم گریه کنی را پس ایست پیش تو چیزی گفت آری هست پس بر آور و کرده چند از جو بعد از آن  
 گرفت و انسی از آن خود و پنج پیدمان را به بعضی آن بعد از آن در آور و از آن بر دست من و کل جاو  
 پوشانید مرا بعضی از آن بعد از آن فرستاد مرا ابو ایمن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بروم انطعام را  
 پس رفتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نشسته در سجده و آنحضرت مروان بودند پس ایستادم بر ایشان  
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا فرستاده است ترا ابو طلحة گفت آری فرمود فرستاده است برای طعام  
 گفتیم آری پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم با مروان که همراه او بودند بر خیزید گفت انس پس رفتم





جامعه دیگر گفت اش پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله منہم شذافہا و  
 منقطع شد راہ ہائے نبی سبب شدت باران و ہلاک شدند و اوشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 ای بار خدا یا بار بر بختی کہ بہا و قلہا و در میان و او بہا و جای روئیدن و رختان گفت راوی پس فرمود  
 ابراہیم بنہ ماخذ و در شدن **باب** ما اکرمہ الله تعالی باجساد المعنیات فکان کما أخبر و  
 بیان اگر ام خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخیر و ادن اخبار غیب پس میو و جہا بخیر میسر  
**مالک** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يشير الى المشرق ويقول انا القسرة هنا من حيث يطلع قرن الشيطان عبد الله بن عمر  
 ویدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارہ میفرمود بسوی مشرق و میگفت ہر آئند فتنہ کہ بر می آید شاخ شیطان  
 یعنی مشرق متبرجم گوید چہین واقم شد کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودہ بود زیرا کہ اختلاف امر خلافت و  
 سقا کہ مردمان بر آن ظاہر شد و مذہب اہلہ اکثر آن در مشرق بود کہ عراق و خراسان باشند **مالک**  
 باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج فيكم قوم تحفرون صلواتكم مع صلواتهم  
 صياكم مع صياهم واعمالكم مع اعمالهم يقرؤون القرآن ولا يحيا ورحلجوكم بموتون من الدين كما  
 يمزق السهم من الرمية تنظروني الضل فلا تروني شيئا تنظروني القبح فلا تروني شيئا تنظروني الكثر  
 فلا تروني شيئا وتمام في القوي رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواند بر آمد و در میان شما قومی کہ بی  
 قدر دانید نماز خود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزای ایشان و عمل خود را برابر عملهای ایشان  
 میخوانند قرآن را حال آنکہ قرآن تجا و زین کنند از کلام ایشان بدہای ایشان نمیرسد پاک بر آند از دین خباثت  
 بر می آید تیر از شکاری کہ سوی او تیر انداختہ باشند گاہ میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و گاہ میکنی در  
 چوب تیر پس نمی بینی چیزی و گاہ میکنی در بر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در سوار متبرجم گوید این دفعہ  
 جہا بخیر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا کہ خواہم بر آمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنہ  
 و ایشان منکر بودند و عرض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنجہ ثابت شدہ است وجود آن با حدیث  
 مشہورہ و قتال میکرد با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنہ تا آنکہ اکثری را کشت  
**مالک** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال کان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم اذا ذهب الى قباء يدخل على أم حرام بنت ملحان فكلعبر وكانت أم حرام تفت عبادة بملحان

ما قلنا  
 قد وقع في الحلق  
 اختلال من الحلق  
 تقاطع الناس عليها  
 وظهور الدل في الحلق  
 الكثر في المشرق  
 العراق وخراسان  
**ما قلنا**  
 قد وقع في الحلق  
 سمة في الحلق  
 في زمان سمي  
 يذرون حوص النبي  
 الله عليه وسلم  
 ٢٥٥  
 ما قلنا  
 المشقة في الحلق  
 السليم فقاموا على  
 رضي الله عنه في  
 في الحلق

فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمته وطبست ثقبلي واسر فنام رسول الله صلى الله عليه  
وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عزموا  
على غزاة في سبيل الله يركبون نجم هذا البحر ملوكا على الامة او مثل الملوك على الامة ليشكوا  
قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعاهم ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ  
وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عزموا على غزاة في سبيل الله  
يركبون نجم هذا البحر ملوكا على الامة او مثل الملوك على الامة كما قال في الاولى قال قالت  
فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاقلين قال فركبت البحر في زمان  
معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دابتها حين خرجت من البحر فحككت بود رسول الله صلى الله  
عليه وسلم معنا وبألمة هرگاه ميرفت بسوی قبادا اخل مشد برام حرام بنت ملحان پس طعام حاضر میکرد و پسر  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود ام حرام در نگاه عبادت بن صامت پس داخل شد بروی رسول الله صلی الله  
عليه وسلم روزی پس طعام خورائید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نشست ام حرام می جدیدیش را از مبارک  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بخواب رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه می خنید  
گفت ام حرام پس گفتم چه چیز در خنده می آر در آیا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودارند بن من در  
حالیکه غازی باشند در راه خدا یا سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان بنشینند بر تختها یا گشتند  
پادشاهان نشسته بر تختها ننگ میکند اسحاق که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا یا  
که معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای او بعد از آن نهاد سر مبارک خود را پس بخواب رفت بعد  
از آن بیدار شد خنده کنان گفتم ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز در خنده می آر در آن گفتم جماعه  
از امت من نموده شدند بن من حالیکه غازی باشند در راه خدا یا سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان  
باشند نشسته بر تختها یا گشتند پادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در کرة اولی پس گفتم یا رسول  
الله دعا کن بجناب الهی که کند مرا از جمله ایشان فرمود تو از نخستانی گشت انس پس چهار شد و در بار و زان  
معاوی بن ابی سفيان پس انگذند خدا را جزا نو سواری خود وقتی که برآمد از میان دریا پس برود صالک  
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابی زهير انه قال سمعت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يقول يقول النعم فيا قى قوم يسعون فيكلون باهلهم ومن اهلهم والذين



خدا تعالیٰ اور اصلی السلام بریدن جنت و دوزخ و سچ بن مریم علیہ السلام و غیر ان **صالح** است  
 فی منقہ صلوة الکسوف قالوا یا رسول اللہ داینا کہ تناولت شیئا فی مقامیک هذا قد دایت ان  
 تکفکت فقال انی دایت الجنة فتناولت منها غنقودا و لو اخذتہ لاکتمت منه ما بقیت الدنیا و را  
 النادر فلم اذکا لیوم منظر اقطع و دایت اکثر اهلها النساء قالوا لم یا رسول اللہ قال یقرن کل  
 ایتقرن بالله قال یقرن العشر و یقرن الاحسا لو احسنت الی احد یهن الذم کلہ ثم دات  
 منک شیئا قالت ما دایت منک خیرا قط گفتند صحابہ یا رسول اللہ و دیدیم ترا کہ دست انداختی بر چیزی  
 تمام خود بعد از آن و دیدیم کہ باز بگشتی بر گشت ہر آنیہ من و دیدیم بہت را پس دست انداختم بسوی خوشہ  
 انکور و اگر میگردم از البتہ بخور و دید از آن تا و قتیکہ باقی ماند دنیا و دیدم دوزخ را پس ندیدم مانند دیدن امر و  
 نمانشی ہولناک تر بچگاہ و دیدم کہ زیادہ تر اہل دوزخ زمان اند گفتند یا رسول اللہ چرا ایسان زیادہ تر  
 اہل نار شدند فرمود با سبب کسی گندگفتند یا رسول اللہ آیا کافر میشود بخدا فرمود بلکہ با سبب کسی نمیشوند  
 شکر احسان میشوند اگر احسان کنی بسوی کسی از ایشان تمام عمر بعد از آن بہ بنیاد از تو چیزی یعنی خلاف مرضی گوید  
 ندیدم از تو بچگاہ جزئی **صالح** عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 قال ادانی اللیلۃ عند الکعبۃ فرایت رجلا آدم کاحسن ما انت لای من آدم الرجال لہ لیلۃ کاحسن  
 ما انت دای من اللہم قد رجھا فہی قطرماء متکئا علی رجلین و علی عواقب رجلین یلوف بالکعبۃ  
 فسالت من هذا قیل لی هذا المسیح ابن مریم ثم اذا انا برجل جعد قطط اعدو العین الیمنی کانھا  
 عینہ طافیۃ فسالت من هذا قیل هذا المسیح الدجال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بخواب  
 بینم خود را امشب نزدیک کعبہ پس دیدم مردی رنگ او سفیدی بسیار آیمختہ مانند یکوترین آنچہ دیدہ باشی  
 از مردانی کہ رنگ سفیدی بسیار آیمختہ باشند مرد را موی سر بہت یکوترین آنچہ دیدہ باشی از موی سر نہان  
 کردہ بہت از اہل از آن موی بچکد آب کبہ کردہ بر کتف دو مرد و طواف میکرد کعبہ پس پرسیدم کیست این  
 شخص گفتہ شد مرا این سچ ابن مریم بہت بعد از آن ناگاہ من رو برویم شخصی رنگ موی نہایت رسیدہ  
 بیش موی کور بہت جنم بہت او گو یا چشم او درہ انکور بہت از آب بر آمدہ پس پرسیدم کیست این گفتہ شد  
 این سچ و حال بہت **باب** ما اکرمہ اللہ تعالیٰ بانہ کان یروی من و دای طہرہ کما کان یروی من قبل و  
 بیان آنچہ اکرام فرمودہ بہت خدا تعالیٰ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بانکہ میدید از پس پشت خود چنانچہ بہت



۲۵۹  
عنه قلت  
وقوله الرقيق لا حظ  
اي اخذت الرقيق  
الاعلى وهم جماعة  
الانبياء الذين  
يكنون اعلى عليين  
وقيل هو من اصحاب  
الرافضة والرافضة  
الرافضة والرافضة  
الرافضة والرافضة  
عنه قلت  
وقوله اصمت الى ما  
اذن بها الله

أذنيها للخدمة



أنحضرت صلى الله عليه وسلم يهود ودرمی یافت خدمت و محبت اور اصلی الله عليه وسلم بعد از ان متالم میشد از  
جهت نیافت آن سعادت و صبر میکرد بران حاصل میشد و او را بخلیم و هرگاه میرسد او را بصیتی در اهل  
و مال او پس فکر میکنند دران محبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول ایشان تا آخر ایشان  
حقیر شمار و در پهلوی آن محبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک جنس و فرس  
نماید رای آن **باب** حکم توکة النبی صلی الله علیه وسلم علم میراث آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
**مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان از واج النبی صلی الله علیه  
وسلم حين توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم أردت ان یبعثن عثمان بن عفان الى ابی بکر  
الصديق فیسألنہ میراثن من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت لهن عائشة رضی الله عنہا  
اليس قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تؤدث ما ترکنا صدقة <sup>للمسلمين</sup> زمان آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم و قبیکه متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که بفرازند حضرت عثمان را پیش ابوبکر الصديق یر  
سوال میکردند از وی میراث خود از ترکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت ایشانرا حضرت عائشة آیا گفت  
است رسول الله صلی الله علیه وسلم میبخش و ارث نمیشود آنچه گذاشته ایم پس آنصدقه است **مالك** عن  
ابی الزناد عن الأعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقسم و دیتی دینا اذا  
ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة ابوبکر ریه روایت کرد که هر آینه رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فرمود که هر که از ان من دیناری را آنچه گذاشتیم بعد نفقه زمان من و خرج عامل من پس از  
صدقه است **باب** آداب ابی بکر رضی الله عنه عذات النبی صلی الله علیه وسلم در او را کردن ابوبکر  
صديق رضی الله عنه و عذای آنحضرت راصلی الله علیه وسلم **مالك** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن انه  
قال قدم علی ابی بکر الصديق مال من البحرین فقال من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم  
وای او علة فلیاتنی فجاء باین عبد الله فحقن له ثلث خفصات آمیش ابوبکر صديق بالی اجاب  
بحرین پس فرمود هر که را باشد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عده پس باید پیش من پس آمیش ابوبکر  
بن عبد الله پس دست گرفته و او را راسته بار **باب** سیرة ابی بکر الصديق رضی الله عنه و فضائل  
و در بیان سیرت حضرت ابوبکر الصديق و فضائل او رضی الله عنه **مالك** عن ابن شهاب عن حمید  
بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من افق زوجین

قیل  
انفقاهل السنة علی  
هذا الحكم وقتی  
هذا الحديث اکثر من  
عشرة من أصحاب النبی  
صلى الله علیه وسلم  
فليس بخبر يقرب الله  
بکبر الصديق رضی الله  
عنه خلافا لمن زعمه  
مع قل  
الوای الوعد والفعل وای  
۲۶۱  
فی القصة الخ

فی سبیل الله نویدی فی الجنة یا عبد الله هذا خیر هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من  
باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من  
باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان فقال ابو بکر الصدیق یا رسول  
الله ما علی من یدعی من هذه الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من هذه الابواب کلها  
قال نعم وادجو ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خرج کند و جزای یک بخش در  
راه خدا تعالی ندا کرده شود و در پیش اوست ای بنده خدا این بهتر است یا این بهتر پس هر که باشد از اهل نماز خوانده خود او را  
از روزه نماز و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از روزه جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود  
او را از روزه صدقه و هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او را از روزه ریان نام بست ابو بکر  
صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود ازین همه در دایم حاجتی پس ای خوانده شود کسی ازین  
همه یکجا فرموداری و امید دارم که تو از جمله آنانی **صالح** عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر الخطاب  
دخل علی ابی بکر الصدیق وهو یخبط لسانه فقال له عمر من غفر الله لك فقال ابو بکر هذا اورش  
الموادع من الخطاب و دخل فخر ابو بکر صدیق حال آنکه او بنف یکشید زبان خود را پس گفت او را حضرت  
پس کن یا مژ را ترا خدا تعالی پس گفت ابو بکر همین زبان فرود آورد و مرا بر جای فرود آمدن **صالح**  
عن ابن شهاب عن عروة بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ان ابی بکر  
الصدیق کان یحلها جاذع عشرین و سقاس ماله بالعبایة فلما حضرتها الوفاة قال والله یا بکر  
ما من الناس احد احب الی غنی بعدک منك ولا اغنی علی فقر بعدی منك وانی کنت یخلفک جاذع  
عشرین و سقاس فلو کنت جاذع عشرین و اجترتیه کان لك و انما هو الیوم مال و ادب و انما هو لک  
و انما لک فاقسموه علی کتب الله قالت عائشة فقلت یا بکر والله لو کان کذا و کذا لک التركة  
انما هی اسماء فمن الاخری فقال ذوی بن جابر آه جاذع ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت  
عائشه را غله از زمین بریده شده که بیت و تن بود از مال خود که در غایب بود پس وقتی که حاضر شد او را موت  
فرمود و اسماء و دختر که همگی نیست از مردان که دوست باشند نزدیک من تو اگر می او بعد از من زیاده  
تراز تو در همگی که دشوار باشد فقر او بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده  
که بیت و تن هست پس اگر بریده باشی آنرا و در خزانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جز این نیست

الحمد لله الذي جعلنا من عباده الصالحين

که مال بن امر دزال ورنه هست و غیر ازین میت که دازان و دو برادر تو اند و دو خواهر تو بن قیمت کنیدا انما را  
 راجب کتاب خدا بتا گفت حضرت عایشه بن گفت ای پدر من و الله که اگر انقدر و انقدر بودی  
 گذاشتم از اخر این میت که یک خواهر اسم است پس گیت آن خواهر دیگر بر گفت ابو بکر صدیق آنکه در شکم  
 خارج است کمان میشود و مر که و حضرت **صالح** عن یحیی بن سعید ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه  
 وسلم قالت دایت ثلثة اقا رسقطن فی حجری فقصصت رویا علی ابی بکر الصدیق قالت فلما کتو  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ودفن فی بیتها قال لها ابو بکر هذا امارک و هو خیرها  
 گفت حضرت عایشه بخواب دیدم که سه قمر فرو و آمدند و حجره من پس ذکر کردم خواب خود را بنی ابو بکر  
 الصدیق پس وقتی که متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دفن کرده شد در خانه حضرت عایشه گفت  
 او را ابو بکر نیت یکی از سه ماه تو او بهترین همه است **صالح** عن یحیی بن سعید انه قال  
 بلغنی ان ابابکر الصدیق قال لعائشة و هو مریض فی کم کفن رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فقالت فی ثلثة اثواب یضیحولیه فقال ابو بکر الصدیق خذ و اهذا الثوب لثوب علیه  
 قد اصابه منقی او زعفران فاعسلوه ثم کفونی مع ثوبین آخرین فقالت عائشة و ما هذا  
 فقال ابو بکر الخی الخویج الی الجدید من المیت و انما هذا لله لیس لک ابو بکر الصدیق گفت حضرت عایشه  
 را حال آنکه او مریض بود و چند جامه کفن کرده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت حضرت عایشه در  
 سه جامه سفید ثوب بقریه تحول پس گفت حضرت ابو بکر صدیق بگیر این جامه را اناره کرد و جامه که  
 بر روی او رسیده بود از امتش یا زعفران پس بنویسد او را بعد از ان در کفن کنسید بر او روی یاد و جامه  
 دیگر پس گفت حضرت عایشه و چیست این یعنی جامه که منته را چر او کفن باید کرد پس فرمود حضرت ابو بکر  
 که زنده محتاج تر است بسوی جامه نو از مرده و کفن برای ریم و خون است **صالح** عن ابی النضر  
 سولی عمر بن عبید الله انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لنشهدوا احد هؤلاء  
 اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق یا رسول الله السنا باخوانهم اسلمنا کما اسلموا و اجاهدنا  
 کما اجاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی و لکن لا ادری ما یحل ثوبن هکذا  
 قال فبکی ابو بکر ثم بکی ثم قال انما کما شئون بعدک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عرض شهید  
 احد ایشانند که گوی میدم و حق ایشان پس گفت ابو بکر الصدیق آیا نیتیم مانیر برادران شهید را

عن من یحیی بن سعید  
 عن ابی بکر الصدیق  
 عن عائشة بن گفت  
 انما را  
 راجب کتاب  
 گذاشتم  
 خواهر اسم  
 پس گیت  
 آن خواهر  
 دیگر بر  
 گفت ابو  
 بکر صدیق  
 آنکه در  
 شکم  
 خارج است  
 کمان  
 میشود و  
 مر که و  
 حضرت  
 صالح  
 عن یحیی  
 بن سعید  
 ان  
 عائشة  
 زوج  
 النبی  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 قالت  
 دایت  
 ثلثة  
 اقا  
 رسقطن  
 فی  
 حجری  
 فقصصت  
 رویا  
 علی  
 ابی  
 بکر  
 الصدیق  
 قالت  
 فلما  
 کتو  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 ودفن  
 فی  
 بیتها  
 قال  
 لها  
 ابو  
 بکر  
 هذا  
 امارک  
 و هو  
 خیرها  
 گفت  
 حضرت  
 عایشه  
 بخواب  
 دیدم  
 که سه  
 قمر  
 فرو و  
 آمدند  
 و حجره  
 من پس  
 ذکر  
 کردم  
 خواب  
 خود را  
 بنی  
 ابو  
 بکر  
 الصدیق  
 پس  
 وقتی  
 که  
 متوفی  
 شد  
 آنحضرت  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 و دفن  
 کرده  
 شد  
 در  
 خانه  
 حضرت  
 عایشه  
 گفت  
 او را  
 ابو  
 بکر  
 نیت  
 یکی  
 از سه  
 ماه  
 تو  
 او  
 بهترین  
 همه  
 است  
 صالح  
 عن  
 یحیی  
 بن  
 سعید  
 انه  
 قال  
 بلغنی  
 ان  
 ابابکر  
 الصدیق  
 قال  
 لعائشة  
 و هو  
 مریض  
 فی  
 کم  
 کفن  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 فقالت  
 فی  
 ثلثة  
 اثواب  
 یضیحولیه  
 فقال  
 ابو  
 بکر  
 الصدیق  
 خذ  
 و اهذا  
 الثوب  
 لثوب  
 علیه  
 قد  
 اصابه  
 منقی  
 او  
 زعفران  
 فاعسلوه  
 ثم  
 کفونی  
 مع  
 ثوبین  
 آخرین  
 فقالت  
 عائشة  
 و ما  
 هذا  
 فقال  
 ابو  
 بکر  
 الخی  
 الخویج  
 الی  
 الجدید  
 من  
 المیت  
 و انما  
 هذا  
 لله  
 لیس  
 لک  
 ابو  
 بکر  
 الصدیق  
 گفت  
 حضرت  
 عایشه  
 را  
 حال  
 آنکه  
 او  
 مریض  
 بود  
 و چند  
 جامه  
 کفن  
 کرده  
 اند  
 آنحضرت  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 پس  
 گفت  
 حضرت  
 عایشه  
 در  
 سه  
 جامه  
 سفید  
 ثوب  
 بقریه  
 تحول  
 پس  
 گفت  
 حضرت  
 ابو  
 بکر  
 صدیق  
 بگیر  
 این  
 جامه  
 را  
 اناره  
 کرد  
 و جامه  
 که  
 بر  
 روی  
 او  
 رسیده  
 بود  
 از  
 امتش  
 یا  
 زعفران  
 پس  
 بنویسد  
 او  
 را  
 بعد  
 از  
 ان  
 در  
 کفن  
 کنسید  
 بر  
 او  
 روی  
 یاد  
 و جامه  
 دیگر  
 پس  
 گفت  
 حضرت  
 عایشه  
 و چیست  
 این  
 یعنی  
 جامه  
 که  
 منته  
 را  
 چر  
 او  
 کفن  
 باید  
 کرد  
 پس  
 فرمود  
 حضرت  
 ابو  
 بکر  
 که  
 زنده  
 محتاج  
 تر  
 است  
 بسوی  
 جامه  
 نو  
 از  
 مرده  
 و کفن  
 برای  
 ریم  
 و خون  
 است  
 صالح  
 عن  
 ابی  
 النضر  
 سولی  
 عمر  
 بن  
 عبید  
 الله  
 انه  
 بلغه  
 ان  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 قال  
 لنشهدوا  
 احد  
 هؤلاء  
 اشهد  
 علیهم  
 فقال  
 ابو  
 بکر  
 الصدیق  
 یا  
 رسول  
 الله  
 السنا  
 باخوانهم  
 اسلمنا  
 کما  
 اسلموا  
 و اجاهدنا  
 کما  
 اجاهدوا  
 فقال  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 بلی  
 و لکن  
 لا ادری  
 ما یحل  
 ثوبن  
 هکذا  
 قال  
 فبکی  
 ابو  
 بکر  
 ثم  
 بکی  
 ثم  
 قال  
 انما  
 کما  
 شئون  
 بعدک  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 وسلم  
 فرمود  
 عرض  
 شهید  
 احد  
 ایشانند  
 که  
 گوی  
 میدم  
 و حق  
 ایشان  
 پس  
 گفت  
 ابو  
 بکر  
 الصدیق  
 آیا  
 نیتیم  
 مانیر  
 برادران  
 شهید  
 را

بزرگوار است که این کتاب را در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام تألیف کرده است. این کتاب را در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام تألیف کرده است. این کتاب را در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام تألیف کرده است.

اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه ایشان جهاد کردند پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدی شهید و لکن شهیدانم که چیزی نوبیدند و خود شهید کردند و بعد از من پس بگریست حضرت ابوبکر بعد از آن باز گریست بعد از آن گفت ایما باقی خواهیم ماند بعد از تو **باب سيرة عمر الخطاب رضي الله عنه** و زبان سیرت حضرت عمر بن الخطاب رضي الله عنه **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة قال قال انس بن مالك دایت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين وقد رجع بين كفتيه يرفع ثلث لبد بعصمها فوق بعض كفت انس بن مالك دیم عمر بن الخطاب را و او از روز امیر المؤمنین بود و حال آنکه بر دوخته بود و در میان دو کتف خود سه رقعہ کمی رد گری دوخته بود و بعض را بالای بعض **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال دایت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين يطرح له صاع من تمر فياكله حتى ياكل حشفها انس بن مالك گفت دیم عمر بن الخطاب را و او از روز امیر المؤمنین بود و انداخته میشد برائی که صاع از خرما پس میخورد آن را تا آنکه میخورد روی آنرا **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال سمعت عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطاً فسمعتة وهو يقول سبي و بين جداد وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين يخرج يا ابن الخطاب لتتقين الله اي كعب بنك انس بن مالك گفت شنیدم عمر بن الخطاب را و او را همراه او تا آنکه داخل شد و در پوستا پس شنیدم او را حال آنکه میگفت در میان من و در میان او بود و دیوارهای او و در میان بوستان بود عمر بن الخطاب امیر المؤمنین است زنی زنی قسم بخدا ای ابن الخطاب بر سیر گاری بکن برای خدا یا اینست که عذاب خواهد کرد ترا خدا تعالی **مالك** عن زيد بن اسلم عن ابیران عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوة يقول لهم الصلوة الصلوة ثم يتلو هذه الآية وأمر أهلك بالصلوة وأصطر عليهما لا نسلك ذوقاً من نزلناك والفاقة للفقوى عمر بن الخطاب نماز میگذارد و در بعض شب چیزی که بخوشت خدا تعالی تا آنکه میبود از آخر شب میباید میکرد و اهل خود را برای نماز میگفت ایشان را الصلوة الصلوة بعد از آن تلاوت میکرد و این آیه را وأمر أهلك الخ یعنی بفرما که نماز خود را بنماز کردن و شکبائی کن بر ادائی آن نمی طلبم از تو و در وادون ما روزی سید هم ترا و خیر عاقبت اهل تقوی است **مالك** عن زيد بن اسلم انه قال

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاجبه فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاجبه انه ورد على ما وقد سماه فاذا هم من نعم الصدقة وهم يسقون فخلبوا من البانها فجعلت في سقاي فهو هذا فاخل عمر بن الخطاب يده فاستقاه زيد بن اسلم گفت آشنا سيد عمر بن الخطاب شير را پس خوش ساخت اورا آن شير پس سوال کرد از آن شخص که نشانیده بود اورا از کجاست اين شير پس خبر داد اورا که اين شخص مرد است بزاني که نام برد و آنرا پس نگاه شتران بپندارند از شتران صدقه در اعيان آب مينداند آن شتران را پس شير را براي من شير آن شتران پس نهاده ام آنرا در مشک خود پس آن شير شست پس مرد را و عمر بن الخطاب دست خود را و حلق خود پس تي کرد و آنرا مالک عن زيد بن اسلم عن ابيراه قال لعمر بن الخطاب في الظهيرة ناقة عمناء فقال عمر ادعهم الى اهل بيتك ينفعون بها قال فقلت هي عمناء قال فيطروها بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر اين نعم الجزيرة هي ام من نعم الصدقة فقلت بل من نعم الجزيرة فقال عمر ادعهم والله اكلها فقلت ان عليها وسم نعم الجزيرة فاحر بها عمر فخرت وكانت عنده صحاف تسع فلا تكون فأكته ولا طريقته الا جعل منها في تلك الصحاف فبعثت بها الى ازواج النبي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي يبعث به الى حفصة بنته من آخر ذلك قال كان فيه نقص كان في حظه حفصة قال جعل في تلك الصحاف من لحم تلك الجوز ودفعت بها الى ازواج النبي صلى الله عليه وسلم واهربا بقي لحم تلك الجوز ودفعت فذاع عليه المهاجرين والافراد اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر آنکه در جانوران ماده شترى هست که برش فرمود حضرت عمر به اورا اهل يك خانه ببردند شتران گفت اسلم پس گفتم دى که هست پس گفت حضرت عمر در قطار خواهند بست آنرا بهر شتران پس گفتم چگونه بچردان زمین پس فرمود حضرت عمر آيا از جانوران جزيره هست يا از جانوران صنفه پس گفتم بلکه از جانوران جزيره هست پس گفت حضرت عمر بخوابيد شما و الله خورون آن پس گفتم هرگز بريدست و انما جانوران جزيره پس امر کرد عمر بن الخطاب پس محر کرده شد اورا بود و دزد یک حضرت عمر نه پايه پس نمیدود میوه يا تحفه مگر گرمی نهاد بعض آن میوه را دران پایاها پس میفرستاد آنرا بسوی ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میبود آنچه فرستد آنرا بحضرت حفصة دختر خود آخر عمر پس اگر نقصانی باشد در حصه آن نقصان در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس انداخت دران پایاها بعض گوشت آن شتر فرستاد آنرا بسوی ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر کرد در حق آنچه باقی مانده بود و از گوشت آن شتر پس اسلم



مهبیا کرده شد پس بخوابد روی مهابرجین و انصار را صالح گفت عن زید بن اسلم عن ابيدانه قال خرج  
عبد الله وعبيد الله ابنا عمر بن الخطاب في جيش الى العراق فلما قفلا مرا على ابي موسى الاشعري و  
هو اميل البصرة فركب لهما وسهلا ثم قال لواء قدركما على امر انفعكما به ففعلت ثم قال بلى هما مال  
من مال الله اريد ان ابعت به الى امير المؤمنين ويكون لكما البرح فقالا وودنا نفعل وكتب الى  
عمر بن الخطاب ان ياخذ منهما المال فلما قدما باعا فادخبا فلما دفعوا ذلك الى عمر بن الخطاب قال  
اكل الجيش اسلف مثل ما اسلفكما قال لا فقال لعمر بن الخطاب ابنا امير المؤمنين فاسلفكما  
اديا للمال وبيعهما فلما عبد الله فسكت واما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين هذا لو  
نقص المال او هلك لعمريته فقال عمر اذ يا ه فسكت عبد الله وادجعه عبيد الله فقال رجل من  
جلساء عمر يا امير المؤمنين لو جعلته قراضا فقال عمر قد جعلته قراضا فاخذ عمر من المال  
ونصف وبعده واخذ عبيد الله وعبيد الله نصف وبعده المال اسلمت برأى عبد الله وعبيد الله لبران  
عمر بن الخطاب في لشكري بوى عراق بن دقيمه بارگشتند گزشتند بر ابي موسى اشعري و امير بصرو بود بر  
مرحبا گفت ايشان را و دعا بهل گفت بعد از ان گفت اگر قادر بودم براى شما برامى كه نعم رسانم شما را  
آن هر كس مىكردم بعد از ان گفت آرى انجامالى است از بيت المال بخواهم كه بفرستم آن را بجاى  
امير المؤمنين و باند براى شما نعم آن پس هر دو گفتند دوست داشتهيم يعنى اين معامله را پس كروا و  
نوشت بوى عمر بن الخطاب آنكه بگيرد ايشان آنمال را پس چون آمدند هر دو بدينه فروختند آنمال  
را و نفع ياقتند پس شويكه دادند آنمال را بحضرت عمر گفت آيا تمام ميش را قرض و او مثل آنچه قرض داد  
شما را گفتند بلى پس فرمود عمر بن الخطاب لبران امير المؤمنين يعنى شما را لبران امير المؤمنين دوست  
و براى همين قرض و دشمارا و اكنيد مال را و نفع آنرا تمام اما عبيد الله پس خاموش ماند و اما عبيد الله  
پس گفت لايق نيست تراى امير المؤمنين يعنى اگر نقصان بپرسيد مال را يا ملك ميشد البته ضامن ميشيم  
ما آن را پس گفت عمر بن الخطاب ادا كنيد آنرا پس خاموش ماند عبيد الله و مراجعت نمود عبيد الله پس گفت  
چنانچه اول گفته بود پس گفت مردى از هفت نينان حضرت عمر يا امير المؤمنين دوست دارم كه گردانم  
آنرا قراض پس فرمود حضرت عمر برائيه گردانيدم آنرا قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال نصف  
نفع آن و گرفت عبيد الله و عبيد الله نصف نفع مال را صالح گفت عن زيد بن اسلم قال كتب ابي عبيد

بن الجراح الى عمر بن الخطاب يذكر له جموعا من الروم وما يحقون من ابريم فكتب اليه عمر ما بعد  
 فانه مهم ما ينزل بعد مومن منزل سدا يجعل الله بعدا فوجا وانه لن يغلب جسر يسيرين و  
 ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم  
 تفلحون فانه لو شئت ابو حنيفة بن الجراح لبوسى عمر بن الخطاب ذكر سيكر وبراى او اجتماعا لشكر اذ روم  
 وذكر كروتر سيدن خود از نشان پس نوشت بسوى او حضرت عمر انا بعد هر آنكه حال شيت هرگاه نازل  
 شود بر بنده مسلمانى شدى مى سازد خدايتعالى بعد از وى كشاد گى هر آنكه حال اين است كه غالب نمى آيد  
 يك شقت بر دوا سانى بسنى و اين دلولى قول خدايتعالى است فان هم العسير ان من لم يسر  
 يسر او بر آنكه مىگويد خدايتعالى در كتاب خود يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا ورابطوا الخ يعنى آ  
 مسلمانان صبر كنيد و شقت كنيد و در جهاد و اسبان را مهيا داريد براى جهاد و بتبرسيد از خدا  
 باشد كه شمارشكار شود **مالك** عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان يقول اللهم لا تجعل  
 قتلى يبدل على ك سجدة واحدة يحتاجني بها عندك يوم القيمة عمر بن الخطاب در دعايى گفت  
 بار خدايا اگر دامن قتل من بستر مردى كه گذارده است براى تو يك سجده نماز اختصاصت كند با من  
 بسبب آن يك سجده نزد تو روز قيامت **مالك** عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان  
 يقول اللهم انى اسئلك شهادة فى سبيلك ووفاء ببلد ورسولك عمر بن الخطاب مىگفت  
 خدايا مرا آنكه من سوال مىكنم از تو شهادت در راه تو و مومت و شهر منم بر تو صلى الله عليه وسلم طاعت  
 عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يأكل خبز البسمن قد عاد جلا من اهل البادية  
 فجعل يأكل ويتبع بالقمح وصر الصخرة فقال له عمر كانك متقفر فقال والله ما اكلت سمنا  
 ولا ديت اكله منذ كذا وكذا فقال عمر لا اكل التمن حتى يحبى الناس من اول مليحيون  
 عمر بن خطاب بخورد نان باروغن پس بخورد تخمى را از ازل او پديد پس شروع كرد آنمرد كه بخورد و تخم را  
 سگى را نيد بر آنچه متعلق شده بود و آن تخم را از روغن پس گفت او را حضرت عمر گويائى تو كم خبى نى  
 يا بى روغن را پس گفت و اسد بخورده ام روغن و نديده ام خورنده طعام را همراه روغن از ابتداى  
 چنين و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنكه باران داده شود و مردمان را در اول آنكه  
 باران داده شود **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله و

مع حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قومنا الى اللحم فاسترثت بددهم لما فقال  
 عمرو ما يريد احدكم ان يطوى بطنه عن جاره وابن عمه اين تذهب عنك هذه الآية اذ هم  
 مكتباتكم في جيويتكم الدنيا واستمتمتكم بها عمر بن الخطاب يافت جابر بن عبد الله را و همراه  
 او يك بار گشت بود پس رسيد عمر بن الخطاب ببيت ابن بس گفت جابري امير المؤمنين مشاق شديد  
 بسوي گشت پس خريد كردم بگيرم گشت را پس گفت حضرت عمر چه اراد ميكني از شما درين كه  
 بچايزنكم خود ريني اعراض كنند از هسايت خود و بهر ملك خود و كجا ميرود و از خاطر تو اين آيه اذ همتم لمباكم  
 الخ بشي خيبر كرد و در نعمتهاي خود و در زندگاني دنيا و بهر و مند شد يدان مالك عن يحيى بن  
 سعيد ان عمر بن الخطاب كاف يقول كرم المؤمن تقوية ودينه حسنة وحرمة خلقه واهله  
 والجن غراير يقيمها الله حيث يشاء فالجبان يفر عن ابية واثمة والجري يقاتل عن كايي  
 به الى رحله والقتل حثف من الموت والشهد من احتساب نفسه على الله عمر بن الخطاب نه مرد  
 بزرگي آدمي پيغمبر گاري اوست و دين او فخر اوست و آبروي او خلق اوست و جراه و بزدلي بهيتمها  
 مي نهد خداي تعالي از ابرها كه خواهد پس بزدل بگيرد و از پدر و مادر خود و صاحب جراه قتال ميكند تا رفع كند  
 شر را از كيكه از ميگر و اندازد را بسوي خانه خود ريني از طرف مرد اخبي و قتل مرگيت از مرگها و شهيد كسي  
 است كه ملك اجر كند و عمل نضر خود از خداي تعالي مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن  
 المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم و يهودي فرای عمر بن الخطاب ان الحق لله و  
 ففطن له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب بالذرة ثم  
 قال وما يدريك فقال اليهودي انما نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك  
 و عن شماله ملك يسد دافه و يوقها به الحق ما دام مع الحق فلذا ترك الحق عرجا و تركا  
 و در پيش عمر بن الخطاب خصومت كردند مسلمانان و يهودي پس ديد عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت  
 پس حكم كرد براي او پس گفت او را يهودي و الله بر آئينه حكم كردي بحق پس زد او را عمر بن الخطاب در  
 بعد از آن گفت و چه چيز مظلوم ساخت ترا پس گفت يهودي هر آئينه ما گيتم در كتاب كه نيست با هم چي  
 كه حكم كنند بحق الا ما باشد بجانب ربهت او فرخته و بجانب چپ او فرشته بر ربهت ميبدارند او را  
 و تو فتن ميديند او را بر ربهت تو و فيك انما حق باشد پس گفتي كه ترك كرد حق را با لا ميرود و فرشتگان

وسكنا زاورا مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسئلك فقال حبسوه  
قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة قال ابن مسكك قال بخرقة النابوق قال باهما  
قال بذات كطى فقال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر  
بن الخطاب بن خنيسه كبريت نام نوگفت جمره گفت پسر کستی گفت پسر شهاب گفت از کدام قبيله گفت  
از حره گفت کجاست سخن نوگفت در حره النار گفت در کدام محله از حره النار گفت و زوات نطق  
گفت حضرت عمر در باب اهل خود را پس بر آئند اينان سوختند پس شد چنانکه گفته بود عمر بن الخطاب  
مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحل في العام الواحد على اربعين الف  
بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحمل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه رجل من اهل  
العراق فقال احملني وسكيتما فقال له عمر بن الخطاب انشدك بالله سحيم ذق قال نعم  
عمر بن الخطاب يكره ودر يك سال بر چهل هزار شتر و در چهار سو و سيكر و يك مرد را بوي شام بر يك  
شتر و سوازيگر و دو مرد را بوي عراق بر يك شتر پس آمد پیش او مردی از اهل عراق پس گفت  
كن مرا و سحيم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال ميكنم ترا قسم داده بام خدا تعالی يا سحيم شك  
است گفت آری مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه معه يقول لما  
صد دعوى بن الخطاب من متى اناخ بالابطم نم كوتم كوتم نم طرح عليها دواءه واستلق  
نم مديديه الى السماء فقال اللهم كبرت سني وضعفت قوتي وانتشرت رعيقي فاقضني  
اليك غير مضيع ولا مفترط ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال يا ايها  
الناس قد سئلتكم السنين وفرضت لكم العرائض وتوكلتم على الواضحة الا ان تصلوا  
بالناس مينا وميلا لا وضرب بلدي يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية ابيهم  
ان يقول قائل انا لا نجد حديث في كتب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و  
جنتنا والذي نفسي بيده لو ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبها انتم  
والشيخ فاذنبا فاجوهما البتة فانا قد قراناها قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن  
المسيب فما اسلم ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله سيد بن السبب گفت و قبيله باز  
گشت عمر بن الخطاب از مني خواه ايند شتر را در ابلج بعد از ان لمبداخت توده از سنگ ريزا بعد از



شرح مولا است ذکر مناقب و سیر این بزرگان و سایر صحابه رضوان الله عليهم اجمعین خصوصاً در کتاب  
انزاله الخفا عن خلافة الخلفاء بشرح و بسط تمام ملحوظ و مذکور شده است باب سیزدهم جمع من  
بالعصابة رضی الله عنهم اجمعین ذکر سیرت جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین مالک عن ابی  
بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک يقول کان ابو طلحة اکثر انصاري بالمدينة  
مالاً من نخل و کان احب امواله الیمریر و کانت مستقبله المسجد و کان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یدخلها و یشرب من ماء فیها لم یحب قال انس فلما نزلت هذه الایة  
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لا  
الله ان الله تبارک و تعالی يقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ان احب اموالی الی  
یرحاً و انها صدقة لله ارجو یرحاً و ذکرها عند الله فصنعها یا رسول الله حيث شئت فاک  
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرج ذلک الی الیمین مال را بخرج قد سمعت ما قلت فیرد الی  
ادی ان تجعله فی الاقربین فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله فسمی ابو طلحة فی اقاربه و  
بنی عقیقه انس گفت بود ابو طلحه بسیارترین انصار در مدینه باعتبار مال که عبارت از خزانان باشد و بود  
دو سترین مال او نزد او بر جا و این بوستان در برد می سجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در می آمد  
و را بخا و می آتش میداد آنجا که خوش بود گفت انس پس وقتیکه فرود آمد این آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا  
ما تحبون ایستاد ابو طلحه بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه خدایتعالی بفرمود  
لن تنالوا البر حتی تنفقوا ما تحبون و هر آینه دوست ترین انوال من نزد من بر جا است و هر آینه وی  
صدقه است برای خدایتعالی تو قم میدارم نفع آنرا ذخیره بودن آن نزدیک خدایتعالی پس بنده آنرا  
یا رسول الله بر جا که خواهی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی نهی این مالی است وقت شب  
باز آنده این مالی است وقت شب باز آنده یعنی عوض آن زد و دست تو خواهد آمد و هر آینه شنیده ام  
آنچه در حق آن گفتمی و هر آینه من صلحت می بینم که قسمت کنی آن را در اهل قرابت خود پس گفت ابو طلحه  
چنین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در میان نزدیکان خود و اولاد و عم خود مالک  
عن عبد الله بن ابی بکر ان ابی طلحة الانصاري کان یصل فی الحائط فلما رد سبی فطعن برآء  
و یلمس حجرها فاحمیه ذلک فجعل یتبعه بعبه ساعة ثم رجع الی سلوته فاذا هو لا یدعی کسلاً

[illegible]

فقال لقد امابتني في مالي هذا فتنه تجاؤ الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له الذي اصابه  
في حائطه من القمته وقال يا رسول الله هو صدقة لله فصنع حيث شئت ابطله انصار  
روزي نماز سبكه ارد و در بوستان خود پس پريد مرغی دبی پس آغاز کرد که سبکسپید راه بر آمدن بسبب  
هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد او را ایحال پس شروع کرد ابطله در پی او اندخت چشم  
خود را یک ساعت بعد از آن باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس نگاه او در نمی یابد که چه قدر نماز خوانده  
است پس گفت هر آینه رسیدن بسبب این مال فتنه پس آمد بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فر  
کرد و پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه رسید او را در باغ خود از فتنه و گفت یا رسول الله این باغ  
صدقه است برای خدا پس بگذار آنرا هر جا که خواهی مالک آنه بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله  
ان مسکینا ساها و هم صائمة و لیس فی بیتها الا و غیث فقالت لمولاها اعطیها ایاه فقالت  
لیس لك ما تقطرين علیه فقالت اعطیها ایاه قالت ففعلت قالت فلما امسینا اهدی لنا  
اهل بیت او انسان ما كان یهدی لنا شاة و کفها فمدتني عائشة فقالت کل من هذا هذا  
خیر من قصبك بنو امی سوال کرد حضرت عائشه را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان  
مگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که بده این سیائل را آن نان پس گفت آن زن آزاد  
کرده اش نیست برای تو آنچه افطار کنی بر آن پس فرمود حضرت عائشه بده او را آن نان پس کرد موافق  
فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس وقتیکه در وقت شام داخل شدیم ما هدیه فرستاد برای ما اهل  
خانه یا شخصی که هدیه نمی فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه  
پس گفت بخور که این بهتر است از نان تو مالک عن هشام بن عروة عن ابی رانه قال ما احب  
ان ادفن بالبقیم لان ادفن فی غیره احب الی من ان ادفن فیدانما هو واحد و جلین اما ظالم  
فلا احب ان ادفن معه و اما صالح فلا احب ان یشش لی عظامه عروه گفت دوست نمیدارم  
که دفن کرده شوم و در بقیع این که دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهتر است نزدیکی من از آنکه دفن  
کرده شود مرا در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در آن قبر بود یکی از دوم و خواهر بود  
یا ظالم است پس نخواهم که دفن کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که برآورده  
شود برای من استخوانها و را مالک عن یحیی بن سعید قال لما کان یوم احد قال



قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ياتيني بخبر سعد بن الربيع الا نصا قال رجل  
انا يا رسول الله فذهب الرجل يطوف بين القتل فقال له سعد بن الربيع ما شانك فقال  
الرجل بعثني اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم لاني اخبرتك قال فاذهب اليه  
فاقوله مني السلام واخبره اني قد طعنت اثنتي عشرة طعنة واني قد انفذت مقالي و  
اخبر قومك انه لا عذر لهم عند الله ان قيل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواحد  
منهم حي روزي غزوه احد واقع شده بود فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم گيت که يار و يار  
خبر سعد بن الربيع انصاري را پس گفتم مردی من ارم يا رسول الله پس رفت و انفر و ميگشت در  
گشتگان پس گفتم او را سعد بن الربيع چيست حال تو گفتم او را انفر و فرستاده است مرا بوسه  
تو رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بيارم پيش او خبر ترا گفتم پس بر و بوسه انحضرت صلى الله عليه  
وسلم پس بخوان بر انحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب من سلام و خبر ده او را که به نيزه زده شده  
مراد او زده زخم و هر آينه زخم گذر زده رسانيده شد بجاي که زخم آنجا ميگشت از بدن من و خبر رسان  
بقوم خود که ايشان را عذري نيست نزد يك خداي تعالي اگر گشته شود رسول الله صلى الله عليه  
وسلم و يكي از ايشان زنده باشد **هالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي  
صعصعة انه بلغه ان عمرو بن الجموح وعبد الله بن عمر و الانصار ياتون تم السليتين كانا  
قد خفرا السيل عن قبرهما وكان قبرهما مائلي السيل وكان في قبر واحد ومما من استشهد  
يوم احد خفف عنهما ليغير من مكانهما فوجدنا لم يغيرا كانهما مائلا بالامس وكان احدهما  
قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت يده عن جرحه ثم ارسلت فوجدته  
كما كانت وكان بين احد وبين يوم خفف عنهما سبت واربعون سنة عمر بن الجموح وعبد الله  
بن عمر و هر دو انصاري و سلمی گندير سيل زمين را متصل قبر ايشان بود قبر ايشان نزديك سيل بودند  
هر دو در يك قبر و ايشان هر دو از انجما بودند که شهيد شده بودند روز احد پس کا فتند مردان زمين را  
از بالا ي ايشان را نقل کرده شود ايشان را از جاي ايشان پس يافته شد اين هر دو را که متغير نشده اند  
گويا که ايشان مرده اند و روزي که ايشان زخم شده بود پس نهاده بود دست خود را بر جرح خود پس  
دفن کرده شد او را حال آنکه او اين صفت بود پس ز اهل کرده شد دست او را از زخم او بعد از آن گذرشته

شد پس باز رجوع کرد و بجانب خود بود و بود و در میان احد و در میان روزیکه کافته شد زمین از بالای ایشان چهل و  
 نشر سال مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 کان یبعث عبد الله بن رواحه الى خيبر یخبر من ینیر و ینیر یهود خيبر قال فجمعوا له حلیماء من  
 یحلی تیناء یم قالوا هذا لك و خوف عماً و تجاوز فی القسم فقال عبد الله بن رواحه یا معشر  
 یهود والله انکم لمن اقبض خلق الله الی و ما ذاك بحالی علی ان احيیت علیکم فاما ما عر ضیتکم  
 من الرشوة فاما هی تحت وانا لا ناکلها فقالوا هذا قامت السموات و الارض رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم میفرستاد عبد الله بن رواحه را بسوی خیبر پس خرم میکرد و در میان خود و در میان یهود پس جمع  
 کردند یهود برای او زیوری از جمله زیوری برای زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحه را که این زیوری را  
 و سبک کن از ما و تجاوز کن و قسمت بکن گفت عبد الله ای قوم یهود و اندک هر آینه شما ناخوشترین  
 خلق خدا میزدید من و دست این ناخوشی باعث مرا بر آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آوردید از زینت  
 پس این حرام است و هر آینه ما نمیخوریم آن را گفتند یهود این عمل ایستاده است آسمانها و زمین  
 مالک عن محمد بن عمرو بن حنبل عن حمید بن مالک بن حنبل انه قال کنت جالساً مع ابی هريرة  
 بادره بالعقیق فانا ه قوم من اهل المدينة علی دواب فنزلوا عنده قال حمید فقال لی ابو هريرة  
 اذهب الی اخی فقل ان ابنک یقولک السلام و یقول اطعمینا شیئاً قال فوضعت ثلثة اقراص  
 فی حنفیة و شیئاً من زیت و یملم ثم وضعتها علی داسی و حملها الیهم فلما وضعتها بین ایدیهم  
 کبر ابو هريرة و قال الحمد لله الذی استعنا من الجنة بعد ان لم یکن طعامنا الا الاسودین الماء  
 و التمر فلم یصب القوم من الطعام شیئاً فلما انصرفوا قال لی یابن اخی احسن الی غنمک و مسح  
 الرعام عنها و البس مراحعها و صل فی ناحيتها فانها من دواب الجنة و الذی نفسی بیده  
 لیوشک ان یأتی علی الناس زمان تكون النکلة من الغنم احب الی صاحبها من دار مروان گفت  
 حمید بن مالک نشسته بودم با ابو هريرة در زمین او که در وادی عشق واقع بود پس آمدن پیش او قومی از اهل  
 مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدن نزد یک ابو هريرة گفت حمید پس گفت مرا ابو هريرة بر و بسوی او  
 من پس گو که پس تو سلام میفرستی بر تو و میگوید طعام به مرا چیزی گفت پس نهاد سه قرص نان در حنفی  
 و قدری از زیت و نمک بعد از آن نهاد آنرا بر سرین و بر دوشتم آنرا بسوی ایشان پس قفلیکند گشتیم



[illegible]

۲۷۹



فيلسوف  
مؤيد  
الشيخ  
المحقق  
المراد  
الحسيني  
الكاشغري  
الطهراني  
القمي  
النجفي  
المدني  
الديلمي  
البرقي  
الطوسي  
الهمداني  
الاصفهاني  
الرازي  
البيروني  
الكندي  
الفارابي  
الجاحظ  
الزجاج  
السيوطي  
الخطيب  
الذهبي  
الشمس  
البارودي  
الزركلي  
العلي

برای او که بعد از فرمودین کوی است که دوست مبدار دارا دوست میداریم اورا صالک عن  
 هشتم بر عروه غزایی غنائت تمام المؤمنین انها قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وعك ابو بكر وبلال قالت فدخلت عليهما فقلت يا ائب كيف تجدك ويا بلال كيف تجدك  
 مكان ابو بكر اذا اخذته المني يقول شعر كل امرئ مصعب في اهله + والموت ادي من نهر اليه  
 وكان بلال اذا اقلع عنه رفع عقبرته فيقول لا ليت شعري هل ايتن لي ليله + وباد  
 وحوالي اذ جرد جليل + وهل اودن يوم اميا حجة + وهل يدون لي شامة وطبق  
 قالت عائشة فحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال اللهم حبب الينا المدينة كحب  
 ملكة اواسد وحبها وابلنا في صايعها ومديها واقبل حبيها واجعلها بالحقرة قال مالك وحده  
 يحيى بن سعيدان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت وكان عاشر من شهر ربيع  
 قد رايت الموت قبل ذوقه ان الجبان حنقه من فوقه حضرت عائشة فرمود وبقية شعر  
 اور رسول الله صلى الله عليه وسلم در مدینه تب زده شدند حضرت ابو بكر وبلال گفت حضرت عائشه پس  
 داخل شدم بر ایشان پس گفتم ای پدر من چگونه می یابی خود را وای بلال چگونه می یابی خود را گفت پس بود  
 ابو بكر وبقية میگرفت اورا پس میگفت كل امرئ مصعب في اهله یعنی هر مردی که دعا بر سر کرده میشود اورا در وقت  
 صبح در اهل خود و موت نزدیکتر است از شرک با پوش او و بود بلال وبقية بر شسته میشد پس را از و  
 بر می داشت آواز خود را پس میگفت الالبیت شعری الی یعنی آگاه شو کاش شناخت من حاصل میشد  
 که آیتب خواهم گذرانم شبی از شبها در وادی و گرد اگر درین اذخرد طبل اند و آن دو گویا می شنید  
 وایا وار و شوم روزی حجه و آن جایست متصل بکه وایا ظم خوانند شد و نظر من شامه و طفیل و آن  
 دو که انداز کوهها که گفت حضرت عائشه پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وادم اورا پس  
 فرمود ابرضا و دوست گردان نزدیک مادرینه را چنانکه دوست میداریم که را یا زیاده تر از آن و خوشتر  
 بهما ساز آن را برای و برکت ده ما را در صاع ما و ما و قتل کن تب اورا پس در را رازنا حجه که فرمود بود  
 گفت مالک در حدیث و خبر و ادم را حی بن سعید که حضرت عائشه میگفت و عامر بن فهیر میگفت قد رايت الم  
 یعنی دیدم موت را پیش از چشیدن او هر گیسو بزدل مرگ او از بالای اوست یعنی قریب بخوف میشود  
 مالک عن نعيم بن عبد الله المجرى عن ابيه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على

[illegible][illegible]

والمقلب له التاريخ + قال لي ان في الكتاب بديع +

أنشد القاضي طاهر خان الفشاري في تاريخ السوي **يُذَمُّ اللّٰهُ التَّعَالَى الرَّحِيْمُ** الحمد لله رب العالمين على إتمام طبع المصحف  
سفر بلقيع بديع كامل حسن + تاهينك عن كل سفر خط في الخدي + ومنه بلا غير ثلوث بلاشرك + مراد بلا ضرر بصوفلا

انقاب المدينة ملائكة لا يظهرونها الطاعون ولا الوباء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر گزرائی  
مینه فرشتگان هستند که داخل نخواهند آمد آنجا طاعون و نه دجال صالح عن یحیی بن سعید قال کان رسول  
الله صلى الله عليه وسلم جالسا وقبر یحیی بالمدينة فأتاه رجل فی القبر فقال یسئلم من معجم المؤمن  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم یسئلم من ما قلت فقال الرجل انی لم ادر هذا یا رسول الله انما ادر  
القتل فی سبیل الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا مثل القتل فی سبیل الله علی الارض  
بقعره حی حب الی ان یکون قبری بهما مثل ثلث حرث رسول الله صلى الله عليه وسلم نشسته بود و کان  
مشه قبری در مدینه پس نگاه کرد مردی در قبر پس گفت بدخواجگاه مسلمان است قبر پس فرمود رسول الله  
صلى الله عليه وسلم بخنجر است که گفتی پس گفت آخر داراده نه کردم این معنی را یا رسول الله یعنی اراده کرده  
ام که مسلمانان را بکُردن تعذیب نخواهد شد غیر از این نیست که اراده کرده ام دم کشته شدن در راه خدا  
پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم نیست هیچ پندارنده کشته شدن در راه خدا ایست بر روی زمین  
که دوست داشته شده باشد نزدیک من که باشد قبر من آنجا زیاده از مدینه سه بار فرمود این کلمه را **هاتک**  
عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولی عمر بن الخطاب اخبره انه نادى عبد الله  
بن عباس المخزومی فرای عند فبیده او هو بطریق مكة فقال له اسلم ان هذا الشراب یحبب عمر بن  
الخطاب فحل عبد الله بن عباس المخزومی قد خالطنا فجاء به الی عمر بن الخطاب فوضعه  
فقر به عمر الی فیه ثم دفع واسه قال عمر ان هذا الشراب یحبب فشرب منه ثم ناداه رجلا من  
بینه فلما اذ بعبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القایل لمكة خیر من المدينة فقال  
عبد الله فقلت هی حرم الله وأمنه وفیها بیته فقال لا اقول فی بیت الله ولا فی حومه شیئا ثم قال  
عمر انت القایل لمكة خیر من المدينة قال فقلت هی حرم الله وأمنه وفیها بیته فقال عمر لا اقول  
حرم الله ولا فی بیته شیئا ثم انصرف اسلم مولی عمر بن الخطاب زیارت کرد عبد الله بن عباس را پس فرمود  
او دیدم نیزه را حال آنکه او در راه مکه بود پس گفت او را اسلم مرا این را بشنایم منی است که دوست میدارم  
آنرا عمر بن الخطاب پس برداشت عبد الله بن عباس قدحی بزرگ پس آورد آنرا بسوی عمر بن الخطاب پس  
آنرا در دست حضرت عمر پس نزدیک ساخت آن را حضرت عمر دان خود پس فرمود هر آنکه این خوش  
آشامیدیت پس بشنایم از آن بعد از آن داد آنرا بمردیکه پرست راست او نشسته بود پس گفت

الملك والملكة وجميع الصغار معه  
والذين هم في القصر والذين هم في  
الحرم والذين هم في البستان والذين هم في  
الحدائق والذين هم في الغابة والذين هم في  
الجبل والذين هم في الوادي والذين هم في  
الصحراء والذين هم في البحر والذين هم في  
السماوات والذين هم في الارض والذين هم في  
كل مكان

[illegible][illegible]









